

دلي

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

ماهانامه تخصصی - حقوقی، سال بیست و دوم / شماره مسلسل ۲۰۸ / جوزا ۱۳۹۹

هیأت تحریر:

- ❖ الحاج سید محمد هاشمی،
قانونیوه محمد اشرف رسولی،
- ❖ قانونوال عبدالقدیر قیومی،
پوهاند نصرالله ستانکزی،
- ❖ قانونپال فهیمه واحدی،
دکتور مفتی محمدولی حنف،
- ❖ قانونمل محمد رحیم دقیق،
دکتور عید محمد احمدی
- ❖ دکتور غلام حضرت برہانی،
حلیم سروش،
- ❖ عبدالرحمن سلیمانی،

صاحب امتیاز

وزارت عدالیه د. ج. ا. ۱

مدیر مسؤول

حلیم سروش

(۰۷۹۹۴۰۲۹۳۶)

ویراستار

عبدالقیوم قیومی

دیزاین جلد

مرتضی کمیل و کیلیان

امور تایپ و صفحه آرایی

صحابه سیرت

تیراز چاپ: (۵۰۰) نسخه

قیمت این شماره: (۱۱۳,۴) افغانی

ویب سایت: www.moj.gov.af

نشانی: ناحیه ششم، افشار دارالامان، سرک شهر ک امید سبز، وزارت عدالیه، ریاست نشرات، مدیریت مجله عدالت

چاپ: مطبوعه پروژ

یادآوری به نویسنده‌گان

- ۱) مقاله در محیط ورد تایپ یا با خط کاملاً خوانا نوشته شود.
- ۲) مقاله ارسالی کمتر از ۱۰ صفحه و بیشتر از ۲۵ صفحه تایپ شده A4 نباشد.
- ۳) اصل مقاله همراه با فایل تایپ شده آن، در صورت امکان، برای درج در مجله فرستاده شود نه کپی آن.
- ۴) مقاله باید دارای چکیده، واژگان کلیدی و نتیجه‌گیری نهایی باشد. چکیده باید به گونه‌ای نوشته شود که محتوای مقاله را به اختصار بیان کند.
- ۵) چکیده فارسی یا پشتوى مقاله (حداکثر ۱۵۰ کلمه) و واژگان کلیدی بین سه تا هفت واژه در اول مقاله آورده شود.
- ۶) توضیحات و ارجاع به منابع در پایان مقاله به قرار ذیل آورده شود:
 - a. کتاب: نام و نام خانوادگی نویسنده/ نویسنده‌گان، نام کتاب، نام مترجم، نوبت چاپ، محل نشر، نام ناشر، تاریخ انتشار و شماره صفحه.
 - b. مقاله: نام و نام خانوادگی نویسنده، «عنوان مقاله در داخل گیومه»، نام نشریه، دوره/ سال، تاریخ انتشار، شماره جلد و شماره صفحه.
 - c. سایت اینترنتی: نام و نام خانوادگی نویسنده، (تاریخ دریافت مطلب (از سایت)، «عنوان مطلب در داخل گیومه»، نام سایت اینترنتی و بالاخره آدرس کامل سند در سایت مزبور.
 - d. هرگاه به منبعی اشاره شود که قبلًاً معرفی شده و تفاوتی حتا در صفحه مورداستفاده نداشته باشد، کلمه «همان» (یا در انگلیسی *Ibid*) آورده شود.
- ۷) معادل لاتین نام‌های خارجی و اصطلاحات مورداستفاده در نوشته در پایین صفحه آورده شود.
- ۸) هرگاه مقاله ارسالی ترجمه باشد، نام نویسنده و منبع موردنظر ضروری است.
- ۹) نویسنده باید نام کامل، عنوان یا رتبه علمی اش را، همراه با نشانی دسترسی به وی، مثل شماره تلفن و یا آدرس ایمیل و غیره را با مقاله بفرستد.
- ۱۰) مجله در ویرایش مقاله آزاد است.
- ۱۱) مطالب ارسال شده پس فرستاده نمی‌شود.
- ۱۲) مقاله ارسالی باید قبلًاً در مجله یا سایت اینترنتی دیگری نشر شده باشد.

فهرست

مقالات‌ها

- ◀ برسی جایگاه حقوقی زنان و عوامل تنزل آن در ادوار مختلف **سید محمد احسانی** ۴
- ◀ جایگاه زنان در نظام سیاسی افغانستان **راضیه رئوفی** ۲۶
- ◀ چگونگی انتقال علائم تجاری در نظام حقوقی افغانستان و اسناد بین‌المللی **ممتد احمدی** ۴۳
- ◀ تحلیل مجازات جرم کتمان از عضویت در حزب سیاسی **محمد جمعه اعتمادی** ۶۵
- ◀ آثار فوت متهم در فقه و حقوق جزای افغانستان **مختار صفری** ۹۴
- ◀ استقلالیت قضا در قوانین افغانستان ... **میرویس هاشمی** ۱۳۱

گزارش‌ها

- ◀ کابینه طرح مقرره اخلاق طبابت را مورد تصویب قرار داد ۱۴۷
- ◀ گفتگوی وزیر عدله با مسئول بخش نظارت و ارزیابی صندوق وجهی حمایت از نظم و حاکمیت در افغانستان ۱۴۹
- ◀ چاپ ویژه‌نامه نخستین کنفرانس ملی وضعیت‌شناسی جایگاه زنان در افغانستان ۱۵۱
- ◀ برگزاری مراسم خداحفظی با مسئولان و کارمندان ریاست مراکز اصلاح و تربیت اطفال ۱۵۴

بررسی جایگاه حقوقی زنان و عوامل تنزل آن در ادوار مختلف

سید محمد احسانی

چکیده

هدف تحقیق حاضر بررسی تحولات جایگاه زنان در دوره‌های مختلف تاریخی و نیز بیان زمینه‌های تغییر در حقوق و جایگاه آنان در جوامع اسلامی در ادوار مختلف تاریخی و بهویژه در آغاز قرن چهاردهم هجری است که بر اساس روش تاریخی تحلیلی، از نوع تحلیل محتوا است.

ظهور دین اسلام سرآغاز تحولاتی بزرگ و عظیم در حقوق و جایگاه زنان بود. زنان در دوران پیامبر اسلام در تمامی عرصه‌های اجتماعی فعالیت و اظهارنظر می‌نمودند؛ اما این دوران عزت، چندان به طول نینجامید و پس از وفات پیامبر^(ص) عواملی چون بازگشت به سنت‌های جاهلی، رواج فساد، اختلاط با فرهنگ‌های بیگانه، رواج اندیشه‌های مرد سالارانه، ظهور دیدگاه‌های افراطی، نگاه ابزاری به زنان و بی توجهی به آموزش آنان، زمینه‌های انحطاط در جایگاه زنان در جامعه را فراهم نمود

و زن ارزش، احترام و جایگاه اجتماعی اش را از دست داد. با آغاز قرن چهاردهم هجری عواملی همچون ظهور انقلاب صنعتی فرانسه، رواج مباحث تجدد گرایانه، استعمار و استبداد و مبارزه با آن، ظهور سرمایه‌داری و شهرنشینی زنان، پیشرفت‌های بشر در تکنالوژی‌های جدید، احتیاج مبرم با اصلاحات در امپراتوری عثمانی، علاوه بر ایجاد تحولات گسترده در جوامع اسلامی، بار دیگر زمینه‌های تحول در حقوق و جایگاه زنان را پس از دوره‌ی رکود فراهم نمودند و سبب ایجاد تغییرات گسترده‌اش در حقوق آنان گردید.

علل

کلیدوازه‌ها: انحطاط، جایگاه زنان، حقوق زنان، زمینه‌های تحول.

بیان مسئله

تحقیق و پژوهش در زمینه‌ی مباحث مربوط به مسائل زنان، از جمله مهم‌ترین مباحث است؛ چراکه بحث از مسائل حوزه‌ی زنان، در زمرة‌ی موضوعاتی است که شاعر بحث‌ها و داوری‌های مربوط به آن، در محدوده‌ی محیط‌های تحقیقی و علمی محصور نمانده؛ بلکه در حوزه‌ی عمل جامعه، نقشی مستقیم ایفا کرده است و دیدگاه‌ها و داوری‌های گوناگون درباره‌ی جایگاه انسانی و اسلامی زنان، در کنار عمل و عرف جامعه، واقعیت تاریخی و کنونی زنان را ساخته است. بازسازی اندیشه‌ی انسانی و عمل اجتماعی درباره‌ی زنان، بدون بازنگری در آنچه بر زنان رفته است و نیز بدون شناخت و تحلیلی درست و دقیق از وضعیت کنونی آنان و همچنین بدون نگرشی جامع و هماهنگ به اسلام و دیدگاه او درباره‌ی زن، ناممکن است.

تحقیق حاضر باهدف بررسی زمینه‌های تغییر و تحول در حقوق و جایگاه زنان در ادوار مختلف تاریخی و بهویژه در آغاز قرن چهاردهم هجری بر آن است تا با تحلیلی جامع از آنچه در دوره‌های مختلف تاریخی بر زنان گذشته است، و نیز بیان حقوق و جایگاه اجتماعی زنان در آن دوره‌ها، به ذکر عوامل و بسترهاز زمینه‌ساز تحولات در آغاز قرن چهاردهم هجری پردازد و این مهم همان‌طور که گفته شد، بدون

مطالعه‌ی تاریخ و تحقیق و بررسی در آنچه بروزنان در ادوار مختلف رفته است، امکان‌پذیر نیست.

بررسی و تحقیق در منابع تاریخی بیانگر این حقیقت آشکار است که اکثر اقوام و ملل قبل از اسلام زن را موجودی ضعیف و ناچیز به شمار می‌آوردهند که دارای جایگاه اجتماعی و حقوق خاصی نبود؛ به گونه‌ای که در عصر جاهلیت زن را مخلوقی می‌دانستند برش خیوان و انسان که فایده‌ی خلقت وی فقط تکثیر نسل و خدمت به مرد بود (Lebo, 1955) لکن اسلام مقام زن را در جامعه بالا برد و برای ترقی و سعادت و پیشرفت وی خدمات شایانی انجام داد و با خرافات بی‌اساس و احکام تحریف‌شده‌ی دوران جاهلیت مبارزه نمود و با عنوانیں مختلف توجه خود را به حمایت و تربیت زنان در تمامی زمینه‌ها معطوف داشت (احمدی، ۱۳۸۴، ص. ۳۴). اما انقلاب دردنگی - مخصوصاً از قرن دوم هجری به بعد - شکل گرفت و ستاره‌ی بخت و اقبال امت اسلامی، روبه‌زوال نهاد و بسیاری از تابندگی‌های به دست آمده را در کار نابودی فروبرد و بدین ترتیب کم کم حضور زنان در پی فروکش کردن کلیت برنامه‌ی دین اسلام در سطح جامعه، کمرنگ و به چهاردیواری خانه محدود شد (Satri, 1978، ص. ۲۱). این‌که چرا و چگونه این وضعیت اسفبار پدید آمد و چه عواملی سبب این انحطاط گردید و به چه کیفیت و در چه زمانی زمینه‌های خروج از این رکود در جوامع اسلامی فراهم گردید، بحثی لازم و درخور توجه و تحقیق است که در مقاله‌ی حاضر به آن خواهیم پرداخت.

پیشینه‌ی تحقیق

پس از بررسی‌های به عمل آمده مشخص گردید که در این زمینه تاکنون در افغانستان به صورت اختصاصی مقاله‌ای نوشته‌نشده است، هرچند تحقیقاتی پیرامون جایگاه زنان و سیر تحولات حقوقی آنان خالی از سابقه نیست. ملاحظه‌ی محورهای عمده‌ی تحقیقات موجود، روش تحقیق و دستاوردهای آن‌ها نشان می‌دهد که در آن

پژوهش‌ها عمدتاً سیر تاریخی و نیز مقایسه‌ی جایگاه زنان در ادیان و ملل مختلف، مهم‌ترین موضوع مورد بررسی است و موضوع اصلی تحقیق حاضر که ذکر زمینه‌های تحول و تغییر در جایگاه زنان - آن‌هم - در آغاز قرن چهاردهم هجری است به صورت تک‌نگاری و اختصاصی در هیچ تحقیقی به آن پرداخته نشده است و همین موضوع جنبه‌ی نوآوری در تحقیق حاضر را نشان می‌دهد.

عوامل انحطاط و تنزل جایگاه زنان

موارد زیر را می‌توان از عوامل انحطاط و تنزل جایگاه زنان بر شمرد:



- ۱- بازگشت به رسوم و عادات و سنت‌های جاهلی: یکی از مواردی که سبب گردید جایگاه زنان نسبت به دوره‌ی پیامبر (ص) تغییر نماید، بازگشت به عرف و عادات و روش‌های غلط جاهلی است که قبل از اسلام درباره‌ی زنان وجود داشت؛ چراکه عرف و عادت و سنت‌ها امری است که در اثر تکرار یک عمل و به صورت تدریجی در بطن زندگی مردم و جامعه تحقق پیدا می‌کند و تأثیر آن در روح افراد جامعه تا مدت‌ها باقی می‌ماند و از آنجاکه بعد از پیامبر (ص) مردم نسبت به عمل به مسائل دینی رو به سستی نهادند این موارد بیشتر ظهور و بروز پیدا کرد. عبید حسنی می‌نویسد: «خطر بزرگی که جوامع اسلامی را تهدید می‌کند، جانشینی آداب اجتماعی به جای آموزه‌ها و ارزش‌های اسلامی است و باید تمام تلاش‌ها به کار رود تا آموزه‌های دینی از مرداب عرف و عادت جامعه و آداب فاسدش پالایش شود؛ زیرا در بسیاری از کشورها ارزش‌های حاکم بر اوضاع زن همان آداب جامعه است که نه تنها یک جاهلیت که چندین جاهلیت در خود نهفته دارد و عموماً از آموزه‌ها و ارزش‌های شرعی و اسلامی تهی هستند و این عرف‌ها و آداب اجتماعی سرشار است از زنده‌به‌گور کردن‌های فرهنگی یا زنده‌به‌گور کردن معنوی در ابعاد گسترده‌اش (امین، ۱۹۹۸، ص ۶۹)

- ۲- رواج فساد و خودکامگی برخی از حاکمان: برخی معتقدند بعد از وفات پیامبر (ص) استبداد بعضی از حکومت‌ها سبب محرومیت زن از جایگاه و منزلت

اجتماعی اش گردید قاسم امین زن: «غلبه‌ی حکومت استبدادی را عامل فرودستی زن در جامعه اسلامی دانسته، و معتقد است موجودی ضعیف نیست اما چون فرصت تجربه و تقویت قوای جسمی و روحی را نداشته، ضعیف مانده است. مرد مدت مديدة به کار و تفکر اشتغال داشته، درحالی‌که زن از به کار اندختن این دو نیرو محروم بوده است و در حالت فرودستی به سر برده، و شدت و ضعف آن به سبب زمان‌ها و مکان‌ها، متفاوت بوده است»(امین، ۱۹۷۰، ص ۷۹)، هم‌چنین وی از جمله اسباب تحقیر زنان را «فساد اخلاق» می‌داند که آن نیز ناشی از حکومت استبدادی است (همان، ص ۸۰).

۳- رواج اندیشه‌های مردسالارانه در تفسیر مسائل فقهی در حوزه‌ی زنان:

از آنجاکه قبل از ظهور اسلام بیشتر جوامع مردسالار بودند، برخی دانشوران اسلامی متاثر از آن جوامع، علیرغم دستورهای اسلامی، متون دینی و مخصوصاً مسائل مربوط به حوزه زنان را با ذهنیت مردسالارانه تفسیر و تأویل کردند. به‌گونه‌ای که بوى جانبداری از مردان و تضعیف زنان از آن به‌مشام می‌رسید و اندیشه‌های مردسالارانه هر چه بیشتر بر تفسیر مسائل فقهی زنان حاکم گردید. نصر حامد ابوزید در این‌باره می‌گوید: «زنان هم‌سنگ مردانند» [[النساء شقائق الرجال]] به‌کلی در این دوره محوشده و بجای آن آموزه‌ی «ناقصان در عقل و دین»^۱ [[ناقصات العقل و الدين]] آشکار گشت. در این زمان، سنت تحریم آمیزش جنسی در دوره «حیض» به ممنوعیت سخن گفتن با زن و هم‌سفر شدن با او، در چرخشی به گرایش‌های محرمات اسطوره‌ها و تابو، تبدیل شد. داستان اخراج آدم از بهشت بر اساس روایت توراتی آن مسلط گشت و از نصوص قرآنی به قطعه «مکر زنان بزرگ است» تمسک شد تا میان صفت مکر و زن، تلازمی از

۱. ر.ک به: مقاله «واکاوی رویکردهای فقهی به اعتبار جنسیت در شهادت، سهیلا رستمی و مهرانگیز روستایی، فصلنامه‌ی پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی، دانشگاه آزاد بابل، ش ۵۰، زمستان ۹۶

جهت زنانگی برقرار شود و زن به موجودی تبدیل شد که برانگیزاننده‌ی غرایز و فتنه معرفی گشت (احمدی، ۲۰۰۵، ص ۲۱).

۴- آمیزش فرهنگ اسلام با فرهنگ‌های دیگر: از دیگر مواردی که سبب تنزل جایگاه زن گردید این بود که فرهنگ اسلامی در تعامل با تمدن‌های روم و ایران و سایر ملل خلوص خود را از دست داد. شمس‌الدین تنزل جایگاه زن نسبت به دوران پیامبر^(ص) را در این دوران دو عامل می‌داند: الف) رویکرد مردم به احکام پیشرفت‌شريعت رو به سمتی نهاد. این شاید به دلیل تفکر مردسالارانه‌ای باشد که سابقه‌ای بس دیرینه داشته است (شمس‌الدین، ۲۰۰۹، ب) تأثیر افکار و عاداتی که از جوامع غیرمسلمان و نیز سایر ملل به جامعه اسلامی هجوم آورد. نتیجه این دو عامل، نگرشی شد که زن مسلمان را به تمتعات جنسی، بارداری، تولید مثل و نظایر آن محدود کرد و سبب گردید که زن در کرامت انسانی پست‌تر از مرد شناخته شود و از آزادی دخالت در مسائل اجتماعی و حق تعلیم و تعلم محروم بماند. حال آنکه این دیدگاه، مخالف تفکر اسلام است. به همین سبب موقعیت عینی زن در جامعه‌ی اسلامی با آنچه در کتاب و سنت ترسیم شده، کاملاً متفاوت است (همان، ص ۳۹).

۵- ظهور دیدگاه‌های افراطی و باورهای غلط: یکی از واقعیت‌های جوامع مختلف به‌ویژه در جامعه اسلامی بعد از وفات پیامبر^(ص) و مخصوصاً از قرن دوم هجری به بعد، دیدگاه‌های افراطی و گرایش‌های نادرستی است که به عنوان مذهبی و عرف اسلامی درباره‌ی مسائل زنان رواج داشته است و زن را از برخی حقوق انسانی اش حتی رفتن به مسجد محروم نموده است. شهید مطهری در این باره می‌گوید: مسئله‌ی حقوق و حدود زن در جامعه امروز از نظر اسلام، علاوه بر جنبه عملی، جنبه اعتقادی پیداکرده است؛ یعنی باورهای بی‌اساس اجتماعی عین متون اسلامی دانسته شده و دستورهای واقعی اسلامی هم فلسفه‌اش توضیح داده نشده است و در نتیجه، مقررات اسلامی در مورد زن، وسیله‌ای شده برای تبلیغ علیه اسلام و ما مرتب شاهد آن هستیم. این فکر که زن فقط و فقط باید در کنج خانه محبوس بماند و حتی با حفظ

حریم و رعایت عفاف هم از علم و از هر کمالی الزاماً باید محروم بماند و کاری جز اطفای شهوت مرد و خدمتکاری او ندارد، علاوه بر اینکه با اسلام جور درنمی‌آید، بر ضد عواطف انسانی است (امین، ۱۹۹۸، ص ۷۸).

۶- **نگاه ابزاری و غیرانسانی به زن:** از دیگر موارد انحطاط جایگاه زنان در جامعه اسلامی، نگاه به زن به عنوان ابزار تجمل و وسیله‌ای برای سرگرمی در مجالس عیاشی و خوش‌گذرانی و عاملی برای تبلیغ و سوءاستفاده‌های جنسی از زنان به‌تبع جوامع غیرمسلمان بود، به‌گونه‌ای که زن تبدیل به «ضعیفه»‌ای می‌شود که کارش فقط تولید مثل و رفع نیازهای جنسی مردان است (مطهری، ۱۹۹۹، ص ۹۰).

۷- **بی‌توجهی به آموزش و پرورش زنان:** سید جمال‌الدین افغانی یکی از عوامل انحطاط مسلمانان را بعد از عصر پیامبر^(ص) ضعف تربیت و کوتاهی در ارشاد و هدایت مردم به‌خصوص زنان در مسائل دینی و علم و دانش می‌داند. کواکبی نیز یکی از عوامل انحطاط زن را بی‌توجهی به تعلیم و تربیت زنان می‌داند (امین، ۱۹۹۸، ص ۳۰). احمد امین نیز می‌گوید: «زن تا قبل از آغاز اصلاحات در شرق، از نظر اجتماعی محدود بود و از سواد بهره‌ای نداشت، در خانه کار می‌کرد و از بیرون خانه چیزی نمی‌دانست، اندیشه‌اش پرورش نیافته و افق دیدش بسته بود، زن هم‌چنین تربیت فرزندان را بر عهده داشت». هم‌چنین نظام پدرسالاری حاکم بود، پدر فرمانروای مطلق بود و دیگر اعضای خانواده فرمانبردار و تسليم مطلق بودند. پدر، عهده‌دار تمام شئون مادی، اقتصادی و اجتماعی خانواده بود (امین، ۱۹۹۸، ص ۵۷) غزالی مصری در اینباره می‌گوید: «مسلمانان در برخورد با زنان از مسیر تعالیم شریعت اسلام منحرف گشته و روایات مجعلول در بین آنان گسترش یافته، لذا زن مسلمان، به ورطه‌ی جهل و غفلت از دین و دنیا سقوط کرده است. آموزش زنان گناه عظیم شمرده می‌شود. رفتن به مسجد ممنوع، و اطلاع او نسبت به اوضاع و احوال فرهنگی اجتماعی و سیاسی امری بعید تلقی می‌شود. در حقیقت این روزگار، تداوم عصر جاهلیت است و مع الاسف امت

اسلامی نیز در عرصه‌های دانش و تربیت هنوز راه گذشتگان را می‌پیماید و مظاهر جور و ستم و رفتارهای ظالمانه بر مسلمانان سایه افکنده است (همان، ص ۶۰).

آنچه گذشت بیان عوامل و بسترها ای انحطاط جایگاه زنان پس از دوران پیامبر (ص) تا شروع قرن چهاردهم هجری بود. درحالی که در کشورهای اسلامی به قول احمد امین، در این دوران تاریکی انبوه، رنج عمیق عمومی، ندادانی و جهالت متراکم، ستم سخت، و فقر ذلیل کننده مسلمانان را در خود فروبرده بود و مخصوصاً این تاریکی و جهالت در مسائل مربوط به حوزه زنان بیشتر خودنمایی می‌کرد. جهان در آغاز قرن چهاردهم هجری درگیر تحولاتی بود که زمینه را برای تحول و خروج از رکود در همه ابعاد جامعه علی‌الخصوص در بحث حقوق و جایگاه زنان فراهم نمود. همین امر نقطه‌ی آغاز اعتراضاتی از جانب زنان به وضع موجود بود و سبب ایجاد تغییرات گسترده‌اش در حقوق و جایگاه آنان گردید.

- ظهور و بروز انقلاب صنعتی و فرانسه: در نتیجه انقلاب فرانسه در سال ۱۷۴۹ میلادی، مفاهیمی همچون حقوق فردی، خردورزی، شهرورندی، حاکمیت مردم، نشر افکار انقلابی، ایجاد جنب‌وجوش و تحرّک در میان روشنگرکاران و آغاز نهضت روشنگری و طرح مسئله جنبش آزادی زنان، به کشورهای اسلامی و عربی نیز راه پیدا کرد و آغازگر مرحله‌ای نوین در کشورهای اسلامی نسبت به مسائل زنان گردید. انقلاب فرانسه در توجیه این عقیده که تغییر و تحول دولت و شرایط جامعه باید بر وضع اسفبار عمومی زنان تأثیر بگذارد، بسیار مؤثر بود و به همین خاطر اولین جرقه‌های فمینیسم بلا فاصله پس از انقلاب فرانسه در قالب گروههایی که منادی حقوق زن و بهبود وضعیتش بودند، زده شد. قدیمی‌ترین سند مکتوب فکری که از قضایای زن دفاع کرده و به حقوق ماری والستون «ماری والستون کرافت» به عنوان «مطلوبی د درباره حقوق زن» در سال ۱۷۹۲ م نوشته، البته قابل ذکر است که انقلاب صنعتی نیز برای

زنان انگیزه‌ی برابری طلبی را در فرصت‌ها ایجاد کرد و نخستین مرحله در تغییر منزلت زنان را برخلاف موانع حقوقی و عرفی در راه مشارکت کامل زنان در فعالیت‌های جهانی به وجود آورد (احمدی، ۱۳۸۴، ص. ۴۵)

- رواج مباحث و گفتارهای تجددگرایانه درباره زنان: گفتار تجدد راه را برای امکان بازاندیشی در همه‌ی عرصه‌های حیات اجتماعی زنان گشود و به تلاش برای تغییر آن‌ها مشروعیت داد. تأکید بر انسان‌مداری، برابری انسان‌ها، عامگرایی، خردگرایی، گزینشگری، روحیه انتقاد و رهایی از همه‌ی انقیادها و اقتدارهای غیرعقلانی به منزله زمینه گفتاری مناسب برای رشد جنبش‌های اجتماعی بود؛ اما این گفتار به‌طور خاص زنان را با تعارضات ذهنی رویرو می‌ساخت. برای زنانی که در چارچوب گفتار مدرن می‌اندیشیدند، این پرسش مطرح می‌شد که اگر همه انسان‌ها برابرند، چرا زنان در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی از برابری با مردان هم‌تراز خود برخوردار نیستند؟ اگر نباید تن به الگوهای موجود و قدیمی اقتدار داد، چرا اقتدار مردان را بر زنان باید مشروع دانست؟ اگر انسان‌ها می‌توانند به تکامل نفس و رهایی بر اساس گزینش‌های خود برسند، چرا دامنه گزینش‌های زنان محدود است؟ مگر زنان انسان نیستند؟ اگر هستند چگونه می‌توان نیمی از بشریت را واجد ویژگی‌های لازم برای برخورداری از اصول اخلاقی، حقوق و موقعیت اجتماعی و سیاسی مشابه نیمه دیگر ندانست؟ طرح این پرسش‌ها و مواردی مشابه آن زمینه را برای زیر سؤال بردن وضع موجود زنان در آن زمان و ایجاد تغییرات فراهم می‌نمود (رضایی، ۲۰۱۱، ص. ۳۰).

- استعمار و استبداد و تلاش برای مبارزه با آن: در آغاز قرن نوزدهم و دقیقاً در سال ۱۴۵۷ میلادی سلطه سیاسی انگلیس بر هند کامل شد و به‌طور رسمی حاکمیت از شرکت هند شرقی به امپراتوری بریتانیا منتقل گردید. در همین سال، سلطه‌ی فرانسه نیز بر الجزایر کامل گشت. بعد از دو قرن و نیم، یعنی از آغاز قرن هفدهم تا نیمه دوم قرن نوزدهم، استعمار غرب توانست کاملاً در مرکز و شرق آسیا بر مسلمانان چیره



گردد و آنجا را نقطه‌ی اتکای خود قرار دهد و توانست نفوذ خود را به قلب جهان اسلام بکشاند و بر شرق و غرب جهان اسلام سلطه یافت و ترفندها و دسیسه‌هایش را به مرحله‌ی اجرا درآورد و سبب ایجاد ضعف و سستی در جوامع اسلامی گردید و هنوز جنگ جهانی اول فرانزیسیده بود که تمامی جهان اسلام تحت نفوذ استعمار، بالانگیزه‌های سیاسی و نظامی قرار داشت لازم به ذکر است که افغانستان، هم به دلیل داشتن منابع غنی و متنوع، و هم به جهت موقعیت سوق‌الجیشی از مقام ویژه‌ای برخوردار بود و استعمارگران چشم طمع به آن دوختند و حکومت آن دوران، زمینه را برای ورود قدرت‌های استعماری به افغانستان آماده می‌کرد. استعمار به‌زودی متوجه شد که اسلام مانع بزرگی بر سر راه اوست و با استفاده از تجربیات گذشته تصمیم گرفته شد به‌طورکلی در تمام سطوح جامعه‌ی افغانستان، اسلام زدایی شود و از مهم‌ترین کارهایی که انجام دادند اقدام علیه شخصیت زن مسلمان از طریق مبارزه با حجاب او بود (توان، ۲۰۰۵، ص ۳۰) اما دیری نپایید که جریان‌های فکری در کشور در مقابله با استعمار آغاز گردید (همان، ص ۳۵).

- ظهور سرمایه‌داری و شهرنشینی زنان: در این دوره، سرمایه‌داری در ایجاد تحول در حقوق زنان و هویت جمعی فعال نزد آنان نقش اساسی ایفا نمود، به‌این صورت که از یکسو باعث شد میزان نیاز به نیروی کار ارزان و فراوان افزایش یابد و درنتیجه، راه برای جذب بخشی از زنان به مشاغل کارگری باز شود. از سوی دیگر، سرمایه‌داری با اتکایی که به شکلی فراینده به بخش مکمل خدماتی پیدا می‌کرد، تعداد زیادی از زنان را در این بخش جذب کرد. علاوه براین در شرایطی که اقتصاد هر روز بیش از پیش به دانش فنی و فناوری وابسته می‌شد، سرمایه‌داری شرایط رشد فناوری‌های مربوط به رسانه‌های جمعی (کتب، روزنامه و مجله) را فراهم نمود و این امر باعث گسترش آموزش همگانی گردید و درنتیجه آموزش اهمیت بیشتری یافت و زنان زیادی در بخش آموزش مشغول به کار شدند و همین امر سبب روی آوردن زنان به شهرنشینی گردید (همان، ص ۴۱). شهرنشینی به معنای افزایش منابع، امکانات ارتباطی

بیشتر، کاهش کارهای خانه و در کل آزاد شدن وقت زنان بود، که درنتیجه‌ی آن، زنان و بهویژه در طبقه‌ی متوسط از وقت و پول اضافی برای فعالیت‌های عام‌المنفعه، خیریه و غیره برخوردار شدند. این نوع فعالیت‌ها به معنای آن بود که آنان فنون سازماندهی و تشکّل را می‌آموختند و وارد عرصه‌ی عمومی می‌شدند. بهاین‌ترتیب زنان شاغل در بخش‌های مختلف اقتصادی به تدریج وارد اتحادیه‌های کارگری، صنفی و حرفه‌ای می‌شدند و یا انجمن‌ها و اتحادیه‌های خاص زنان را تشکیل می‌دادند. حضور این زنان در اعتصابات کارگری، تظاهرات، شبکه‌های تشکیلاتی و... به معنای افزایش توانایی‌های اجتماعی - سیاسی و نیز تجربه سازماندهی و مبارزاتی آنان برای ایجاد تحول و تغییر در حقوق و جایگاهشان بود (همان، ص ۴۲).

- پیشرفت‌ها و ترقیات بشر در علوم و فناوری‌های جدید: در سده‌های ۱۸ تا ۱۴ میلادی در کشورهای غربی و اروپایی تحولاتی رخ داد که تمامی ابعاد مادی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و جغرافیایی را تحت تأثیر خود قرارداد، این تحولات درنتیجه یکرشته تغییرات و تطورات در اذهان، اندیشه‌ها، نگره‌ها و انگاره‌ها بود. مهم‌ترین این تغییرات عبارتند از: عقل‌گرایی، توجه به ادراکات و معلومات یقینی، بدیهی و ریاضی، روش‌های تجربی و استقرایی، پرهیز از اکتفا به امور انتزاعی در تبیین امور و پدیده‌ها، اصالت علم تجربی و نظایر آن. همچنین در این دوران واژگان کلیدی نظری رنسانس، امانیسم، اصلاح دین، اصحاب دائرة‌المعارف، اصالت تعقل، اصالت تجربه و طولی نکشید که این واژگان به عنصر، روشنگری و روشنفکری مرسوم بود (احمدی، ۲۰۰۵، ص ۲۱). کشورها و جوامع اسلامی راه یافت و روشنفکران جوامع اسلامی برای نخستین بار با مظاهر، مقوله‌ها و مفاهیم جدید آشنا و نسبت بدان‌ها کنجدکاو شدند و به فکر ایجاد تحول و تغییر در کشورهای اسلامی افتادند و هر یک به فراخور بینش و منش و سوابق فکری، روحی و تربیتی‌شان واکنش نشان دادند و راه علاج جستند و در یک‌کلام از خواب‌سنگین برخاستند و شروع به ایجاد تغییرات نمودند. جوامع اسلامی با دیدن این مظاهر و پیشرفت‌های غربی و اروپایی به انحطاط

و عقب‌ماندگی خود پی بردن و باوجود این تغییرات که در غرب رخداده بود، جوامع اسلامی یا می‌بایست نسبت به این تغییرات بی‌تفاوت می‌بودند و بدان وقوعی نمی‌نهاشد و در مقابل هرگونه تغییری مقاومت می‌کردند و یا با آغوش باز پذیرای این تغییرات می‌شوند. درنتیجه کشورهای اسلامی راه دوم را برگزیدند و برای بقا و تضمین قدرت خود دست به تغییراتی زدند. از جمله این‌که، آن‌ها هم به صنعت جنگی روی آوردند. از کشورهای اروپایی مستشارانی استخدام کردند، و الگوهای ارتشم آن‌ها را تقلید نمودند و به بازسازی ارتشم اقدام کردند. درنتیجه، این تحول منجر به تحولاتی درزمینه‌ی امور اداری، آموزشی، فکری، فرهنگی و اجتماعی شد. به عنوان مثال نمایندگان و افرادی جهت کسب علم و دانش به کشورهای اروپایی اعزام شدند.

۱۰



سیاست‌پژوهی
پژوهشی

۱۵

پادشاهان و امراهی جوامع اسلامی به تشویق وزیران و سفیران خود به کشورهای اروپایی و غربی سفر کردند (به‌طور نمونه سفر شاه امان‌الله به اروپا) و مظاهر تمدن آنجا را دیدن. سفیران، تاجران، پزشکان و باستان‌شناسانی از کشورهای اروپایی به جوامع اسلامی رفت و آمد نمودند و درنتیجه‌ی همین مسائل بود که آموزش زبان خارجی رایج شد و عده‌ای به تعلیم و تعلم زبان‌های خارجی پرداختند. مکاتب و مؤسسات جدید آموزشی و فرهنگی نیز در همین راستا تأسیس شد و کتب زیادی از زبان‌های مختلف به عربی و بالعکس ترجمه شد و صنعت چاپ و تلگراف به وجود آمد. مبادرات و مراودات سیاسی، فکری، فرهنگی و اقتصادی با غرب و کشورهای اروپایی زیاد شد و هر روز آشنایی بیشتری میان جوامع اسلامی و کشورهای اروپایی صورت می‌گرفت و به دنبال آن افکار و اندیشه‌های ادبی، فلسفی، علمی، بهداشتی، حقوقی، اجتماعی، انسانی، حزبی و فنون و روش‌ها و تجارب جدید غربی پشت سر هم وارد جوامع اسلامی می‌شد و در دل‌ها و افکار نخبگان فکری غوغایی برپا می‌ساخت و دغدغه ایجاد می‌نمود و درنتیجه‌ی این تحولات گسترده مصلحان و نواندیشان جوامع اسلامی که خود دارای استعدادها و زمینه‌های فکری، روحی و

معرفتی بودند، مقدمات بسیاری از تغییرات را در جوامع اسلامی و خصوصاً در حوزه‌ی مسائل زنان فراهم نمودند (بهی، ۱۹۹۹، ص ۶۷).

- احتیاج مبرم به اصلاح و احیای سیستم‌های اداری و قانونی در امپراتوری

عثمانی: امپراتوری عثمانی در طی سده‌های ۹ تا ۱۵ میلادی در اوج قدرت و شکوه خود بود و از نقطه نظر نظامی مقندرترین دولت جهان به شمار می‌رفت؛ اما هم‌زمان با چشیدن طعم نخستین شکست جدی نظامی از دولت‌های اتریش، روسیه، لهستان و ونیز که به امضای پیمان کارلوویتس (۱۶۹۹) منجر شد به دوره‌ی بحران‌های شدیدی که تمام شئون زندگی اجتماعی را درنوردید. گام نهاد و در اواسط سده‌ی ۱۹ امپراتوری عثمانی به وضعی گرفتار آمد که تزار روسیه به آن لقب مرد بیمار داد. این شکست‌های پیاپی نظامی تکان‌هایی به جامعه‌ی عثمانی و بهویژه قشر حاکم داد و محافل و جناح‌هایی از آن را متوجه این حقیقت ساخت که کشورشان از کشورهای اروپایی خیلی عقب‌افتاده است. درنتیجه آنان به فکر ایجاد تغییرات افتادند؛ اما کشورهای غربی و اروپایی با وجود چنین عقب‌ماندگی‌هایی حاضر به پذیرش دولت عثمانی به عنوان یک‌طرف دیپلماتیک نبودند. سرانجام در میان عثمانی‌ها این اندیشه پدید آمد که تنها با پذیرش و کاربست اصول حکومت و اداره غربی و بازسازی ارتش عثمانی موافق با مقتضیات زمان است که می‌توان بقایای قلمرو امپراتوری را حفظ کرده، به زندگی ادامه داد. درنتیجه در سده‌های ۱۴ و ۱۹ میلادی در راه اخذ تمدن نوگرایی اقداماتی در عثمانی صورت گرفت که تأثیرات فراوانی در جنبه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظایر آن از خود بر جای گذاشت که از جمله‌ی آن‌ها ترقی حقوقی در قرن هیجدهم و مخصوصاً در مسائل مربوط به زنان در این کشور بود به‌گونه‌ای که در سال ۱۹۱۷ م قانون حقوق خانواده عثمانی منتشر شد که مجموعه‌ای تقریباً جامع در مورد ازدواج و طلاق بود (امین، ۱۹۹۸، ص ۲۱).

زمینه‌ای مذکور سبب گردید که در جوامع اسلامی نوگرایی خاصی پدید آمد و پس از چندی به صورت جریانی کم‌ویش گسترد و عمومی در سطح جامعه و بهویژه



در میان روشنفکران و نخبگان فکری و سیاسی درآمد. هدف مطلوب این جریان و پیشگامان آن، اصلاحات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در حوزه‌ی جامعه و حکومت بود. فرض بر آن بود که جوامع اسلامی از تمدن درخشنان سده‌های نخستین خود فاصله گرفته و دچار انحطاط علمی و فرهنگی شده و اکنون لازم است که با یک رنسانس فکری و فرهنگی به انحطاط موجود پایان داده شود و شایسته است مسلمانان به جایگاه شایسته و منزلت درخور پیشین بازگردند و از مهم‌ترین مسائلی که مطرح نمودند، مسائل مربوط به حوزه‌ی زنان بود. در این دوره کسانی همچون سید

جمال الدین افغانی، محمد عبده و شاگردان او دست به فعالیت‌های گسترده‌اش زدند، از جمله: طرح بحث منع تعدد زوجات به جز در موارد استثنایی مانند نازا بودن همسر، برابری زن و مرد در آموزش‌های همگانی، منع اختیار مطلق طلاق برای مردان، اعطای حق طلاق قضایی به زنان (همان، ص ۲۴). که در نتیجه، شروع عصر جدیدی را در کشورهای اسلامی و مخصوصاً در حوزه‌ی مسائل زنان رقم زدند. هرچند نمی‌توان تاریخ دقیقی را برای شروع این فعالیت‌ها بیان نمود اما آغاز این فعالیت‌ها و تلاش‌ها و هم‌چنین عواملی که ذکر گردید، افقی تازه نسبت به مسائل زنان گشود و سبب به چالش کشیده شدن بسیاری از مسائل فقهی حقوقی در حوزه‌ی مباحث زنان گردید.

درنتیجه زنان پیشرفت خود را آغاز و هر روز افق‌های تازه‌ای از پیشرفت بر روی آنان گشوده شد. امکانات مسافرت، فرآگیری دانش، شرکت در قانون‌گذاری، همکاری با مردان و مساوی شدن با مردان در تمام شئون برای زنان فراهم آمد. در این دوره کتب

فراوانی درباره‌ی حق زن، مسؤولیت‌ها و تکالیف او به نگارش درآمد که از مهم‌ترین آن‌ها کتاب المفصل فی الاحکام المرأة و البیت المسلم تأليف دکتر عبدالکریم زیدان است. کنفرانس‌هایی هم در کشورهای اسلامی و هم در کشورهای اروپایی با عنوان زن و حقوق او برگزار شد. به عنوان مثال: در مکزیکوستی در سال ۱۹۷۵م، کنفرانس «رفع تبعیض علیه زنان» کنفرانس جهانی زن با شعار کپنهاک در سال ۱۹۴۲م، کنفرانس پکن در سال ۱۹۹۵م، و کنفرانس جمعیت و عمران در سال ۱۹۹۸م در این کنفرانس

توافقنامه‌ای ۹/۱۰۱/۱۹۹۹، و کنفرانس جمعیت قاهره در ۱۳ - ۱۵ صفحه‌ای در قطع بزرگ و ۱۹ بخش صادر شد و حدود ۱۲۲ صفحه از آن به مسائل جنسی، سقط‌جنین، اباده‌گری جنسی، آموزش جنسی جوانان و غیره اختصاص داشت (بهی، ۱۹۹۹، ص ۶۹). هم‌چنین اتحادیه‌های زنان مانند: جمعیت اتحاد زنان به‌وسیله‌ی هدی شعرواوی در مصر (۱۹۲۳) اتحادی دختر نیل به‌وسیله‌ی دریه شفیق در مصر (۱۹۳۹)، اتحادیه‌ی زنان مسلمان به ریاست بشیره مراد در تونس (۱۰۳۶)، به وجود آمد. هم‌چنین کنفرانس پارلمان‌های عرب، در دسامبر ۱۹۹۹ در بیروت برگزار شد و توصیه‌های مهمی درباره‌ی زنان و مشارکت آنان در عرصه‌های مختلف حیات اجتماعی در بیانیه‌ی پایانی آن صادر گردید. از جمله: (الف) سال ۲۰۰۰، سال زن عربی اعلام شد و مقرر گردید در این سال تا آنجا که مقدور است به امور زنان همت گمارند، تا بانوان بتوانند حقوق کامل خود را مطابق بیانیه‌ها و موافقت‌نامه‌های بین‌المللی بازیابند. روز نخست فبروری هرسال، «روز زن عربی» معین گردید. (ب) دولت‌های عربی باید بکوشند تا زمینه‌ی مشارکت زنان را در عرصه عمومی فراهم آورند تا زن بتواند به حقوق کامل شهروندی خود دست یابد. (ج) مجالس کشورهای عربی باید بانوان را به فعالیت‌های بیرون از خانه تشویق کنند و گروه‌های خاصی توسط اتحادیه پارلمان‌های عربی تشکیل شود که به امور زنان پرداخته، به بهبود وضع آنان همت گمارد (همان، ص، ۹۷).

هم‌زمان با شروع تغییرات در کشورهای اسلامی و عربی، در افغانستان نیز تحولات گسترده‌اش در حوزه‌ی حقوق و جایگاه زنان رخ داد که از جمله آن‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره نمود: (الف) تأسیس مکاتب دخترانه، راه یافتن دختران به دانشگاه‌ها، فعالیت زنان در عرصه‌های سیاسی- فرهنگی و اجتماعی، برداشتن برقه (چادری) و الگو قرار دادن حجاب مليکه. (ب) تدوین قوانین و مقرره‌ها در رابطه به حقوق و جایگاه اجتماعی - سیاسی زنان، از آن جمله صدور فرمان تقنی شماره ۶۴۵ مورخ ۶ میزان ۱۳۴۵ میثاق حقوق سیاسی زنان، فرمان نمبر ۱۹۲۵ مورخ ۱۳۵۰/۶/۲۱ دارالانشاء مجلس عالی وزرا صدارت عظمی در رابطه به اساسنامه انجمن رهنماه خانواده، فرمان شماره

۴۰۱ مورخ ۱۴۱۹/۵/۱۷ هجری قمری، امارت اسلامی افغانستان در باره حقوق زنان در اجتماع، مقرره مراکز حمایوی زنان در سال ۱۳۹۰، مقرره منع آزار و اذیت زنان در سال ۱۳۹۴، قانون منع خشونت علیه زنان در سال ۱۳۸۸، و قانون منع آزار و اذیت زنان و اطفال در سال (۱۳۹۶) مواردی اند که می‌توان در رابطه به حقوق و جایگاه زنان در دوران حکومت‌های مختلف در کشور صورت گرفته است.

بررسی حقوق و جایگاه اجتماعی - سیاسی زنان در دوره طالبان

یکی از بخش‌های دیگر این تحقیق بررسی حقوق و جایگاه اجتماعی - سیاسی زنان در دوره طالبان است. گفتارها و شواهد در این دوره‌ها حکایت از آن دارد که زنان افغانستان در یک مدت طولانی کاملاً از صحنه‌های سیاسی و اجتماعی حذف شده و غایب بوده‌اند، دوران طالبانیزم، یک دوره خفقان در تاریخ معاصر کشور محسوب می‌شود، که در این قسمت به صورت مختصر به آن اشاره می‌گردد:

۱- تفکر و طرز دید طالبانیسم به صورت یکروند فکری بعد از سال‌های ۱۹۹۴ برای اولین بار در افغانستان با شکل‌گیری حرکت تحت عنوان گروه طالبان آغاز گردید و این موج فکری بنا بر دلایل اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی حاکم آن زمان به سرعت رشد نمود و در زمان بسیار اندک توانست، تا جغرافیای عظیم کشور را در کنترول شان درآورند و دامن حکمرانی‌شان را پهنانی بیشتر و بیشتر دهد در این میان مردم افغانستان که حدود دو دهه جنگ را پشت سر گذاشته بودند کاملاً سرخورده و سرگردان آمادگی پذیرش موج جدید فکری و فرهنگی را داشتند، تا خودشان را با آن‌همانگ سازند؛ چون در طول دو دهه جنگ روندهای فکری و فرهنگی که در افغانستان مسلط گردیده بود، مردم افغانستان در ساخت و ساز آن چندان نقشی را ایفا نکرده بودند. بیشترینه این روند از بالا به پائین بود، روند یک‌جانبه و روحیه تحمیلی از بالا به پائین را داشت. به صورت مشخص موج فکری مارکسیستی در افغانستان به‌зор بالای مردم عملی گردید، بعد جنگ‌های تنظیم‌های جهادی عین مثال را داشت و این



موج جدید هم در بردارنده همان رنگ و روحیه ماقبل خودش بود. به همین ترتیب گروه طالبان اکثریت خاک افغانستان را تصرف کرد. در پرتو این روند جدید پلان، برنامه و عناصر جدید برای رفتار، کردار و گفتار مردم از نو تعریف گردید، هرچند که از لحاظ مسایل زیست روزمره طالبانیسم در بین مردم با استقبال بسیار جدی مواجه شد، زیرا قبل از شکل‌گیری موج طالبانیسم در افغانستان فضاهای عمومی با تهدیدهای بسیار جدی مواجه بود و حق انتخاب در همه ابعاد بنابر مشکلات امنیتی از مردم سلب شده بود، و مردم در هیچ‌یک از زمینه‌های زندگی‌شان توان برنامه‌ریزی برای آینده را نداشتند، در این میان با حاکم شدن تفکر طالبانیسم در افغانستان مردم تا حدودی از خیلی سردرگمی‌های که در گذشته داشتند، رهایی یافتند. اما مشکلات جدید و نهایت جدی را که اصلاً انتظارش را نداشتند، دچار گردیدند. تفسیر و قرائت جدید از دین، خلق و پیاده نمودن اجباری ارزش‌ها و هنجارهایی که اصلاً عده زیاد از مردم به آن آشنایی نداشتند. فرضًا بسته شدن مکاتب و تبدیل شدن مکاتب به مدرسه‌های تعلیمات خالص دینی، اجباری شدن حجاب برای زنان در اماکن عمومی، ممنوعیت فعالیت زنان در بیرون از منزل، حرام دانستن موسیقی، اجباری ساختن ظاهرسازی مردان، بر اساس دستور و تعریف عناصر طالبانیسم، مخالفت در برابر هرگونه نوگرایی، ایجاد و اجباری نمودن طرز دید واحد سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، تحمیلی ساختن بافت‌های قبیلوی، کنترول روابط خصوصی و عمومی، سرکوب عناصر جامعه مدنی، ترویج و تقویت فرهنگ قوم‌گرایی و مذهب گرایی، سرکوب و ترور شخصیت‌های تأثیرگزار، ترویج، کشت و قاچاق مواد مخدر، ضدیت و از بین بردن میراث‌های فرهنگی کشور، به صورت نمونه ویران نمودن بت‌های بامیان که نشان‌گر یک بخش از تاریخ این سرزمین بوده و غیره مسایل از این دست که با حاکم شدن موج فکری طالبانیسم در افغانستان واقع گردید که این‌یک دوره سیاه نه تنها برای زنان افغانستان، بلکه برای ملت افغانستان بود (مجددی، ۱۳۸۸، ص ۴۷-۴۴).

تنها موردی که در رابطه به رعایت حقوق زنان در دوران طالبان می‌توان به آن تمرکز کرد، فرمان شماره ۴۰۱ ملا عمر رهبر این گروه است، که در این قسمت از تحقیق حاضر فرمان وی را ملاحظه می‌کنید:

شماره ۱۰۴:

٤١٤١ / تاریخ ۵ / مق

از آنجائی که زن در شریعت اسلامی دارای حقوق شرعی خود است که با به دست آوردن آن حیثیت و مقام وی بلند و حیا و پرده‌اش محفوظ می‌گردد. مگر بد بختانه در جامعه افغانی نسبت رواج‌های بد و غیر شرعی، زن از این حقوق شرعی خود محروم و با وی ظلم‌های گوناگون صورت می‌گیرد، لذا بهمنظور جلوگیری از این نوع بی‌عدالتی‌ها مراتب آتشی را منظور می‌دارم:

ماده اول: در صورت قتل، اتباع مسلمان کشور نمی‌توانند زن را در بدل دیت،
صلاح یا به نام دیگر به خانواده (میت) بدهند.

مادۂ دوم:

۴- اتباع مسلمان کشور نمی‌توانند زن بیوه را با عضو خانواده شوهر به نکاح کردن مجبور سازد.

۴- زن بیوه محروم تواند مطابق احکام شریعت به میل خود نکاح نماید.

ماده سوم: تمام مسئولين امارت و قضاط مکلفاند، متخلفين از احکام اين فرمان مجازات نمایند.

ماده چهارم: اين فرمان از تاريخ توشیح نافذ و در جريان رسمی نشر گردد.

علاوه بر مشکلات زنان در عرصه‌های مختلف چون صحت، تعلیم و تربیه مشکلات بغرنج‌تری چون؛ ازدواج‌های اجباری، خشونت‌های خانوادگی، تجاوز‌های جنسی و باز نگهداشته شدن از کار و فعالیت‌های سیاسی نیز گریبان گیر زنان بوده و است (حقوق پسر، ۱۳۸۳، ص ۳). اکثر زنان افغانستان از دورافتاده‌ترین نقاط تا

بحث و نتیجه‌گیری

موضوع زن و بررسی و تحقیق در مسائل خاص زنان و نیز جایگاه و منزلت اجتماعی آنان، در هر دوره‌ای مورد توجه پژوهشگران و اندیشمندان در این حوزه بوده است. در این میان پژوهش‌های تاریخی برای تبیین این مباحث سهم عظیمی را به خود اختصاص داده‌اند؛ چراکه بررسی جایگاه حقوقی و اجتماعی زنان بدون مطالعه و تحقیق تاریخی و بازنگری در آنچه که برزنان در دوره‌های مختلف تاریخی رفته است، امکان‌پذیر نیست. تحقیق حاضر نیز با عنوان بررسی زمینه‌های تغییر و تحول در جایگاه و حقوق زنان در ادوار مختلف بخصوص در آغاز قرن چهاردهم هجری، به بیان چگونگی تغییرات حاصل شده در جایگاه زنان در این دوره‌ها بهمثابه‌ی نقطه‌ی آغازی برای شروع تحولاتی گسترده در حقوق و جایگاه زنان می‌پردازد.

شهری‌ترین نقاط چون، کابل مورد خشونت خانگی قرار می‌گیرند. تحقیقی که در مورد خشونت خانوادگی علیه زنان انجام شده، نشان می‌دهد که بیش از ۵۰٪ زنان علاوه بر دیگر اشکال خشونت مورد لتوکوب قرار می‌گیرند و فقط ۱۰٪ این زنان عنوان نموده بودند که از لحاظ اقتصادی مشکلی ندارند (همان، ص ۴). خشونت‌های خانوادگی نه تنها سبب آسیب‌های جدی جسمی و روانی- اجتماعی برای زنان می‌گردد که عواقب وخیم چون خودسوزی، خودکشی، فرار از منزل، قتل، فاچاق، گرایش و اجبار به روپیگری و اعتیاد را در مورد ایشان در پی دارد.

اما خوشبختانه که بعد از سقوط اداره خودکامه طالبان بعضی از اسناد و قوانین در رابطه به تأمین حقوقی سیاسی، اجتماعی و انسانی زنان در افغانستان تدوین گردیده‌اند که عبارتند از: قانون منع خشونت علیه زن در چهل و چهار ماده، ۱۳۸۸، مقرره مراکز حمایوی زنان، ۱۳۹۰، مقرره منع آزار و اذیت زنان، ۱۳۹۴، قانون منع آزار و اذیت زنان و اطفال، (۱۳۹۶)

نویسنده‌گان و پژوهشگران در پایان تحقیقات به این نتیجه می‌رسند که : وضع اجتماعی زن در هیچ دوره‌ی تاریخی از وضع عمومی آن جامعه مجزا نبوده و نیست و ثانیاً: حیثیت زن از دیدگاه اسلام جنبه «حق‌الله» دارد و نه «حق‌الناس» و بنابراین هتك حرمت زن برای هیچ‌کسی جایز نیست.

مقایسه‌ی وضعیت زن در دوره‌ی جاهلیت و بعد از اسلام که توسط مصطفی پیرمرادیان، متین السادات اصلاحی، مهشید السادات اصلاحی، در سال ۱۳۹۸ هجری شمسی، در فصلنامه‌ی تاریخ نو، نوشته شده است. آنچه از این پژوهش به دست می‌آید

این است که: زن در دوره جاهلیت از حقوق و مزایای بسیار کمی برخوردار بوده و جامعه‌ی عرب برای زن استقلالی در زندگی قائل نبوده است؛ اما اسلام به خوبی توانست مقام زن را در حوزه‌های فردی، اجتماعی و خانوادگی بالا ببرد و ملاک برتری زن را از آن‌جهت اطلاق کرد تا اهمیت وظیفه‌ی خصوصی او را به وی گوشزد کند. ملاحظه و بررسی محورهای عمدۀ در پژوهش‌های مذکور، روش‌های تحقیق و نیز یافته‌های آن‌ها حاکی از آن است که در این پژوهش‌ها عمدتاً سیر تاریخی و نیز مقایسه‌ی جایگاه زنان در ادیان و ملل مختلف موضوع اساسی و رکن پایه‌ای بوده است و به‌این‌ترتیب ذکر زمینه‌های تغییر و تحول در حقوق و جایگاه زنان در ادوار مختلف و بخصوص در آغاز قرن چهاردهم هجری آن‌هم به صورت منسجم، مقاله‌ی حاضر را از این نوشه‌ها و تألفات متمایز و متفاوت می‌سازد. بررسی گسترده و تحقیق در کتب تاریخی به شیوه‌ی تحلیلی، در مطالعه‌ی حاضر و سایر مطالعات انجام شده در این زمینه، نشان داد که دوره‌های تاریخی مربوط به جایگاه حقوقی و اجتماعی زنان به ترتیب در چهار دوره‌ی مختلف قابل تقسیم و بررسی است که هر دوره دارای ویژگی‌ها و مشخصه‌های خاص خود است. دوره‌ی اول: جایگاه حقوقی و اجتماعی زنان قبل از اسلام که این دوره بررسی جایگاه زنان در ادیان و ملل مختلف قبل از اسلام، مخصوصاً جایگاه زنان در دوره‌ی جاهلیت و حکومت‌های مقارن با ظهور اسلام است. دوره‌ی



دوم: جایگاه حقوقی و اجتماعی زنان در دین اسلام با نگاهی به تاریخ صدر اسلام و مخصوصاً عصر نبوی(ص)، این نکته آشکار و مبرهن می‌گردد که اسلام اندیشه‌های پست درباره‌ی جایگاه حقوقی و اجتماعی زنان را در ادیان و ملل گذشته به چالش کشید و با تکیه بر آموزه‌های قرآنی، دیدگاهی متفاوت ارائه نمود و بدین ترتیب زنان در عرصه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و ... حضور فعال و مستمر داشتند؛ زیرا بر اساس تابلویی که قرآن کریم در آیه‌ی ۳۵ سوره‌ی احزاب ترسیم می‌نماید، زن نیمه‌ی واقعی امت اسلامی است و نقش زن در طی مدارج انسانی همانند نقش و سهم مردان تعیین‌کننده و قابل توجه است. دوره‌ی سوم: جایگاه حقوقی و اجتماعی زنان در جامعه بعد از وفات پیامبر(ص) بررسی و

تحقیق در تأییفات مربوط به این دوره نشان‌دهنده‌ی غیبت زنان و عدم حضور آنان در عرصه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و ... و نیز انحطاط و رکود جایگاه آنان در جامعه بعد از وفات پیامبر(ص) است. با توجه به نتایج حاصل از این پژوهش، عواملی همچون بازگشت به رسوم و عادات جاهلی قبل از اسلام، استبداد و خودکامگی برخی از حاکمان بعد از وفات پیامبر(ص)، رواج اندیشه‌های مردسالارانه در تفسیر مباحث حوزه‌ی زنان، اختلاط مسلمانان با فرهنگ بیگانه، نگاه ابزاری و غیرانسانی به زن، افراط‌گرایی، و عدم توجه به آموزش و پرورش زنان، بسترها رکود و انحطاط را در جایگاه و حقوق زنان در جوامع اسلامی در این دوره فراهم نمودند که سبب محرومیت زنان از حقوق انسانی و اسلامی شان گردید. دوره‌ی چهارم: جایگاه حقوقی و اجتماعی زنان در آغاز قرن چهاردهم هجری: آغاز قرن چهاردهم هجری و ورود انسان به دوران مدرن، نقطه‌ی شروع دوره‌ی چهارم در بررسی جایگاه حقوقی و اجتماعی زنان است که هدف اصلی و نهایی مقاله‌ی حاضر نیز است. مطالعه‌ی حاضر نشان داد که با آغاز قرن چهاردهم هجری و پس از این دوره رکود طولانی و تنزل در جایگاه و حقوق زنان تحولات گسترده‌اش در سراسر جهان به وقوع پیوست.

روی هم رفته این مطالعه بر آن است که ظهور و بروز انقلاب صنعتی و فرانسه، رواج مباحث و گفتارهای تجددگرایانه درباره زنان، استعمار و استبداد و تلاش برای مبارزه با آن، ظهور سرمایه داری و شهرنشینی زنان، پیشرفت ها و ترقیات بشر در علوم و فناوری های جدید، احتیاج مبرم به اصلاح و احیای سیستم های اداری و قانونی در امپراتوری عثمانی، از عواملی است که در آغاز قرن چهاردهم هجری زمینه های تغییر و تحول در حقوق و جایگاه زنان را در جوامع اسلامی و عربی فراهم نمود و سبب ایجاد تغییرات گسترده اش در حقوق آنان گردید.

علت



۲۵

منابع

- ۱ احمدی، ن، ۲۰۰۵، جنبش حقوق زنان در ایران، تهران- اختزان.
- ۲ الوبقی، ا، ۱۹۷۸، زن در آینه تاریخ، تهران- نشر پرنتینگ.
- ۳ امین، ا، ۱۹۹۸، بررسی اصلاحات در فضای جدید، ترجمه: یوسفی، ح، تهران.
- ۴ بختیاری، م. و رضایی، ا. بررسی جایگاه زنان در اسلام و مسیحیت، مجله زنان و فرهنگ.
- ۵ حمید، م. ارث و حقوقی اجتماعی در ایران، ۱۹۶۳، قم، پیروز.
- ۶ بختیاری، م. و رضایی، ع، بررسی جایگاه زنان در اسلام و مسیحیت، ۲۰۱۱، مجله زنان و فرهنگ.
- ۷ حقوق بشر، گزارش، ۱۳۸۸، کابل- افغانستان.
- ۸ عدالیه، جمهوری اسلامی افغانستان، قانون منع خشونت علیه زنان و اطفال، ۱۳۹۶.
- ۹ بهی، م. بررسی نظریه جدید روی استعماری گری در غرب، ۱۹۹۹، ترجمه: س، ح، سیدی، مشهد، پرس.
- ۱۰ فتح زاده، ف، زنان در تاریخ اسلام، ۲۰۰۹، قم - بوستان.
- ۱۱ فتح زاده، ف. شایعات درباره زنان شیعه، ۲۰۰۷، مجله بازرگانی، شماره ۱۳.
- ۱۲ ابراهیم حسن، ح، ۱۳۸۸، تاریخ سیاسی اسلام، تهران، ترجمه ابوالقاسم پاینده.

منابع انگلیسی

1. Ali, J. (1977-1978). *Al-Mofassal fi Tarikh al-Arab Ghabl al-Islam* "Detailed in History before Islam. Beirut: Dar al-Elm Lilmalaeen.
2. Fatahizadeh, F. (2007). Gossip about woman . *Shia Ladies Quarterly*, N 13-14.
3. khan mohammadi, K. (1999). Theoretical thoughts on the decline of the status of women in Islamic societies. *Journal of Political Science*.p2.N7, 185-164.
4. Lebo, G. (1955). *Islamic and Arab civilization*. (d. Fakhr, Trans.) Thran: Islamic publisher office.
5. Sattri, J .(۱۹۷۸) .*Bond of love between East and West* .Thran: vezart Farhang.

جايگاه زنان در نظام سياسي افغانستان

راضيه رئوفى

چكيده

آشنایی با جایگاه زنان به عنوان نیمی از افراد جامعه انسانی از جمله موضوعاتی است که متفکران و اندیشمندان گوناگون به تناسب علائق و تخصص خود به آن پرداخته‌اند. موضوع جایگاه سیاسی زنان یکی از این موضوعات است. یکی از مهم‌ترین شاخص‌های پویایی و توسعه سیاسی یک جامعه حضور زنان در مشارکت سیاسی آن جامعه است. بدینجهت این پژوهش و تحقیق با رویکرد عاقلانه و عادلانه با تکیه بر مبانی و اصول دینی، حقوق طبیعی و علمی، با تغذیه از منابع آیات، روایات و سیستم حقوقی افغانستان به ویژه قانون اساسی و منابع علمی به تحلیل و بررسی جایگاه، حقوق و آزادی‌های سیاسی زنان پرداخته است. با بررسی مصاديق جایگاه سیاسی زنان از طریق الهام‌گیری مبانی و منابع قانون به صورت توصیفی - تحلیلی و مقایسه‌ای، این پژوهش به سرانجام مطلوب رسیده است. ضمن توضیح و گزارش از مصاديق فوق، با استناد به منابع معتبر، نتیجه گرفته شده است که جایگاه سیاسی زنان در اسناد بین‌الملل و قانون اساسی افغانستان، در بسیاری از مصاديق خویش با نگاه کلی؛ تفاوت‌های

زیادی ندارند، اما به لحاظ مبانی، منابع، قلمرو، ضمانت اجرا و اهداف تا حدودی با همدیگر تفاوت‌هایی دیده می‌شود. سرانجام بعد از بررسی پیامدهای ناگوار و موانع فرا روی جایگاه و حقوق سیاسی زنان به راهکارهای مناسب در این راستا اشاره شده است.

کلید واژگان: نظام سیاسی، زنان، قانون اساسی، کنوانسیون حقوق مدنی و سیاسی، احزاب سیاسی.

مقدمه

بحث جایگاه زنان، توسعه و فعالیت‌های سیاسی زنان امروزه یکی از بحث‌انگیزترین مسائل جاری در جامعه بدوي افغانستان محسوب می‌شود و این مهم نه تنها در افغانستان که در سطح جهان توجه کارشناسان، سیاستمداران و دست‌اندرکاران مسائل جامعه‌شناسی را به خود جلب نموده است. جایگاه و مشارکت سیاسی زنان در کشورهای در حال توسعه و بسیج آن‌ها در قالب مشارکت مؤثر و سازمان‌یافته در فرآیند توسعه پایدار جایگاه ویژه‌ای دارد.

بر اساس آمارهای رسمی کشور، بیش از نیمی از پیکر جمعیت جامعه ما را زنان تشکیل می‌دهند. جایگاه مشارکت سیاسی زنان در جامعه بدان جهت از ارزش و اعتبار برخوردار است که زمینه را برای ایجاد توسعه پایدار و مستحکم مهیا می‌سازد. اصلی - ترین وظیفه‌ی هر شهروند به ویژه زنان، رسیدن به سرچشمه‌های دانایی و پیشرفت است. چرا که تنها با خردورزی افراد جامعه است که آن جامعه به سوی خیر و نیکی هدایت می‌شود. دیدگاه وضعیتی، معتقد است از آنجا که زنان در امور خانه و خانواده در گیر شده‌اند، فرصت کمتری برای فعالیت سیاسی دارند. زنان به دلیل تأکید جامعه بر حفظ و نگهداری کیان خانواده ارتباط کمتری با فعالیت سیاسی که اساساً امری بیرونی است، دارند. اگرچه اسلام برای زنان در ابعاد فردی، اجتماعی و سیاسی قوانین ویژه‌ای وضع نموده؛ ولی در برابر، حقوق شایسته‌ای برای آنان قرار داده که موجب تعالی شخصیت آن‌ها است.

تردیدی نیست که زنان، در طول تاریخ از موقعیت مطلوب و شأن بالایی برخوردار نبوده و غالباً مورد بی‌مهری، ظلم و ستم بی‌حدودمرز قرار گرفته‌اند؛ اما با رشد روز افزون آگاهی‌های بشر و پیشرفت سریع علوم انسانی، اجتماعی، سیاسی این پرسش مطرح شد که جایگاه واقعی زنان در جامعه و در سیستم سیاسی کدام است؟ و چگونه می‌توان حقوق ازدست‌رفته زنان را استیفا کرد؟ در این راستا به یقین می‌توان گفت که ادیان الهی به‌ویژه دین خاتم، بیش از همه به احیای شخصیت والای زن همت گماشته- اند و خداوند متعال بهترین راه را برای سعادت و رستگاری بشر اعم از زن و مرد فرا روی آنان گشوده است. معارف و الگوهای حیات‌بخش اسلام اگرچه در مسیر احیای شخصیت و جایگاه زنان تأثیرات زیادی داشته و دارد، ولی بسیاری از حقایق در پس ابرهای جهل و خرافه پنهان مانده و جامعه زنان هنوز نتوانسته‌اند آن‌چنان‌که باید از میوه‌های شیرین فرهنگ دینی بهره‌مند گردند.

تعاریف و مفهوم سیاست

در گام نخست و پیش از طرح مباحثت دیگر، ایجاب می‌کند که به تبیین مفهوم سیاست و نظام سیاسی پرداخته شود؛ زیرا گاهی و در اکثر مواقع واژه‌ها می‌توانند معانی متعددی داشته باشند که باید به‌طور دقیق و جدی مشخص گردد که منظور نویسنده از استعمال آن واژه، کدامیک از معانی لغوی و اصطلاحی مزبور است. از نظر علم منطق تعریف باید و حتماً جامع افراد و مانع اغیار باشد. هدف و منظور بیان دیدگاه‌ها و نظراتی است که در آن‌ها راجع به این واژه به‌تفصیل سخن رفته است.

سیاست از نظر لغت

در لاتین واژه سیاست به **Politics**= اداره شهر تعبیر شده که این خود از واژه یونانی **Polis**= به معنای شهر گرفته شده است. چنانکه ارسسطو در کتاب «سیاست» می-

گوید: انسان به حکم Polis موجودی است که در زندگی در آفریده شده است. ۱ در فارسی برای این واژه معانی ذکر کردند که از آن جمله است: «حکم راندن»، «ریاست کردن»، «اداره کردن»، «تدبیر نمودن»، «عدالت»، «داوری»، «تبیه»، «جزا»، «شکنجه»، «نگاهداری» و «حراست». ۲ بنابراین، واژه سیاست را باید به معنی تصدی شئون رعیت و تدبیر امور مملکت دانست.^۳ سیاست واژه‌ای عربی و از ریشه «ساسیوس» گرفته شده است. در لغت، به معنای حکومت، ریاست، امر و نهی، پرورش، پروراندن و پرداختن به امور مردم بر طبق مصالح شان آمده است.^۴ فرهنگ‌های

سیاسی تعاریف گوناگونی از سیاست ارایه کرده که تعدادی از آن‌ها بیان و بازگو می‌شود: «سیاست به معنای آنچه مربوط به شهر، اداره آن و متعلقات آن است»^۵ «سیاست، فن حکومت بر جوامع انسانی است»، «سیاست اخذ تصمیم درباره مسائل ناهمگون است»، «سیاست توزیع اقتدارآمیز ارزش‌هاست»، «سیاست مجموعه تدابیری است که حکومت به منظور اداره امور کشور اتخاذ می‌کند»^۶. «هر امری که مربوط به دولت، مدیریت، تعیین شکل، مقاصد و چگونگی فعالیت دولت باشد، از مقوله امور سیاسی است».^۷ «سیاست مسئله‌ی همه‌جانبه و حکومت مسئله‌ای اصلی سیاست است»^۸.

علف



۱- ارسسطو، سیاست، ترجمه حمید عنايت، چاپ چهارم، (تهران: شرکت سهامي کتاب‌های جيبي)، ۱۳۹۴، ص ۱۳.

۲- لغت‌نامه دهخدا، زير واژه سیاست.

۳- حايري، على، نظام سياسي در مکاتب غرب، شرق، اسلام، (تهران: نمایشگاه دائمي کتاب)، ۱۳۶۳، ص ۱۰.

۴- ر. ک: على اکبر دهخدا، لغت‌نامه.

۵- بي نا، فرهنگ جاسمي، بي تا، ص ۲۵۴.

۶- على آقا، بخشى، بي جا، بي تا، ص ۲۰۲.

۷- آشورى، دانش‌نامه سياسي، بي جا، بي تا، ص ۲۱۲.

۸- جاسمي، پيشين، ص ۲۵۵.

سیاست از نظر اصطلاح

گام بعدی بعد از تعریف لغوی این بود که چه تعریفی از سیاست مدنظر باشد.

سیاست در اصطلاح ذیل به کاررفته است:

از نظر «لاسول»، علم سیاست به صورت یک نظام تجربی، عبارت از مطالعه چگونگی شکل گرفتن قدرت و سهیم شدن در آن است.^۱ از نظر «دیوید ایستون»، سیاست همانا توزیع آمرانه ارزش‌ها در جامعه است.^۲ «هارولد. ز. ه. لاسکی» از استادان علم سیاست در دانشگاه‌های انگلیس و از رهبران حزب کارگر، می‌گوید: سیاست علمی است که به ما می‌آموزد چه کسی می‌برد؟ چه می‌برد؟ کجا می‌برد؟ چگونه می‌برد؟ چرا می‌برد؟^۳ سیاست علمی است که همه اشکال روابط قدرت را در زمان و مکان‌های گوناگون بر می‌رسد و جهت و چگونگی اعمال این قدرت را می‌نمایاند.^۴

تعریف نظام سیاسی

«نظام سیاسی شکل و ساخت قدرت دولتی و همه نهادهای عمومی اعم از سیاسی، اداری، اقتصادی، قضایی، نظامی، مذهبی و چگونگی کارکرد این نهادها و قوانین و مقررات حاکم بر آن‌هاست».^۵ جایگاه زنان اصطلاحی است که اشاره به آزادی و حقوق زنان در تمامی سنین دارد. ممکن است این حقوق توسط قانون یا رسوم سنتی یا اخلاقی در یک جامعه به رسمیت شناخته شوند یا نشوند. دلیل گروه‌بندی خاص این حقوق تحت عنوان زنان و جدا کردن آن از حقوق عامتری مثل حقوق بشر این است

^۹- دال، رایرت، تجزیه و تحلیل جدید سیاست، ترجمه حسین ظفریان، (تهران: نشر مترجم، ۱۳۹۴)، ص ۷-۸.

^{۱۰}- عالم، عبدالرحمان، بنیادهای علم سیاست، چاپ اول، (تهران: نشرنی، ۱۳۷۳)، ص ۲۹.

^{۱۱}- ر.م. مک ابور، جامعه و حکومت، ترجمه ابراهیم علی کنی، (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴)، ص ۲۶۴.

^{۱۲}- عبدالحمید ابوالحمد، مبانی سیاست، (تهران: انتشارات توسع، ۱۳۶۵)، ص ۱۲.

^{۱۷}- عبدالحمید، ابوالحمد، همان، ص ۱۹۷.

که بنا بر تئوری، این حقوق در بدرو زاده شدن برای تمام بشر به رسمیت شناخته می‌شوند؛ اما مدافعان حقوق زنان نشان می‌دهند که به دلایل تاریخی و فرهنگی زنان و دختران بیشتر از مردان از شمول این حقوق خارج می‌شوند

مفهوم رهبری سیاسی زنان

رهبری زنان در قدرت سیاسی در غرب با مشکلاتی روبرو است اما آنان پس از رنسانس و پذیرش اومانیسم، در عرضه سیاست فرقی بین زن و مرد قایل نیستند، هرچند که مشارکت سیاسی زنان در غرب با فراز، نشیب‌ها و چالش‌های زیادی روبرو بوده است و جنبش آزادی زنان (فمینیسم) بعد از رنسانس پابهپای گسترش علم و توسعه صنعتی، رشد و ترقی یافته و گامبهگام با صبر و حوصله، اهداف فمینیستی خود را دنبال کرده‌اند. چنان‌که مشارکت زنان در قدرت سیاسی و حضور در دولت در کشورهای غربی با وجود مشکلات، اکنون کاملاً پذیرفته شده و از نظر تیوریک زنان غرب، چالشی را فرا روی خود احساس نمی‌کنند.

در کشورهای اسلامی، مسئله رهبری زنان با چالش‌های فراوانی روبرو است، علما و روشن‌فکران مسلمان برداشت‌های گوناگونی از متون دینی در مورد رهبری زن ارایه داده‌اند. آراء و نظریات آنان به جای اینکه گرمه از مشکلی بکشاید، سر درگمی دیگری را به وجود آورده و قضیه «تیوریک رهبری زن» را در پرده ابهام و تاریکی فرو برده است. از این‌جهت رهبری زن در جامعه اسلامی هیچ‌گاه از شفافیت لازم برخوردار نبوده، بلکه آرا و نظریاتی که در مورد رهبری زنان ارایه گردیده در تقابل هم قرار دارند. از این‌میان دو دیدگاه چند سده است که همیشه باهم تقابل داشته‌اند و آن دو، عبارتند از «دیدگاه روشن‌فکرانه» و نواندیشانه نسبت به اسلام و امور زندگی و «دیدگاه سنت‌گرایانه» از دستورات اسلام. این دو دیدگاه پارادوکس «کهنه» و «نو» را در جوامع اسلامی پدید آورده و چند سده است که مسلمانان نتوانسته‌اند خود را از این چالش فکری رها کنند.

جایگاه و حقوق سیاسی زنان افغانستان

افغانستان پس از سال ۲۰۰۱، مرحله تازه‌ای در تأمین جایگاه زنان به خصوص در بعد حقوقی و سیاسی به حساب می‌رود. قانون اساسی افغانستان که در یک‌و نیم دهه اخیر تدوین شد، به گونه‌ی اساسی، بنیادین و بی‌پیشینه، حقوق و مهم‌تر از آن جایگاه زنان را به رسمیت شناخته و در کرامت انسانی و حقوق بشری، جایگاه مساوی، برابر و مشابه با مردان قایل شده است.

۱۸- حکیمی، محمد، دفاع از حقوق زن، چاپ سوم، مشهد بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ص ۴۲)

در مقایسه با قوانین اساسی گذشته، قانون اساسی کنونی، زمینه‌های تأمین حقوق شهروندی زنان را هم‌سطح مردان در نظر گرفته و از این لحاظ می‌توان گفت یکی از بهترین قوانین اساسی، در سطح منطقه به حساب می‌رود.

شکی در این جمله نیست که جامعه افغانستان، سنتی است. در چنین یک اجتماعی، زنان و حتی اطفال از آسیب‌پذیرترین افراد این جامعه به شمار می‌روند از این‌جهت نیازمند حمایت قانونی دولت هستند. در قانون اساسی علاوه بر تعریف اصول سیاسی، تعیین ساختار، سلسله‌مراتب، جایگاه و حدود قدرت سیاسی دولت، حقوق شهروندان یک کشور تعیین و تضمین می‌شود.

زنان نیم‌ییکر اجتماع افغانستانی را تشکیل داده و در جامعه‌ای که همه حق زندگی دارند، حتماً همه باید به‌طور مساوی، حق سیاسی و تعیین سرنوشت نیز داشته باشند. حق سیاسی مهم‌ترین و ارزشمندترین حقی است که تضمین‌کننده فردا و آینده افراد جامعه است. شکی نیست که مشارکت سیاسی زنان، چیز جدید و تازه‌ای نیست. در صدر دین مقدس و والای اسلام، زنان در امور سیاسی شرکت می‌کردند و آنچه که امروز به‌عنوان «رأی» از آن یاد می‌شود، در صدر اسلام تحت عنوان «بیعت» یاد می‌گردید که زنان، با پیامبر بیعت کردند. پیامبر اکرم(ص) پس از فتح مکه و بیعت با مردان، با زنان نیز بیعت نمودند؛ بدین قسم که قدحی از آب آوردن و حضرت دست خود را در آن فرو بردن و بعد زنان نیز دست در آن فرو بردن.^۱ به نسبت عدم فضای امن و وجود اندیشه‌ها و ذهنیت‌های انحصاری، زنان نمی‌توانستند به صورت بسیار آزاد، در تمام جوانب سیاست، اشتراک نمایند. چنانچه هنوز هم این نوع، ایده‌ها در بین مسلمانان وجود دارد.

حقوق زنان به‌عنوان یک انسان، شهروند و تبعه افغانستان در تمام ماده‌های قانون اساسی به شکل مساویانه و برابر ذکرشده است؛ به این معنا که در مورد تأمین

حقوق انسانی اتباع افغانستان از کلماتی استفاده شده است که بار معنایی عام دارد و شامل هر دو جنسیت می شود، ولی در بعضی از موارد، حتی زنان به عنوان قشر آسیب پذیر و نیازمند حمایت های ویژه، به صورت خاص تر مورد توجه بیشتر قرار گرفته است.

حقوق سیاسی: حق مشارکت در امور سیاسی و مدیریتی: زنان همانند مردان در صحنه های ملی و بین المللی می توانند مشارکت سیاسی داشته باشند؛ زنان حق دارند که در امور سیاسی و مدیریتی کشور شرکت کرده و سهم فعال داشته باشند. ماده ۳۳ بیان می کند که «اتباع افغانستان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را دارا است». از نخستین آزادی سیاسی زنان یا بهتر است بگوییم نخستین مصدق رهبری سیاسی زنان (قیادت و زعامت امور حکومتی را گویند که تا حال مردان آنها را از آن خود نموده اند)، تحت عنوان ریاست جمهوری شروع می نماییم. از نظر قانون اساسی، زنان در عالی ترین سطح سیاسی - مدیریتی کشور هم می توانند آزادانه خودشان را کاندید و انتخاب شوند و رأی بیاورند، حکومت و حاکمیت نمایند و این نشان می دهد که از نظر قانونی، هیچ سقفی در برابر ارتقای زنان به مناسب عالی وجود ندارد. برای اینکه زنان، در رأس امور قرار بگیرد، نیز مانعی از طرف قانون وجود ندارد و ماده ۴ تصریح کرده است که «حاکمیت ملی در افغانستان به ملت تعلق دارد که به طور مستقیم یا توسط نمایندگان خود آن را اعمال می کند و ملت افغانستان عبارت است از تمام افرادی که تابعیت افغانستان را دارا باشند».

با این همه و فراتر از این، قانون اساسی حمایت ها و کرسی های خاصی برای زنان، جهت راه یافتن در شورای ملی و یا انتساب در مشرانو جرگه در نظر گرفته است. در بخش انتخاباتی، برای تقویت و گسترش مشارکت و حضور زنان در ابعاد مختلف، قانون اساسی در ماده ۸۳ چنین حکم می کند: «در قانون انتخابات باید تدبیری اتخاذ گردد که نظام انتخاباتی نمایندگی عمومی و عادلانه را برای تمام مردم کشور تأمین نماید، قانون گذاران قانون انتخابات را مکلف ساخته است و به تناسب نفووس از هر

ولايت طور اوسيت حداقل دو وکيل زن در ولسى جرگه عضويت يابد.» ازىن جهت جايگاه تقنيين زنان، در شورای ملي، تضميين گردیده است. ماده ۸۴ قانون اساسى رئيس جمهور را موظف ساخته است تا از جمله‌ي يك ثلث اعضاي مشرانو جرگه که از بين اشخاص خبير و با تجربه برگزيرده مي‌شوند؛ نيم آن‌ها را از ميان زنان گرينش کنند.

تشکیل حزب و عضویت زنان در احزاب سیاسی

تشکیل احزاب سیاسی نقش عمدۀ و اساسی در بازی‌های سیاسی دارد. تاکنون آنچه در جهان تجربه شده است، احزابی بوده که عمدتاً مردان با توجه به پایگاه ستی چند هزارساله‌ی خود در عرصه‌ی سیاست، در آن نقش عمدۀ داشته‌اند و با توجه به نقش ستی خانواده‌ها، زنان کمتر از سواد و تجربه لازم سیاسی برخوردار شده‌اند. بدین سبب نقش زنان در احزاب سیاسی مشهور دنیا کمتر از سهم آماری آنان است. هرچند که فمینیست‌ها نگاه بسیار بدینانه نسبت به سیاست دارند اما سخنان آنان زیاد از واقعیت‌ها به دور نیست: «امروزه سیاست به معنای شیوه‌های مملکت‌داری یا حکومت است و ساختارهای اقتدار و ترتیباتی را در بر می‌گیرد که یک گروه برای کنترول گروه دیگر به کار می‌برد. ازانجایی که در جوامع مردسالار، تمامی نهادهای قدرت، صنعت، علم و مناصب سیاسی و ارتش، در اختیار مردان است، مناسبات میان زنان و مردان نیز، نظیر مناسبات میان نژادها و طبقات، بر پایه‌ی سلطه‌گری و سلطه‌پذیری شکل می‌گیرد و جنبه‌ی سیاسی دارد، یعنی مثلاً علت تحقیر به حرمت زنان را فقط با توسل به سیاست ورزی جنسی می‌توان توضیح داد».^۱

زنان باید سهم مشخصی را در مشارکت سیاسی خواستار شوند، این سهم با توجه به میزان جمعیت زنان هم در عضویت احزاب و هم در مقامات عالی و پایین مرتبه تشکیلات، ارگان‌های دولتی و بین‌المللی در نظر گرفته شود. این امتیازات را

^{۳۲}- داودی، سعید، زنان و سه پرسش اساسی، نشر مدرسه امام علی (ع)، قم، سال ۱۳۸۲، ص ۱۱.

مردان به سادگی به زنان نخواهد بخشید و استدلال خواهند کرد که دادن چنین سهمی مشخص به زنان ممکن است، سازمان‌ها، احزاب، نهادها و ارگان‌های دولتی و بین‌المللی را تضعیف کند. زیرا بسیاری از زنان تجربه و توانایی اجرای چنین امور را ندارند. اما آغاز این حرکت زمینه‌ای خواهد شد تا فعالیت زنان در عرصه سیاسی، ساختارمند شود و زنان بتوانند، توانایی‌ها و تجربیات لازم را در این زمینه کسب کنند.

مرحله‌ی دوم اقداماتی است که باید خود زنان بگیرند، آنان باید احزاب زنانگی تشکیل بدهند، تشکیل احزاب زنانه، هرچند که شاید نشانه‌ای دیگر از تبعیض میان انسان به شمار رود، اما از آنجایی که زنان سهم کمتری در مشارکت‌های سیاسی دارند، بی‌توجهی به زنان و فراهم نکردن مشارکت سیاسی برای آنان از ناحیه مردان، خود تبعیض مضاعف میان انسان به شمار می‌رود.^۱

اما متأسفانه بسیاری از زنان کشورهای دنیا، توان تشکیل احزاب زنانگی را ندارند، زیرا تشکیل احزاب خود نیاز به امکانات مادی و سرمایه‌گذاری‌های کلان دارد و زنان از آن محروم‌اند، در اینجا امتیاز دیگری آشکار می‌شود که در اختیار مردان است و آن عبارت از قدرت اقتصادی بالا است.

مشارکت سیاسی زنان در کنوانسیون حقوق مدنی و سیاسی

پژوهش‌های موجود حاکی از این است که برابری سیاسی زنان با مردان در جوامع امروزی بیشتر جنبه حقوقی داشته تا واقعی. موانع مختلفی بر سر راه مشارکت سیاسی زنان وجود داشته و البته در حال حاضر هم دارد. از سوی دیگر جنبش سیاسی زنان وقتی به معنای واقعی کلمه ظاهر می‌شود که خودجوش، رقابت‌آمیز، گروهی، سازمان‌یافته و مبتنی بر ایدئولوژی مناسب و خاص جنبش زنان شود. در صورتی که مشارکت زنان در زندگی سیاسی به تحریک گروه‌های اجتماعی دیگر (به‌ویژه به

۱- جوادی آملی، عبدالله، زن در آینه جلال و جمال، قم؛ نشر اسراء، زمستان ۱۳۷۸، ص ۶.

خواست مردان) صورت گیرد، غیرقابلی بوده یعنی برای تأیید موضع قدرت مستقر انجام شود، فردی و پرائینده باشد و به صورت جنبش گروهی و سازماندهی جمعی صورت نگیرد بهویشه اگر بر وفق علایق و اخلاقیات مردانه ظاهر شود درواقع مبتنی بر ایدولوژی کاذب مردانه بوده و به معنای واقعی کلمه مشارکت سیاسی زنان خواهد بود.

رفع موانع حقوقی و نوسازی اجتماعی تدریجی ضرورتاً موجب گسترش مشارکت زنان در زندگی سیاسی نمی‌گردد. این واقعیت موجب رواج برخی نظریات در خصوص حدود توانایی مشارکت زنان در زندگی سیاسی گردیده است؛ مبنی بر اینکه

طبع زنان باسیاست به معنی قدرت و خشونت الفتی ندارند. در واقع نگرش‌های لیرالی نسبت به مشارکت زنان در زندگی سیاسی تأکید می‌شود که زنان باید خودشان را با واقعیت زندگی سیاسی سازش دهند و خصایل مردانه لازم را کسب کنند. از سوی دیگر در نظریات سوسیالیستی و فمینیستی ضمن پذیرش عدم الفت طبع زنان با واقعیت قدرت به معنای رایج در جوامع مدرن صنعتی تأکید می‌شود که راه حل نه تغییر در خصلت زنان؛ بلکه تغییر در ساخت قدرت و مالکیت است.

دولت و سیاست پدیده مرد سalarانه است و تنها تغییر در ساخت قدرت می‌تواند زنان را ازلحاظ سیاسی فعال سازد، و گرنه مشارکت زنان در زندگی سیاسی به مفهوم فردی رایج آن در حقیقت به معنای «زن‌زدایی» است. به‌طورکلی دو گرایش عمده در جنبش زنان وجود داشته است. یکی گرایش لیرالی که هدف آن افزایش مشارکت زنان در درون نظام سیاسی مستقر بوده است و دیگر گرایش سوسیالیستی که تغییر در نظام سیاسی- اقتصادی موجود را شرط رهایی زنان می‌داند. در ادامه این گرایش‌ها برای تأکید بر توانایی زنان و موقعیت‌شان در جنبش‌های مختص به آن‌ها به موادی در میثاق نیز می‌توان استناد نمود. در ماده ۲۵ میثاق می‌گوید: «هر انسان عضو اجتماع، حق و امکان خواهد داشت بدون در نظر گرفتن هیچ یک از تبعیضات مذکور

در ماده «۲» و بدون محدودیت غیر معقول ۱. الف) در اداره امور عمومی بالماشره یا به واسطه نمایندگانی که آزادانه انتخاب شوند شرکت نماید. ب) در انتخابات اداری که از روی صحت به آرای عمومی مساوی و مخفی انجام شود و بیان کننده آزادانه اراده انتخاب کنندگان، رأی بددهد و انتخاب می شود. ج) با حق تساوی طبق شرایط کلی بتواند به مشاغل عمومی کشور خود نصیب شود.

پس با استفاده از عبارت «هر انسان عضو اجتماع» به معنای وسیعی دست می یابیم. از جمله مهم ترین مصداق آن محق بودن افراد بدون قید جنسیتی اعم از مرد و زن است که توانایی برخورداری از احکام سه بند موجود در این ماده را دارند. با توجه و دقت به اصولی که در منشور ملل متحده اعلام شده است، شناسایی حیثیت ذاتی و حقوق برابر و غیرقابل انتقال کلیه اعضای خانواده بشر، مبنای آزادی، عدالت و صلح در جهان است. نظر به اینکه، حقوق ذکر شده ناشی از حیثیت ذاتی شخص انسان است، با نگاه به اعلامیه جهانی حقوق بشر، کمال مطلوب انسان آزاد بهره مندی از آزادی سیاسی، مدنی و رهایی از ترس است و دستیابی به این شرایط فقط به وسیله بهره مندی هر شخص از حقوق سیاسی و مدنی خود و نیز حقوق فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی میسر است. با توجه به منشور ملل متحده دولتها متعهد به رعایت و احترام به حقوق و آزادی های انسان و ترویج آنها در سراسر جهان می باشند. با درک این حقیقت که افراد نسبت به یکدیگر و اجتماعی که بدان تعلق دارند دارای مسئولیت در جهت اعتلا و ترویج رعایت حقوق شناخته شده مندرج در این ميثاق می باشند. ماده ۳ این کنوانسیون در رابطه به حقوق سیاسی زنان است. «دولتهای عضو این ميثاق تعهد می نمایند که

۳۴- (ماده ۲ ميثاق: ۱- دولتهای طرف اين ميثاق متعهد می شوند که حقوق شناخته شده در اين ميثاق را در باره کلیه افراد مقیم در قلمرو تابع حاکمیت شان بدون هیچ گونه تمایزی از قبل نژاد، رنگ، جنس، زبان و مذهب عقیده سیاسی یا عقیده دیگر اصل و منشا ملی یا اجتماعی ثروت نسب یا سایر وضعیت ها محترم شمرده و تضمین کنند. ۲- هر دولت طرف این ميثاق متعهد می شود که بر طبق اصول قانون این متون اساسی خود مقررات ميثاق اقداماتی در این زمینه اتخاذ کند.)

برابری حقوق مردان و زنان در بهره‌مند شدن از تمام حقوق سیاسی و مدنی که در این میثاق بیان شده است، تضمین شود»^۱.

کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان

کنوانسیون «رفع کلیه تبعیضات علیه زنان» به مصادیقی اشاره کرده است که به تمایز، استثنای (محرومیت) یا محدودیت بر اساس جنسیت اطلاق می‌گردد. ۲. منظور و هدف این ماده این است که هر قانونی که به تصمیم، زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی لطمه وارد کند، تبعیض محسوب می‌شود و می‌گوید: «دول عضو تبعیض نسبت به زنان را به هر شکلی که باشد محکوم می‌کنند».^۳ کنوانسیون میان زنان و مردان در اشکال مختلف آن تساوی برقرار کرده است. مسئله تساوی زن و مرد از جهات مختلف و رفع هرگونه تبعیض بین آنان در برخورداری از مواهب زندگی، حقوق اجتماعی و سیاسی در همه اسناد حقوق بشری سازمان ملل، از جمله منشور ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر، ميثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، ميثاق بین-المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مطرح شده و مورد تأکید قرار گرفته است. با این حال طرفداران تساوی کامل حقوق زن و مرد، این اسناد بین المللی را برای تأمین حقوق مساوی زنان و از بین بردن هر نوع تبعیض علیه آنان کافی ندانسته‌اند.

بنابراین، در مقدمه کنوانسیون با یادآوری وجود اسناد ذکر شده و با اشاره به قطعنامه‌ها، اعلامیه‌ها و توصیه‌نامه‌های پذیرفته شده از سوی سازمان ملل و دیگر سازمان‌های تخصصی وابسته به سازمان ملل؛ در ارتباط به ارتقای تساوی حقوق زنان و مردان، ابراز نگرانی شده که به رغم همه‌ی این اسناد و ابزارهای مختلف، تبعیض گسترده‌ی علیه زنان ادامه دارد. بنابراین، به این فکر افتادن که برای تضمین رعایت حقوق

^{٣٥}- کنوانسیون بین المللی حقوق مدنی و سیاسی سازمان ملل متحد، مصوب ۲۶ دسامبر ۱۹۶۶، بخش دوم، ماده سوم.

^{۳۶}- ماده ۱، کنوانسیون رفع کلیه تبعیضات علیه زنان.

۳۷- همان، ماده ۲.

نتیجه‌گیری

حقوق سیاسی زنان یکی از ارزشمندترین مسائل امروزی است. یکی از مباحث مهم و قابل توجه در مورد جایگاه زنان، جایگاه سیاسی آنان است. دین مقدس و والای اسلام، نخستین مکتبی است که زنان را به عنوان مسئله‌ی مهم و بسیار ارزشمند زندگی و متمم حیات انسانی در مسائل سیاسی، اخلاقی، خانوادگی، حقوقی و عدلي خود جدا داده است.

قانون اساسی با اینکه کم و کاستی‌های فراوانی در جهت تأمین حقوق همه‌ی شهروندان دارد؛ ولی در موضوع حقوق زنان، از هر نگاه زنان را مورد حمایت خاص و والا قرار داده است. با توجه به اینکه قانون اساسی در ماده‌ی ۷، دولت را ملزم به قانون حقوق بشر و کنوانسیون‌های بین‌المللی کرده، نشان‌دهنده‌ی تساوی حقوق تعلیمی، اجتماعی و سیاسی زنان با مردان است. در تمام عرصه‌های تعلیم، تحصیل، قضا،

سیاست هیچ قید و شرطی برای زنان وجود ندارد. زنان، دوشادوش مردان می‌توانند از حقوق مساوی برخوردار باشند که این نشان‌دهنده‌ی یک جامعه‌ای است که رو به ترقی و انکشاف است. اما بدینه که مکانتهای فراوانی هم پیش روی تطبیق بعضی از این حقوق وجود دارد. از یک طرف، قانون به طور یکسان بر همگان تطبیق نمی‌گردد که چالش بزرگی است و از طرف دیگر، سنت‌های محکم و ناپسند قبیلی، سبب بروز انواع خشونت‌ها علیه زنان گردیده است.

برخی موانع عمدۀ سهم‌بندی زنان در فعالیت‌های سیاسی؛ عننه، تعلیم و تربیه، زندگی دردهات برشمرده شده است. تا زمانی که زنان در عرصه‌های سیاسی و تصمیم‌گیری‌ها سهم فعال نداشته باشند، دموکراسی در کشور نهادینه نخواهد شد. در حال حاضر در کشور موانع زیادی فرا راه مشارکت سیاسی زنان در افغانستان وجود دارند و تا زمانی که حمایت‌های حقوقی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، اداری و رسانه‌ای از زنان وجود نداشته باشد، زنان در عرصه‌های سیاسی سهم فعال گرفته نخواهند توانست.

به منظور رشد مشارکت سیاسی زنان در افغانستان، آگاهی عامه رشد و توسعه داده شود و حضور زنان در تصمیم‌گیری‌ها تقویت گردد. آموزش، ارتقای ظرفیت، استقلال اقتصادی، رفع خشونت علیه زنان، حمایت از زنان در تمام عرصه‌ها، باور به خود و تشویق نمونه‌ها و الگوهای از جمله دیگر موضوعاتی است که می‌توانند در مشارکت بیشتر زنان در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی کمک شایانی کنند.

الف علل کیمی ایران سازمان ۱۴۲

فهرست منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- آشوری، دانش نامه سیاسی، بی جا، بی تا.
- ۳- ارمسطو، سیاست، ترجمه حمید عنایت، چاپ چهارم، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، تهران، ۱۳۶۴.
- ۴- ابوالحمد، عبدالحمید، مبانی سیاست (جامعه‌شناسی سیاست)، تهران، انتشارات توپ، ۱۳۶۵.
- ۵- ابن اثیر، دار صادر، الكامل فی التاریخ، جلد دوم، حوادث سال ششم هجری، فتح مکه)
- ۶- اللهوف، سیلین طاووس، حوادث بعد از عاشورا).
- ۷- بی نا، فرهنگ جاسمی، بی تا.
- ۸- بخششی، علی آقا، بی جا، بی تا.
- ۹- حکیمی، محمد، دفاع از حقوق زن، چاپ سوم، مشهد بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- ۱۰- حیدری، مختار حسین، جزوی درسی آشنایی با حقوق بشر.
- ۱۱- خدادادی، دکتر محمد اسماعیل، مبانی علم سیاست، چاپ دوم، انتشارات یاقوت، چاپ دانش، قم، ۱۳۸۱.
- ۱۲- جعفری، محمد تقی، حکمت اصول سیاسی اسلام، نشر بنیاد نهج‌البلاغه، تهران، ۱۳۶۹.
- ۱۳- جوادی آملی، عبدالله، زن در آینه جلال و جمال، چاپ ۱۳، نشر اسراء، قم، ۱۳۷۸.
- ۱۴- حائری، علی، نظام سیاسی در مکاتب غرب، شرق، اسلام، (تهران: نماشگاه دائمی کتاب، ۱۳۶۳).
- ۱۵- دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، سازمان لغت‌نامه، تهران، ۱۳۳۷.
- ۱۶- دال، رابرт، تجزیه و تحلیل جدید سیاست، ترجمه حسین ظفریان، تهران، نشر مترجم، ۱۳۶۴.
- ۱۷- داؤودی، سعید، زنان و سه پرسش اساسی، نشر مدرسه امام علی (ع)، قم، ۱۳۸۲.
- ۱۸- شیخ حرعامی، محمدمبین حسن، تفصیل وسائل الشیعه‌ی‌التحصیل مسائل الشریعه، جلد ۲، مؤسسه‌آللی‌البیت‌للاحیاء الترااث قم.
- ۱۹- صحیح بخاری، دارایه‌الترااث‌العربی، جلد ۷.
- ۲۰- عالم، عبدالرحمن، بنیادهای علم سیاست، چاپ اول، تهران، نشر نی، ۱۳۷۳.
- ۲۱- عسگر حقوقی، صابری، حقوق بشر در اسلام، چاپ اول، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۶.
- ۲۲- فیاض، محمد اسحاق، جایگاه زن در نظام سیاسی اسلام، ترجمه: سرور دانش، تهران: عرفان ۱۳۹۲ هش.
- ۲۳- منتظری، حسین علی، رساله استفتات، جلد ۲، قم، ۱۳۷۲ هش.
- ۲۴- مک آیور، ر.م.، جامعه و حکومت، ترجمه ابراهیم علی کنی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴.
- ۲۵- مجلسی، محمد باقر علامه، بحار الانوار، جلد ۴۳، دارایه‌الترااث‌العربی، مؤسسه‌الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ ق.
- ۲۶- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار نظام حقوق زن در اسلام، جلد ۱۹، صدار، تهران، قم، ۱۳۶۸.
- ۲۷- میزان‌الاعتدال، ذهبی، دارالفکر، جلد ۱.
- ۲۸- نوروزی، محمد جواد، فلسفه سیاسی اسلام، سلسله دروس، چاپ سوم، چاپ عترت، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۱.
- ۲۹- هندی، منقی، کنزالعمال، مؤسسه الرساله، جلد ۱۶.
- ۳۰- قانون اساسی افغانستان.
- ۳۱- کنوانسیون رفع کلیه تبعیضات علیه زنان.
- ۳۲- میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی.
- ۳۳- کنوانسیون بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی سازمان ملل متحد، مصوب ۲۶ دسامبر ۱۹۶۶، بخش دوم.

چگونگی انتقال علایم تجاری در نظام حقوقی افغانستان و اسناد بینالمللی

ممتاز احمدی^۱

چکیده

علامت تجاری عبارت از نشانه‌ای است که باعث تفکیک محصولات، تولیدات و خدمات می‌گردد که به اشکال مختلف مانند حروف، اعداد، کلمات، تصاویر، نقوش و امثال آن و یا ترکیبی از این‌ها است. شخصیت‌های تجاری از علامت تجاری به عنوان یک حق یا ملکیت به اشکال مختلف استفاده کرده می‌توانند، ممکن است از آن خود استفاده نمایند یا ممکن است آنرا به اشخاص دیگر انتقال دهند. مسئله‌ای اساسی در این مقاله این است که چگونگی انتقال علایم تجاری را از یک شخص به شخص دیگر بررسی می‌نماییم؛ که یک علامت در کدام حالات؟ و با کدام شرایط قابلیت نقل و انتقال را دارا است؟ چالش اساسی در حق علامت تجاری این است که در استفاده آن جنبه

^۱- عضو مسلکی دپارتمان قوانین اقتصادی و مالی انسسیتوت امور قانون گذاری و تحقیقات علمی - حقوقی.

مقدمه

علامت تجاری پس از ثبت برای مالک آن آثار حقوقی را ایجاد می‌نماید که یکی از مهم‌ترین اثر آن انتقال علامت تجارتی است. به زبان دیگر می‌توان گفت که حق انتقال علامت تجاری زمانی مطرح می‌گردد که علامت تجاری به ثبت برسد. ممکن بدون ثبت علامت تجاری منتقل یابد اما قابل حمایت قانون نمی‌باشد.

از علائم و نشانه‌ها در تجارت، صنعت و هنر و حتی در مسائل دینی در دوره‌های پیش از تاریخ مورد استفاده صورت می‌گرفت. «سفالگران»، در دوره‌های پیش از تاریخ، ظروف مورد نیاز را به اشکال مختلف درمی‌آوردند و بر جدار خارجی آن‌ها نقوشی ترسیم می‌کردند و به مناسب همین نقوش، امروز آن ظروف را ریسمانی (که شاید به وسیله تماس دادن ریسمان چنین نقوش شکل می‌گرفت) می‌نامند. همچنان در عرصه مذهبی نیز از علائم و نشانه‌ها استفاده می‌شد. در دوره‌های پیش از تاریخ انسان بر پاره‌ای از اشیا نقوش خورشید، مثلث، منحنی و غیره را حک می‌کرد.^۱

^۱- شارل دو لاند لن، تاریخ جهانی، صص ۱۰-۱۲.

های حقوقی اش رعایت نگرددیده و شخصیت‌های تجاری آن را تقلید یا سرقた نموده که درنتیجه زمینه رقابت ناسالم به وجود می‌آید. به همین منظور اسناد تقنیتی افغانستان با اسناد بین‌المللی (کنوانسیون پاریس، موافقت‌نامه مادرید، موافقت‌نامه تریپس و پیمان سنگاپور) به صورت مقایسوی بررسی شده و نواقص موجود در آن بر ملا و راه حل‌های مناسب برای آن طرح گردیده است. تفاوتی که در انتقال علائم تجاری میان اسناد تقنیتی افغانستان و اسناد بین‌المللی وجود دارد این است که در اسناد افغانستان در برخی موارد چگونگی انتقال علائم تجاری به صورت واضح پیش‌بینی نشده است.

واژگان کلیدی: علائم تجاری، کنوانسیون پاریس، موافقت‌نامه مادرید.

بدین ترتیب تاجران و صنعتگران از آن زمان تاکنون از علائم برای تشخیص کالاهای خود بهره میبرند. درگذشته هرچند محاکم عملاً با دعاوی مربوط به علائم تجاری مواجه بودند؛ اما قانون مدونی در خصوص این علائم وجود نداشت و محاکم بر مبنای قواعد عرفی به این دعاوی رسیدگی میکردند. مشکل اصلی این بود که تجار برای پیشبرد دعاوی خود ناچار بودند که مالکیت شان بر علامت مورد نظر را اثبات نماید، این امر بستگی به شهرت آن علامت داشت.^۱

در طی هزار سال اول قبل از میلاد، در افغانستان صنایع دستی، مسکوکات، طب، نجوم، نساجی، و فلزکاری رواج داشت.^۲ پژوهش‌هایی که در قرن نوزده و بیستم به عمل آمده و درنتیجه آن ظروفی از مس، سنگ و گل کشف شده تاریخ افغانستان را به پیش از میلاد برمی‌گرداند. البته نکته قابل بحث راجع به علائم تجاری در خصوص این اکتشافات این است که ظروف مذکور را از علامت مخصوص آن و نام مشخص آن که توسط صنعتکاران افغانی در آن درج شده تفکیک و تمیز کرده آنرا منوط به افغانستان میدانند.^۳ با توجه به این که از علائم و نشانه‌ها در افغانستان از گذشته دور استفاده می‌شده؛ اما اسناد قانونی پیرامون آن وجود نداشته است. صرف در این مورد عرف عمومی، اخلاق حسن که آن‌هم ناشی از دین و مذهب بوده حاکمیت می‌کرده است.

در قرن بیستم به خصوص هنگام تدوین نظامها و اصول نامه‌ها افغانستان شاهد رشد بی‌نظیر در عرصه حقوقی و قضایی بوده است که بخش تجاری نیز از این ناحیه بهره برده است. در مورد علائم تجاری و ثبت آن اولین سند قانونی در افغانستان

^۱- محسن خدمتگزار، فلسفه مالکیت فکری، صص ۸۲-۸۳.

^۲- میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۱۰۵.

^۳- همان، صص ۱۰۷-۱۰۸.

اصولنامه ثبت علائم تجاری است.^۱ گرچه قبل از آن در مورد ثبت‌های تجاری، اصولنامه ثبت تجارت (مصوب ۱۳۳۰ هـ) وجود داشت و بر مبنای آن تاجران و شرکت‌های تجاری مکلف بودند که موضوعات مربوط به تجارت خود را به ثبت برسانند؛ اما از ثبت علائم تجاری در این اصولنامه ذکری به عمل نیامده بود. پس ازاین که اصولنامه ثبت علائم تجاری تصویب گردید، تاجران و شرکت‌های تجاری مکلف بودند که علائم تجاری خود را به ثبت برسانند.

اصولنامه ثبت علائم تجاری با وجود نواقصی که داشت الی برج سنبه سال ۱۳۸۸ هـ ش توانست اجرا شود. اما پس از سال‌های ۱۳۸۰ هـ ش و ۱۳۸۲ هـ ش اصولنامه مذکور دیگر پاسخگوی نیاز جامعه متحول افغانی نبود. به همین ترتیب حکومت وقت تصمیم به تدوین قانون ثبت علائم تجاری گرفت که در نهایت در تاریخ ۱۳۸۸/۶/۱۰ هـ ش قانون مزبور را تصویب کرد.

علامت تجاری با ارائه درخواستی به مرجع ثبت (ریاست ثبت مالکیت فکری- بخش ثبت علائم تجاری) همانند مرحله ثبت، به اشخاص دیگر منتقل می‌یابد. علامت تجاری با اشکال مختلف؛ مثل: انتقال مالکیت علائم تجاری بر مبنای قرارداد، انتقال علامت در قالب عقد وثیقه، انتقال مالکیت علائم تجاری در اثر ادغام شرکت‌ها، تغییر یک یا چند مالک نه همه آن‌ها، انتقال سهم مشاعی از علامت تجاری، انتقال مالکیت اظهارنامه یا تقاضای ثبت علامت تجاری، انتقال حق تقدم، انتقال علامت جمعی و علامت تأییدکننده، انتقال از طریق ارث و انتقال بر اساس حکم قانون یا صلاحیت محکمه صورت می‌گیرد. همچنان زمانی که یک علامت تجاری انتقال می‌یابد بر انتقال دهنده و انتقال گیرنده از یک طرف تکالیف تحمل می‌گردد و از طرف دیگر از امتیاز و حقی نیز برخوردار می‌شوند.

^۱- اصولنامه ثبت علائم تجاری، ۱۳۳۹.

در حقوق تجارت افغانستان و حقوق تجارت بین‌الملل از این جهت انتقال علامت تجاری اهمیت دارد که شخصیت‌های تجاری به منظور استفاده دیگران از علامت تجاری تنها راهی را که پیش‌بینی کرده است، اشکال انتقال علامت تجاری از مجرای قانونی آن است. بناءً تصریح حق انتقال علامت تجاری و اشکال آن در قوانین بیانگر این مطلب است که اختلافات تجاری را میان شخصیت‌های تجاری محدود ساخته و راه‌های پیش‌گیرانه را جهت جلوگیری از اختلاف پیش‌بینی کرده که در نتیجه زمینه رقابت سالم تحقق می‌یابد.

۱- علامت تجاری



علامت در لغت فارسی به معنای نشان و نشانی آمده است و در تداول فارسی زبانان به علامت جمع بسته می‌شود.^۱ در لغت انگلیسی به معنای برچسب، نشان یا نوشته‌ای (است) روی کالاهای تولیدی برای تشخیص و تفکیک آنها از محصولات دیگر. در اصطلاح علامت یعنی هر نشانی که بتواند کالاهای خدمات اشخاص حقیقی یا حقوقی را از هم متمایز سازد. اصطلاح علامت اغلب در کنار و همراه با واژه‌ها و اصطلاحات دیگری مانند صنعتی، تجاری، خدماتی، کارخانه و غیره بکار می‌رود.^۲ تجاری در لغت فارسی منسوب به تجارت و مربوط به امور بازرگانی است.^۳ در لغت انگلیسی (Trade)، به معنای تجارت و تجاری آمده است.^۴

^۱- محمد معین، فرهنگ فارسی، ص ۲۳۳۳.

^۲- سید حسین میر حسینی، حقوق علامت تجاری، ص ۲۹.

^۳- محمد معین، فرهنگ فارسی، ص ۱۰۲۸.

^۴- بهمن آفایی، فرهنگ حقوقی بهمن، ص ۱۰۴۸.

و یا به عبارت دیگر: «علامت تجاری، هر قسم علامت اعم از نقوش، تصویر، رقم، حرف، مهر، لفاف و غیر آنها که برای امتیاز و تشخیص محصول صنعتی یا تجاری یا فلاحی اختیار شود خواه صاحب آن علامت یک نفر باشد یا چند نفر به طور جمعی»^۱ علائم تجاری شامل نام، اصطلاح، نشانه، سمبل، طرح یا ترکیبی از این موارد است که کالاها و خدمات یک فروشنده یا گروهی از فروشنندگان را از یکدیگر تمایز می‌سازد. علائم، تعهد فروشنده به عرضه مجموعه‌ای مزايا، ويژگي‌ها و خدماتي خاص به خريداران است. علامت یا نشانه تجاری نمادی پيچide است و معاني مختلفي چون ويژگي‌ها، مزايا، ارزش‌ها، شخصيت، فرهنگ و استفاده‌كتنده علائم را در برمي‌گيرد.^۲ علائم تجاری، صنعتی یا خدماتي نشانه‌هايی هستند که برای معرفی کالاها، محصولات صنعتی و یا خدماتي از لحاظ كيفيت و ضمانت مرغوبiyت جنس آنها مورد استفاده قرار می‌گيرند. اين علائم ممکن است اسمی مرکب شامل نقش، تصویر و کلمه بوده یا به صورت تفننی (فانتزی Fantaisie) مانند عطر عقرب (Scorpion) یا اسم منطقه و شهر و بالاخره به شكل علامت و ترسيمات، برچسب اتيكت و یا آهنگ مخصوص و غيره باشند.^۳

نکته‌اي که در تعریف علائم تجاری در موافقتنامه تریپس به آن اشاره شده این است که در تعریف علائم تجاری، علائم تجاری مربوط به کالا و علائم تجاری مربوط به خدمات در کنار هم ذکر گردیده است. درحالی که در کنوانسیون پاریس حمایت علائم خدماتي طی ماده جداگانه‌اي به عمل آمده است. لذا برابر اين ماده علامت خدمات

^۱- محمد جعفر، جعفری لنگرودی، ترمینولوژي حقوق، ص ۴۶۶.

^۲- حسين رحمان سرشت و منجeh بحریني زاده، (مدلى برای ارزش گذاری علائم تجاری از ديدگاه مصرف‌كتنده‌گان: پژوهشی در استان‌های بوشهر و فارس)، صص ۳۲-۳۳.

^۳- محمود عرفانی، حقوق تجارت، ص ۱۳۷.

از کلیه حقوق مربوط به علائم تجاری کالا از قبیل حق انحصاری و حمایت خاص از علائم مشهور برجوردار است.^۱

علامت تجاری، علامت یا ترکیبی از علائمی است که بتواند کالا یا خدمات را از کالا یا خدمات دیگر تمایز گردد.^۲ قانون ثبت علائم تجاری افغانستان، علائم تجاری را بسیار عام تعریف کرده است. در تعریف فوق الذکر چند نکته قابل توجه است: اول: علامت تجاری می‌تواند به شکل یک کلمه یا یک تصویر یا یک نقشه باشد. به عبارت دیگر علامت تجاری می‌تواند که یک نشان یا نشانه باشد. دوم: علامت تجاری می‌تواند که ترکیبی از علائم و نشانه‌ها باشد. با توجه به تعریف فوق، می‌توان افزود که علامت تجاری به صورت مجموعی و ترکیبی هم امکان‌پذیر است، این ترکیب یا مجموعه می‌تواند که کلمات، اعداد، تصاویر، نقوش و غیره را شامل شود. سوم: علائم تجاری به موجب قانون ثبت علائم تجاری افغانستان کالاهای و خدمات را شامل می‌شود. چنان‌که دیده می‌شود؛ کالا و خدمات هردو یکجا جمع شده است، در حالی که در تقسیم‌بندی علائم، علائم تجاری از علائم خدماتی تفکیک می‌شوند. چهارم: وظیفه علائم تجاری در واقع در قسمت اخیر فقره ماده مذکور تعریف شده است که همانا تفکیک و تمیز کالا و خدمات از یکدیگر است.

مهم‌ترین اشکال این تعریف عام بودن و کلی بودن آن است در ماده مذکور علائم به صورت جزئی، مشخص و محدود تعریف نگردیده است. دایره و قلمرو آن مشخص نیست. اشکال دیگر تعریف مذکور این است که کالا و خدمات هر دو یکجا جمع شده است. اساساً در حقوق تجارت سه نوع علائم از هم قابل تفکیک اند: علائم تجاری، صنعتی و خدماتی. علائم صنعتی در واقع مربوط به منشأ تولید کالاهای می‌گردد، علائم

^۱- همان، ص ۱۰۹-۱۱۰.

^۲- قانون ثبت علائم تجاری، فقره یک ماده سوم.

خدماتی مربوط به مؤسسات خدماتی می‌شود، در حالی که علائم خدماتی به اشخاصی که معاملات تجاری را به طور اخص انجام می‌دهد، مربوط می‌شود.

۲- حق انتقال علامت تجاری

علامت تجاری و صنعتی را بهمراه یک ارزش اقتصادی می‌توان بر اساس یک توافق به طور رایگان یا در مقابل دریافت مبلغی انتقال داد. علاوه بر این مالکیت بر علائم مانند دیگر اشکال مالکیت قابل تفکیک است؛ یعنی صاحب آن، برای انتفاع علامت خود می‌تواند مالکیت عین (اصل ملک بدون منافع) را به دیگری واگذار نماید و حق انتفاع از علامت را برای خود حفظ کند.^۱

انتقال حق مالکیت اثر را قانون حمایت حقوق مؤلف، مصنف، هنرمند و کاپی رایت افغانستان طور ذیل تعریف نموده است: «واگذاری از طریق فروش، گرو (رهن)، هبه یا سایر طرق دیگری است که به وسیله آن حق انحصاری مالکیت یک اثر با رعایت شرایط مندرج این قانون به شخص دیگری مربوط می‌شود»^۲. تهیه و ترتیب علائم تجاری نیز نوعی حق مالکیت معنوی شناخته می‌شود که حق انحصاری پدیدآورنده آن است.

واگذاری علامت تجاری عموماً به عنوان بخشی از یک قرارداد فروش صورت می‌پذیرد چنان‌که گفته شد قانون برخی از کشورها انتقال علامت را تنها همراه با واگذاری کسب‌وکار مربوط مجاز می‌شارند. استدلال این کشورها آن است که مصرف‌کنندگان به محصول فروخته شده با یک علامت مشخص عادت می‌کنند و

^۱- عبدالحمید شمس، حقوق مالکیت بر علائم تجاری و صنعتی، ص ۱۷۰.

^۲- قانون حمایت حقوق مؤلف، مصنف، هنرمند و محقق (کاپی رایت)، فقره ۲۶ ماده سوم.

بنابراین واگذاری علامت تجاری بدون انتقال کسب و کار مربوط یا دستکم بخشی از آن، موجب گمراهی آنان می‌گردد.^۱

۳- شرایط انتقال علائم تجاری

هرگاه تغییری در شخص دارنده علامت تجاری آمده باشد، جوانب متعاهد باید درخواست دارنده یا شخصی که مالکیت را کسب کرده است (از این پس به نام مالک جدید یاد می‌گردد) مبنی بر ثبت و درج تغییر از سوی اداره در کتاب ثبت علامت‌ها را طی یک مکتوب که شماره ثبت مربوطه و تغییر مورد نظر در آن ذکر شده باشد بپذیرند.^۲ بدین صورت پس از تغییرات در مالکیت به هر شکلی که باشد باید فوراً درخواستی ای مبنی بر تغییرات به عمل آمده به دفتر ثبت ارائه شود.

قانون ثبت علائم تجاری افغانستان همان شرایطی را که برای ثبت اولیه پیش‌بینی کرده، برای تغییر مالکیت نیز در نظر داشته است. «علامت تجاری قابل انتقال بوده و در صورتی مدار اعتبار پنداشته می‌شود که مطابق احکام مندرج این قانون و لوایح مربوط در دفتر ثبت مرکزی (بخش علائم تجاری)، طور جداگانه به ثبت رسیده باشد.»^۳ پس در انتقال مالکیت علائم تجاری شرط است که باید به صورت جداگانه به ثبت برسد.

۴- اشکال انتقال علایم تجاری

بر مبنای احکام اسناد ملی و بین‌المللی علائم تجاری به اشکال مختلف به شخص دیگر منتقل می‌شود که هر یک را به صورت جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهیم:

^۱- محسن خدمتگزار، فلسفه مالکیت فکری، پیشین، ۲۱۳.

^۲- پیمان سنگآبور پیرامون قانون علائم تجاری، بند الف، فقره (۱) ماده یازدهم.

^۳- قانون ثبت علائم تجاری، پیشین، ماده هفدهم.

۱-۴- انتقال مالکیت علائم تجاری بر مبنای قرارداد

در این مورد ماده ۲۱ موافقت‌نامه تریپس نیز چنین صراحةً دارد: «اعضاً می‌توانند شرایطی را برای اعطای پروانه و واگذاری علائم تجاری تعیین کنند. بدیهی است که اعطای پروانه اجباری برای علائم تجاری مجاز نخواهد بود و مالک علامت تجاری ثبت‌شده حق خواهد داشت علامت تجاری را بدون انتقال کسب‌وکاری که این علامت تجاری به آن مربوط می‌شود، واگذار کند.»^۱

انتقال حق علامت تجارتی توسط قرارداد در ماده مذکور در دو مورد ملاحظه می‌شود: یکی در تصريح شرایطی که موافقت‌نامه تریپس در انتقال علائم تجارتی برای مالک آن اجازه داده است که شرایط را برای تحقق این امر در نظر بگیرد. دوم این‌که، انتقال به صورت غیراجباری صورت گیرد که خود بیان‌گر عقد و قرارداد شناخته می‌شود. قرارداد یکی از اشکال انتقال حق است که قوانین تمامی کشورها از جمله افغانستان آنرا به عنوان وسیله انتقال ملکیت و اموال پذیرفته است. قانون ثبت علائم تجارتی افغانستان در مورد انتقال مالکیت علائم تجارتی چنین صراحة دارد: «انتقال علامت تجارتی عملی است که به موجب آن ملکیت علامت تجارتی از یک شخص به شخص دیگر انتقال گردیده و شامل فروش، هبه، ارث و غیره است».^۲

مالکیت بر علاiem تجارتی در چند حالت خاتمه می‌یابد که موارد آن قبلاً تذکر داده شد و چگونگی انتقال آن از طریق فروش در فقره دوم ماده مذکور به شکل ذیل تصریح شده است: «۲- فروش یا هر نوع انتقال حق مالکیت به شخص دیگر، طبق احکام قانون».^۳

^۱ موافق نامه جنبه های تجاری حقوق مالکیت فکری (تریپس)، ماده بیست و یکم.

^۲- قانون ثبت علائم تجاری، پیشین، ماده سوم.

۳- همان، ماده بیست و دوم.

۴-۲- انتقال علامت در قالب عقد وثیقه

وثیقه در لغت به معنی استوار و آنچه به آن اعتماد شود. به معنی عهدنامه و گرو هم می‌گویند.^۱ وثیقه مالی است منقول یا غیرمنقول که وام‌گیرنده تحت یکی از صور قانونی از قبیل رهن و یا معامله با حق استرداد آنرا نزد وام‌دهنده می‌گذارد و وام می‌ستاند که اگر در موعد مقرر آنرا پس ندهد و وام‌گیرنده بتواند از محل فروش وثیقه و قیمت آن طلب خود را کلاً یا بعضاً وصول کند.^۲

قانون مدنی افغانستان نیز تعریف مشابهی با ترمینولوژی حقوق از عقد وثیقه، طور ذیل ارائه کرده است: «عقود توثیق عبارت از عقودیست که دین را تحکیم می‌بخشد و آن عبارت است از کفالت، حواله و رهن».^۳ قانون ثبت علامت تجاری افغانستان قرارداد وثیقه را به صورت ضمنی به عنوان یکی از اشکال انتقال علامت تجاری پذیرفته است؛ زیرا در فقره‌های ۴ و ۵ ماده سوم تصریح شده است که علامت تجاری از طریق فروش، هبه، ارث و غیره انتقال می‌یابد و شخص مالک آن می‌گردد. تصریح اصطلاح «و غیره» در ماده سوم قانون ثبت علامت تجاری مصدق این مطلب است که وثیقه چون نوعی عقد به شمار می‌رود و انتقال‌دهنده سایر حقوق شناخته می‌شود پس علامت تجاری نیز بر مبنای آن منتقل می‌یابد.

بنابراین علامت تجاری بنابر دو دلیل از طریق وثیقه به شخص دیگری منتقل می‌شود: اول: علامت تجاری نوعی حق است و صاحب آن هر نوع تصرفی را بالای آن انجام داده می‌تواند، چرا که وثیقه نوعی تضمین برای دین بوده و علامت تجاری نیز می‌تواند از طریق وثیقه، تضمین دین شود. دوم: قانون ثبت علامت تجاری افغانستان حکم عام را مبنی بر انتقال علامت تجاری پیش‌بینی کرده است.

^۱- حسن، عمید، فرهنگ فارسی، ص ۱۰۴۷.

^۲- محمد جعفر، جعفر لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، پیشین، ص ۷۳۵.

^۳- قانون مدنی، ماده یک هزار و شش صد و شصت و پنجم.



۴-۳- انتقال مالکیت علائم تجاری در اثر ادغام شرکت‌ها

هدف از ادغام شرکت‌ها این است که یک شرکت با شرکت دیگری مدغم شود. پس در این صورت شخصیت معنوی هر دو شرکت از بین می‌رود و یک شرکت جدید به وجود می‌آید.^۱

ماده یک‌صدونهم قانون شرکت‌های تضامنی، یکی از اشکال تشکیل شرکت‌ها درنتیجه ادغام پیش‌بینی کرده است که طور ذیل صراحت دارد: «دو شرکت یا شرکت‌های متعدد تضامنی عام می‌توانند به منظور تشکیل یک شرکت تضامنی عام جدید با یک‌دیگر ملحق یا طور دیگری باهم مدغم گردد. در این صورت شرکت تضامنی عام جدید حاصله به حیث تداوم شرکت‌های تضامنی عام قبلی شناخته شده و منحل شده پنداشته نمی‌شوند.»^۲

از فحواتی ماده مذکور استنباط می‌شود که با ادغام دو یا چند شرکت که نتیجه آن تشکیل شرکت جدید می‌گردد، تمام دارائی شرکت نیز به شرکت اخیر (جدید) منتقل می‌گردد. مطابق ماده ششم قانون شرکت‌های تضامنی علائم تجاری نیز جزء دارائی شرکت پنداشته می‌شود که با الحاق یا ادغام شرکت‌ها انتقال می‌یابد.

اما در مورد انتقال علائم تجاری، چند مسئله طور ذیل مطرح می‌شود. علامت تجاری به موجب ادغام شرکت‌ها منتقل می‌شود، معلوم نیست که علامت تجاری از کدام شرکت به کدام شرکت منتقل می‌شود. درحالی که در ادغام شرکت‌ها بیش از دو شرکت وجود دارد که هر کدام دارای علامت تجاری است. در صورت ادغام دو یا بیشتر از دو شرکت باید یک علامت از یک شرکت به عنوان علامت شرکت سومی که جانشین شرکت‌های قبلی می‌گردد؛ استفاده شود. درحالی که بین علامت تجاری دو یا بیشتر از دو شرکت تعارض واقع شود یا پس از تعارض توافق صورت گیرد، موقف

^۱- مصطفی، نیازی، حقوق تجارت، ص ۹۱.

^۲- قانون شرکت‌های تضامنی، ماده یک‌صد و نهم.

اسناد بین المللی و قوانین افغانستان مشخص و معین نیست. با توجه به نکته دوم در صورتی که علامت تجاری یک شرکت به عنوان علامت تجاری شرکت سومی که در اثر ادغام چند شرکت شکل گرفته استفاده شود، مدت حمایت آن چگونه تعیین خواهد شد. یا در قسمت مدت حمایت علائم تجاری، شرکت‌ها می‌توانند که علامت تجاری‌ای را منحیت علامت شرکت مدغم شده استفاده نمایند که مدت آن نسبت به علامت دیگر بیشتر باشد.

۴-۴- تغییر یک یا چند مالک نه همه آن‌ها

در صورتی که تغییری در شخص یک یا چند؛ اما نه همه دارندگان مشترک جواز به وجود آید و این تغییر مالکیت درنتیجه عقد یک قرارداد یا ادغام شرکت‌ها صورت گرفته باشد، جوانب متعاهد می‌توانند این موضوع را الزامی قرار دهند که دارندگان مشترکی که هیچ تغییری در مالکیت شان نیامده است رضایت صریح شان نسبت به تغییر در مالکیت را طی یک سند امضا شده اعلام کنند.^۱

مطابق جزء ۵ ماده ۱۲۵۰ قانون مدنی افغانستان خارج شدن یکی از شرکاء در واقع یک نوع تغییر در مالکیت شرکت‌ها تلقی می‌شود باعث انحلال شرکت می‌گردد. «خارج شدن یکی از شرکاء از شرکت در صورتی که مدت فعالیت شرکت نامحدود باشد، اما مشروط بر این که شریک اراده خود را مبنی بر خروج سه ماه قبل به اطلاع سایر شرکاء رسانیده باشد، در غیر آن خروج او ناشی از غش و یا در وقت غیر مناسب دانسته می‌شود، مگر این که موافقه طور دیگری صورت گرفته باشد».^۲

^۱- همان، ماده یازدهم.

^۲- قانون مدنی افغانستان، پیشین، جزء ۵ ماده یک هزار و دو صد و پنچاهم.

مطابق حکم ماده نود و هفتم قانون شرکت‌های تضامنی تغییر در مالکیت شرکت یعنی وفات یا خروج یک شریک باعث انحلال شرکت نگردیده و شرکت مذکور به تعین جانشینی به فعالیت خود ادامه می‌دهد.^۱

بنا براین درنهایت می‌توان گفت که با تغییر در یک یا چند مالک شرکت علائم تجاری نیز منتقل می‌یابد. زمانی که یک مالک وفات نماید، از شرکت خارج شود، یا در شرکت‌های محدودالمسئولیت سهم دار شود زمینه انتقال علائم تجاری فراهم می‌شود. افزون بر آن می‌توان گفت که به شکل صریح انتقال علائم تجاری درنتیجه تغییر یک یا چند مالک در قوانین افغانستان تسجیل نیافته است.

۴-۵- انتقال سهم مشاعی از علامت تجاری

ممکن است مالک علامت تجاری ثبت شده چند نفر باشند که در این صورت مالکیت بر علامت به صورت مشاعی خواهد بود.^۲ ملک مشاع، ملکی است که بین چند نفر مشترک باشد.^۳ در علائم تجاری مسئله ملک مشاع زمانی مطرح می‌شود که چندین شخص تقاضای ثبت آن را نماید. استفاده یک علامت تجاری توسط چندین شخص اعم از حقیقی و حکمی به معنی مالکیت آن نیست. بنابراین هر شخص زودتر به مراجع مربوط مراجعه نمایند مالک علامت تجاری خواهد شد. هرگاه چندین شخص هم‌زمان به منظور ثبت مراجعه نمایند در این صورت مالکیت علامت به شخص تعلق می‌گیرد که اولین بار آن را استعمال نموده است. در این مورد ماده بیست و یکم قانون ثبت علائم تجاری افغانستان چنین صراحة دارد: «مالکیت علامت تجاری به شخصی تعلق

^۱- قانون شرکت‌های تضامنی، پیشین، ماده نود و هفتم.

^۲- سید حسین میر حسینی، حقوق علائم تجاری، پیشین، ص ۴۵.

^۳- محمد جعفر، جعفر لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، پیشین، ص ۶۸۶.

می گیرد که اولین بار آن را استعمال نموده باشد، مگر این که در محکمه خلاف آن ثابت شود. علامت تجاری مشهور از این حکم مستشنا است».^۱

بند ج (۳) ماده ۵ کنوانسیون پاریس در خصوص موردی است که یک علامت تجاری، در محصولاتی یکسان و شبیه به هم، توسط مؤسسات صنعتی یا تجاری متعدد به صورت مالکیت مشاع و جمعی مورد استفاده قرار گیرد. و این مقرره همچنان بیان می دارد که صرف استفاده از یک علامت تجاری با مالکیت مشاع مانع از ثبت علامت مذبور نیست و حمایتی را که کشور عضو اتحادیه نسبت به اتباع خود اعمال می نماید، مخدوش نشده و کاهش نمی یابد.^۲

علل



۵۷

۴-۶- انتقال حق تقدم

حق تقدم در رابطه با علامت تجاری به این صورت است که اگر شخصی بر اساس کنوانسیون پاریس برای حمایت مالکیت صنعتی اظهارنامه ای را برای ثبت علامت تجاری به یکی از کشورهای عضو این کنوانسیون تسلیم کند، به مدت ۶ ماه از تاریخ ثبت اظهارنامه این علامت در هر یک از کشورهای عضو کنوانسیون بر دیگر اشخاص حق تقدم دارد. این حق تقدم دارای ارزش و اعتبار مالی است و بنابراین می تواند مورد نقل و انتقال قرار گیرد. بند (۱) ماده ۴ کنوانسیون پاریس مقرر کرده است که علاوه بر شخصی که اظهارنامه او لیه موجد حق تقدم را تسلیم کرده است، قائم مقام قانونی که ممکن است منتقل یا ورثه وی باشند نیز حق استفاده از حق تقدم و درنتیجه حق ارائه اظهارنامه بعدی را ظرف مهلت ۶ ماه در سایر کشورهای عضو کنوانسیون خواهند داشت. امکان استفاده از حق تقدم توسط قائم مقام قانونی جز از طریق انتقال قهری یا ارادی حق تقدم ممکن نیست.^۳

^۱- تعدل، ایزاد و الغای برخی از مواد قانون ثبت علامت تجاری، ماده بیست و یکم.

^۲- مرضیه نصر الهی آزاد، ثبت بین المللی علامت تجاری و کنوانسیون های مربوط، صص ۸۴-۸۳.

^۳- کنوانسیون پاریس برای حمایت مالکیت صنعتی، بند ۱ ماده چهارم.

۴-۷- انتقال از طریق ارث

ارث یا وصیت نوعی انتقال حق شمرده می‌شود که در حقوق تجارت، علائم تجاری نیز بهوسیله آن منتقل می‌یابد. بناءً زمانی که مالک علامت تجاری وفات نماید ملکیت وی به شمول علامت تجاری به وارث مربوط، منتقل می‌شود. یا ممکن است شخص انتقال علامت تجاری را به یک شخص معین وصیت نماید.

قانون ثبت علائم تجاری افغانستان انتقال علامت تجاری را از طریق ارث به صورت صریح پذیرفته است؛ زیرا در فقره‌های (۴ و ۵) ماده سوم تصریح شده است که علامت تجاری از طریق فروش، هبه، ارث و غیره منتقل می‌یابد و شخص مالک آن می‌گردد. همچنان قانون مدنی افغانستان ارث را یکی از اشکال کسب ملکیت به رسمیت شناخته است. «ملکیت اموال منقول و عقار و حقوقی که از مؤثر به ارث گذاشته شود، مطابق شرایط قانونی به ورثه انتقال می‌یابد».^۲

در قسمت انتقال حق علامت تجاری از طریق ارث به سایر اشخاص، قانون ثبت علائم تجاری افغانستان صرف تصریح کرده که یکی از اشکال انتقال شمرده می‌شود؛ اما قانون حمایت حقوق مخترع و مکتشف در مورد انتقال حق اختراع و اکتشاف از

^۱- محمود صادقی و حبیب رمضانی اکردى، (مطالعه تطبیقی مفهوم و آثار حق تقدم در حقوق اختراعات)، ص. ۷۶

^۲- قانون مدنی، پیشین، ماده یک هزار و نوصد و نود و سوم.

طريق ارث موارد بيشتری دارد که طور ذيل پيش‌بياني شده است: «هرگاه فورمه اختراع يا اكتشاف از طريق وراثت منتقل گردد، مالک جديد، در صورتى مى تواند از حقوق آن طبق احکام اين قانون مستفيد گردد که مجدداً آنرا به ثبت برساند، دفتر ثبت مذكور باید در جريده رسمي به نشر برساند».^۱

۴-۸- انتقال بر اساس حکم قانون يا صلاحيت محکمه

انتقال مالكيت علامت تجاري ثبت شده ممکن است ناشي از تصميم و حکم قضائي باشد که در اين صورت باید مدارک و دلالي که دلالت بر صدور چنین احکامی دارد برای تغيير مالكيت و جهت اقدام به اداره ثبت علامت ارائه شود.^۲

مطابق احکام مندرج قانون ثبت علائم تجاري افغانستان، اشخاص مى توانند که نسبت به استعمال علامت تجاري در رياست ثبت مرکزي اعتراض نمايند. هرگاه اعتراض در اداره شنيده و بررسی نشود در قدم دوم اشخاص معترض مى توانند به عنوان مدعى در محکمه اقامه دعوى نمايند. در اين صورت محکمه به عنوان دستگاه تأمین‌کننده عدالت مى تواند نسبت علائم تجاري تصميم اتخاذ نمايد. اين تصميم مى تواند شامل انتقال علامت تجاري از يك شخص به شخص ديگر شود.

بر مبناي حکم ماده ۲۲ قانون ثبت علائم تجاري افغانستان، محکمه زمانی مى تواند اصدار به انتقال علامت تجاري نماید که شخص به صورت متواتر بدون دلایل موجه از علامت تجاري خود استفاده ننموده باشد. «هرگاه ثابت گردد علامت تجاري برای مدت سه سال متوالی استعمال نگردیده است، محکمه تجاري مربوط به اساس تقاضايم شخص ذينفع که علامت به نام وی ثبت گردیده، مى تواند اصدار حکم نماید، مگر اين که مالک علامت تجاري (شخص اول) دلایل موجه را مبني بر عدم استفاده از آن را طي

^۱- قانون حمایت حقوق مخترع و مکشوف، فقره (۳) ماده یازدهم.

^۲- سيد حسين مير حسيني، حقوق علائم تجاري، پيشين، ص ۴۷.

۴-۹- انتقال علامت جمعی و علامت تأییدکننده

مدت مذکور ارائه نماید. در این صورت با رعایت احکام مندرج ماده ۱۲ این قانون ثبت گردد. صدور حکم محکمه ذیصلاح راجع به ابطال حق مالکیت^۱.

علامت جمعی به علائمی گفته می‌شود که برای تمیز محصولات معین یا اشخاص تهیه‌کننده از آن‌ها استفاده می‌شود.^۲ علامت دسته‌جمعی علامتی است که انجمان‌ها یا اتحادیه‌ها با نظر داشت سنتوردهای پذیرفته شده، جهت تفکیک منشأ جغرافیایی، مواد یا تولیدات و یا خصوصیات اموال یا خدمات، از تولیدات یا خدمات سایر انجمان‌ها یا اتحادیه‌ها مورداستفاده قرار می‌گیرد.^۳ این‌گونه علائم این قابلیت را دارند که هر شخص بتواند ضمن رعایت مقررات پیش‌بینی شده توسط صاحبان علامت ثبت شده از آنها بهره‌برداری نماید.^۴

در قوانین کشورها اصل انتقال علامت جمعی یا تأییدی مورد تصویب و پذیرش قرار گرفته است، البته شرایط انتقال این علامت‌ها با علامت فردی اندکی متفاوت است زیرا با توجه به اهمیت علائم یادشده و ویژگی‌های خاصی که در مقایسه با علائم فردی دارند، از شرایط نقل و انتقال سخت‌تری در مقایسه با علائم فردی برخوردار هستند.^۵ قانون ثبت علائم تجاری و تعدیل، ایزاد و الغای برخی از مواد قانون ثبت علائم تجاری افغانستان میان انتقال علائم جمعی و فردی هیچ‌گونه تفاوتی را در نظر نگرفته است. حکم عام تصریح شده پیرامون انتقال علائم تجاری، تمام علائم تجاری را به استثنای علامت تجاری مشهور شامل می‌گردد.

^۱- قانون ثبت علائم تجاری، پیشین، ماده بیست و دوم.

^۲- محمود، عرفانی، حقوق تجارت به زبان ساده، ص ۳۰۷.

^۳- تعدیل، ایزاد و الغای برخی از مواد قانون ثبت علائم تجاری، پیشین، جزء ۸ ماده سوم.

^۴- مرضیه نصر الهی آزاد، ثبت بین‌المللی علائم تجاری و کنوانسیون‌های مربوط، پیشین، ص ۹۰.

^۵- سید حسین میر حسینی، حقوق علائم تجاری، پیشین، ص ۳۶۶.

۵- ثبت انتقال علامت تجاری

در صورتی که در یک ملکیت ثبت شده در دفاتر مربوطه تغییراتی ایجاد شود، شخص مذکور مکلف است که از تغییرات مذکور مراجع مربوطه را در جریان قرار دهد و همچنان موضوعات مذکور را باید دوباره به ثبت برساند. یکی از این تغییرات انتقال علامت تجارت است که در این مورد موافقتنامه مادرید چنین حکم را پیش‌بینی کرده است:

«۱- اداره کشور متوجه شخصی که ثبت بین‌المللی به نام او انجام شده است نیز کلیه ابطال‌ها، لغوها، صرفنظرکردن‌ها، انتقال‌ها و سایر تغییرات انجام شده در ثبت علامت در دفتر ثبت ملی را به اطلاع دفتر بین‌المللی خواهد رساند، مشروط بر این‌که تغییرات مذبور بر ثبت بین‌المللی نیز مؤثر باشند.^۱

بر مبنای احکام تعديلات قانون ثبت علامت تجارتی افغانستان در انتقال علامت تجارتی ثبت مجدد تصریح نشده بلکه در مدت ۳۰ روز پس از تغییرات مالک علامت باید به دفتر ثبت مرکزی مراجعه نموده و آنرا ثبت نماید.^۲

البته یکی از مهم‌ترین اثر انتقال علامت تجارتی این است که باید در دفتر ثبت مرکزی به ثبت برسد. در موافقتنامه مادرید راجع به ثبت انتقال علامت تجارتی نکته برجسته این است که ثبت تغییرات در دفاتر ملی باید بر ثبت بین‌الملل علامت نیز تأثیرگذار باشد. به بیان دیگر می‌توان گفت که هرگاه تغییرات در دفتر ملی به ثبت برسد این موضوع در مراجع بین‌المللی مثل سازمان جهانی مالکیت معنوی نیز به ثبت برسد.

^۱- موافقتنامه مادرید، ماده نهم.

^۲- تعديل، ایزاد و الغای برخی از مواد قانون ثبت علامت تجارتی، پیشین، ماده سیزدهم.

نتیجه‌گیری

علام تجاری در تجارت به منظور تفکیک محصولات تجاری به کار می‌رود که بعضاً شخصیت‌های تجاری در استفاده، انتخاب و درج آن در محصولات اصول رقابت سالم و رهنمودهای حقوقی را رعایت نکرده و این مسئله زمینه اختلافات تجاری را فراهم می‌سازد. یک علامت تجاری زمانی از جانب مراجع ذیصلاح حمایت می‌شود که مطابق تشریفات موجود در اسناد تقنیتی ثبت و نشر شده باشد.

از نگاه حقوقی انتقال علام تجاری از یک شخص به سایر اشخاص یک امر تصادفی نبوده که صرف با تصرف توسط شخص دیگر صورت گیرد؛ بلکه برای انتقال یک سلسله تشریفات قانونی و اداری در اسناد ملی و بین‌المللی تصریح شده که رعایت آن لازمی تلقی می‌شود. موجودیت تشریفات قانونی و اداری در انتقال علام تجاری زمینه رقابت سالم را فراهم ساخته و مالک علام تجاری را در استفاده از حق اش حمایت می‌نماید.

انتقال علام تجاری به سایر اشخاص نیز بعد از ثبت آن در دفتر ثبت مرکزی جنبه قانونی می‌یابد، افزون بر آن انتقال علام تجاری به صورت تصادفی و بدون اطلاع مراجع ذیصلاح به سایر اشخاص باعث می‌شود که علام مذکور از دفتر ثبت مرکزی حذف گردد و حمایت قانونی خود را از دست دهد.

یکی از آثار انتقال علام تجاری درواقع ثبت آن در مراجع مربوط است که این موضوع در اسناد تقنیتی افغانستان صرف به عنوان ثبت انتقال آن تصریح شده نه ثبت مجدد اما در اسناد بین‌المللی (موافقت‌نامه مادرید) ثبت انتقال علام در مراجع ملی باید بر ثبت انتقال آن در مراجع بین‌المللی نیز تأثیرگذار است.

منابع و مأخذ الف) کتب

- ۱- آقایی، بهمن، فرهنگ حقوقی بهمن، تهران، گنج دانش، ۱۳۸۷.
- ۲- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، تهران، میزان، ۱۳۸۸.

- ۳- خدمتگزار، محسن، فلسفه مالکیت فکری، تهران، نشر، میزان، ج ۱، ۱۳۹۰.
- ۴- دو لاند لن، شارل، تاریخ جهانی، مترجم، احمد بهمنش ج ۱، تهران، انتشارات، دانشگاه تهران، ج ۱۳، ۱۳۹۰.
- ۵- شمس، عبدالحمید، حقوق مالکیت بر علائم تجاری و صنعتی، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی، ج ۱، ۱۲۹۳.
- ۶- عرفانی، محمود، حقوق تجارت (جلد اول)، تهران: نشر، میزان، ج ۳، ۱۳۸۶.
- ۷- عرفانی، محمود، حقوق تجارت به زبان ساده، تهران، بنیاد حقوقی میزان، ج ۱۴، ۱۳۹۱.
- ۸- عمید، حسن، فرهنگ فارسی، تهران، انتشارات، راه رشد، ۱۳۸۹.
- ۹- غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، قم، صحافی احسانی، ج ۱، ۱۳۷۵.
- ۱۰- معین، محمد، فرهنگ فارسی، جلد اول و دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۰.
- ۱۱- میر حسینی، سید حسین، حقوق علائم تجاری، تهران، گنج دانش، ۱۳۹۰.
- ۱۲- نصر الهی آزاد، مرضیه، ثبت بین المللی علائم تجاری و کووانسیون های مربوط، تهران، خرسندی، ۱۳۸۹.
- ۱۳- نیازی، مصطفی، حقوق تجارت، مترجم، خواجه غلام جیلانی، شیل، کابل، انتشارات، قرطبه، ۱۳۹۲.

علل



۶۳

ب) مقالات

- ۱۴- صادقی، محمود و حبیب رمضانی اکردی، (مطالعه تطبیقی مفهوم و آثار حق تقدیم در حقوق اختراعات)، تهران، پژوهش های حقوق تطبیقی، دوره ۱۹، شماره ۱، بهار ۱۳۹۴ هـ-ش.
- ۱۵- رحمان سرشت، حسین و منیجه بحرینی زاد، (مدلی برای ارزش گذاری علائم تجاری از دیدگاه مصرف کنندگان: پژوهشی در استان های بوشهر و فارس)، تهران، فصلنامه، علوم مدیریت ایران، دوره اول، شماره ۴، ۱۳۹۰.

ج) قوانین

- ۱۶- مطبعه دولتی، اصولنامه ثبت علائم تجارت، کابل، شماره مسلسل (۲۰۰۰)، ۱۳۳۹.
- ۱۷- وزارت عدله، جریده رسمی، تعديل، ایزد و الغای برخی از مواد قانون ثبت علائم تجاری افغانستان، کابل، شماره مسلسل (۱۱۶۸)، ۱۳۹۳.
- ۱۸- وزارت عدله، جریده رسمی، قانون ثبت علائم تجارتی، کابل، شماره مسلسل (۹۹۵)، ۱۳۸۸.
- ۱۹- وزارت عدله، جریده رسمی، قانون مدنی، کابل، شماره مسلسل (۳۵۳)، ۱۳۵۵.
- ۲۰- وزارت عدله، جریده رسمی، قانون حمایت حقوق مؤلف، مصنف، هنرمند و محقق (کاپی رایت)، کابل، شماره مسلسل (۱۲۳۰)، ۱۳۹۵.
- ۲۱- وزارت عدله، جریده رسمی، قانون شرکت های تضامنی، کابل، شماره مسلسل (۹۱۳)، ۱۳۸۷.
- ۲۲- وزارت عدله، جریده رسمی، قانون حمایت حقوق مختن و مکتشف، شماره مسلسل (۱۲۵۶)، ۱۳۹۶.

د) استاد بین‌المللی

- ۲۳- وزارت عدله، جریده رسمی، پیمان سنگاپور پیرامون قانون علائم تجاری، کابل، شماره مسلسل (۱۲۵۰)، ۱۳۹۵.
- ۲۴- سازمان جهانی مالکیت معنوی، موافقت نامه مادرید (۱۸۹۱) م.
- ۲۵- سازمان جهانی مالکیت معنوی، کنوانسیون پاریس برای حمایت مالکیت صنعتی، (سوئیس، ۲۱ مارس ۱۸۸۳).
- ۲۶- سازمان جهانی مالکیت معنوی، موافقت نامه جنبه‌های تجاری حقوق مالکیت فکری (تریپس)، ۱۹۹۴ م.

علل
جذب
دارد
و مسلسل
۲۲

تحلیل مجازات جرم کتمان از عضویت در حزب سیاسی

محمد جمعه اعتمادی

چکیده

کد جزا تحت عنوان جرم کتمان از عضویت در حزب سیاسی بر مرتکب، مجازات تعیین کرده است. جرم کتمان از عضویت در حزب سیاسی به عنوان یکی از موارد جرم سوی استفاده از وظیفه یا موقف در کُد جزا جرم انگاری شده است که به لحاظ علمی و تحقیقی نیازمند بحث و بررسی و پژوهشی است.

در این مقاله بررسی شده است که اصولاً جرم کتمان از عضویت در حزب سیاسی چیست و چرا برخی از موظفین خدمات عامه از عضویت در احزاب سیاسی ممنوع قرار داده شده و مبنای آن چیست و در صورت کتمان آیا جرم محسوب می شود؟ آیا جرم کتمان از عضویت در حزب جرم تمام است یا ناقص و چه موقع می توان این جرم را بر مرتکب آن متسب ساخت و اصولاً چه مجازات های در این خصوص قابلیت اعمال و تنفيذ است؟ مزید برآن، آیا جرم کتمان از عضویت در حزب سیاسی از جمله‌ی جرایم حقوقی است یا جرایم سیاسی؟

مقدمه

دریک نظام سیاسی دموکراتیک و مبتنی بر مردم سalarی، موجودیت حزب از لازمه لاینفک توسعه سیاسی و رشد جامعه مدنی است. حزب در تاریخ سیاسی افغانستان، آن چنان رشد نیافته است و با آنچه که برخی کشورهای دیگر جهان تجربه کرده‌اند تمایز بسیاری دارد.

قانون اساسی، قانون احزاب سیاسی و دیگر قوانین عادی، علاوه بر موظفين سکتور امنیتی و دفاعی کشور، برخی از موظفين سکتور عدلی و قضایی و ادارات دیگر را نیز از داشتن عضويت در حزب سیاسی در زمان تصدی وظيفه منع کرده است. تا قبل از وضع کد جزا هرگاه موظفين خدمات عامه منع شده عضويت خود را در حزب سیاسي کتمان کرده و یا به نفع آن فعالیت می‌کرد؛ به نسبت عدم مؤیده جزای در قوانین جزایی کشور تحت تعقیب عدلی و قضایی قرار نمی‌گرفت. مقتني کد جزا برای نخستین بار این عمل را غیرقانونی شناخته و بر مرتکب آن مجازات تعیین کرده است.

افغانستان تجربه تلح سیاسی سازی سکتور دفاعی و امنیتی کشور را تجربه کرده است. چهل سال و اندی خشونت و وحشت همه ناشی از سیاسی سازی سکتور امنیتی و دفاعی کشور است. زمانی که سکتور عدلی و قضایی و همچنان سکتور امنیتی و

ارائه پاسخ علمی و تحقیقی و نسبتاً مقتضی الحال به این سؤال‌ها درگرو تبیین و تحلیل جامع قانونی جرم کتمان از عضويت در حزب سیاسی با استفاده از ابزار و مطالعات کتابخانه‌ای، اسناد و مدارک است. در این مقاله ابتدا به تعریف واژه‌ای حزب، قانونی بودن فعالیت‌های حزبی و مبنای قانونی آن پرداخته شده و پس از آن هدف از منع از عضويت در حزب سیاسی و مسئولیت جزایی و همچنان مجازات تعیین شده بالای مرتکبين آن از منظر کد جزا و قوانین مرتبط بررسی و تحلیل شده است.

کلید واژگان: حزب، کتمان از عضويت در حزب، مجازات، عضو ستره محکمه، قاضی، سارنوال، نیروهای امنیتی و دفاعی.

دافعی کشور و دیگر سکتورهای حکومت سیاسی شود، دیگر ملی نخواهد بود؛ بلکه به نفع مفکورهای سیاسی متعلق به جریان خویش فعالیت خواهد کرد. مفنن، جرم کتمان از عضویت در حزب سیاسی را در زمرة جرایم حقوقی قرارداده است. یعنی، این جرم را در کل از جمله جرایم فساد اداری و در خاص از موارد جرایم سوی استفاده از وظیفه یا موقف جرم انگاری و بر مرتكب آن مجازات نقدی و عزل از وظیفه را در نظر گرفته است.

مبحث اول: کلیات

در عصر حاضر کمتر کشوری در جهان یافت می شود که سیستم سیاسی آن، مبتنی بر فرایند دموکراسی و پذیرش حزب سیاسی نباشد. کشورهای قدرتمند و مدرن جهان دارای دو و یا سه حزب سیاسی قدرتمندند که برای به دست گرفتن قدرت سیاسی، در روند انتخابات باهم به رقابت می پردازنند؛ اما کشورهای جهان سوم به ویژه کشور افغانستان تعدد احزاب سیاسی را در سیستم سیاسی شان به رسمیت شناخته است.^۱ حقوق دانان برای نظراند که پذیرش، تعدد حزب سیاسی در سیستم سیاسی کشورها، مهم ترین ابزار برای تأمین دموکراسی، آزادی، برابری، مشارکت سیاسی و انتخابات رقابتی در سیستم سیاسی است و در شکل گیری نظامی سیاسی مردم سالار و دموکراتیک نقش مهم و اساسی دارد. چون در یک نظام دموکراتیک و مبتنی بر مردم سالاری وجود حزب لازمه لاینک و ضامن توسعه سیاسی و رشد جامعه مدنی است. زیرا، از یک طرف از مجموعه روابط و رفتارهای متقابل میان احزاب سیاسی و از سوی دیگر از روابط و رفتارهای متقابل احزاب سیاسی و حکومت، نظام سیاسی خاصی در کشور

شکل می‌گیرد که از آن به نام «نظام حزبی» یعنی، نظام سیاسی مبتنی بر مشارکت احزاب سیاسی تعبیر می‌شود.^۱

گفتار اول: مفهوم لغوی و اصطلاحی حزب

حزب کلمه عربی به معنی گروه، دسته، گروهی از مردمی که دارای مرام و مسلک معینی باشد و نیز به معنای بهره و نصیب و یک‌چهارم از جزو قرآن کریم و مجموع قرآن سی جزو است.^۲ یا حزب در معنی کهن و لغوی خود بیانگری دسته‌بندی و تجمع کسانی است که آرمان‌ها یا منافع مشترکی دارند و باکسانی که آن آرمان‌ها یا منافع را به خطر می‌اندازند، در مبارزه‌اند. اصطلاح حزب الله^۳ و حزب الشیطان،^۴ در قرآن کریم مبین همین معنی است و کلمه‌ای پارتی (parti) در زبان فرانسوی و انگلیسی پارتیتو در زبان ایتالیایی و پارتی در زبان آلمانی، نیز به معنی حزب به کاربرده می‌شود.^۵ در علم سیاست حزب را این‌گونه تعریف کرده است: «حزب اجتماع افرادی است که از نظر اجتماعی و اقتصادی و فکری دارای مصالح و منافع مشترک هستند و برای تحصیل قدرت در چارچوب یک برنامه کلی فعالیت می‌کنند»^۶ در اصطلاح حقوقی حزب چنین تعریف شده است: «حزب سیاسی، تشکلی است دارای سازمان بادوام و گستردگی که در چوکات برنامه‌ها و طرح‌های خاص خود، افراد را برای دست یافتن به قدرت سیاسی بسیج می‌نماید»^۷ در قانون احزاب سیاسی؛ حزب سیاسی این‌گونه تعریف شده است: «حزب سیاسی به مفهوم این قانون جمعیت سازمان یافته است از اشخاص حقیقی که

^۱- سرور دانش، حقوق اساسی افغانستان، ص، ۴۵۰.

^۲- حسن عیید، فرهنگ فارسی عیید، ص ۵۰۴

^۳- قرآن کریم، مایده، ۵۶

^۴- قرآن کریم، مجادله، ۲۲

^۵- سرور دانش، حقوق اساسی افغانستان، همان، ص، ۴۵۱

^۶- ولی الله یوسفی، احزاب سیاسی، ص، ۹

^۷- سرور دانش، حقوق اساسی افغانستان، همان، ص، ۴۵۳

طبق این قانون و اساسنامه مربوط، برای نیل به اهداف سیاسی در سطح ملی و محلی فعالیت می‌نماید.^۱ این که احزاب سیاسی در افغانستان و آن‌هم در فرایند ملی انتخابات به چه اندازه تأثیرگذار است و تا چه حد می‌تواند نقش مثبت و برازنده را در سیستم سیاسی کشور بازی کند موضوع بحث حاضر نیست.

گفتار دوم: قانونی بودن فعالیت در حزب سیاسی

قانون اساسی، در فصل دوم که مربوط به حقوق اساسی اتباع است، تأسیس حزب سیاسی را یکی از حقوق اساسی اتباع افغانستان، به رسمیت شناخته است.^۵ قانون احزاب سیاسی، به تعیت از آن، وضع^۶ و ایجاد و تأسیس حزب سیاسی چنین حکم را مقرر داشته است: «اتباع افغانستان که سن ۲۵ سالگی را تکمیل نموده باشد، مطابق احکام قانون می‌تواند آزادانه احزاب سیاسی را تأسیس نمایند»^۷ قانون اساسی تشکیل حزب سیاسی را منوط به چهار شرط مهم و اساسی، دانسته و تأسیس و فعالت حزب را تنها بر مبنای چهار مورد «قومیت، سمت، زبان و مذهب فقهی» منع قرار داده و در این رابطه تصريح داشته است که تأسیس و فعالیت حزب بر مبنای قومیت، سمت، زبان و مذهب فقهی جواز ندارد.^۸ قانون احزاب سیاسی علاوه بر چهار شرط مندرج ماده (۳۵) قانون اساسی، تأسیس حزب سیاسی را منوط به رعایت (۶) شرط دیگر نیز نموده است.^۹ تأسیس حزب سیاسی و عضویت و فعالیت در آن به شرطی از جانب حکومت اجازه داده می‌شود که حزب سیاسی، در وزارت عدليه، بر طبق حکم قانون احزاب

۱- قانون احزاب سیاسی، ماده‌ای ۲

۲ - قانون اساسی، ماده‌ای ۳

۳- قانون احزاب سیاسی، ماده‌ای ۱

۴- قانون احزاب سیاسی، ماده‌ای

۳۵ - قانون اساسی، ماده‌ای ۵

۶- قانون احزاب سیاسی، ماده‌ای ۶

سیاسی ثبت شده باشد. در این رابطه در قانون احزاب سیاسی چنین حکمی مقرر شده است: «احزاب سیاسی از طرف وزارت عدليه ثبت می گردد». ^۱ زمانی که حزب سیاسی از جانب حکومت اجازه فعالیت را دریافت و به عنوان یک شخصیت حقوقی «حکمی» در جامعه تولد و حیات پیدا کرد، هر تبعه کشور که سن هجده سالگی را تکمیل و حق رأی دهی را قانوناً دارا باشند، می توانند عضویت حزب سیاسی را کسب کند. ^۲ زیرا، عضویت در حزب سیاسی و فعالیت به نفع آن یک حق قانونی و از جمله حقوق اساسی اتباع کشور است. اما، این به معنی آن نیست که هر شخص بتواند عضویت چند حزب را داشته باشد، بلکه به معنی این است که بر بنیاد حکم قانون هر شخص می تواند تنها عضویت یک حزب را داشته باشد و هیچ شخص نمی تواند که همزمان عضویت بیش از یک حزب را داشته باشد. ^۳ به هر حال، قوانین مربوط بعضی از مؤظفین سکتور عدلی و قضایی و صاحب منصبان، سکتور امنیتی و دفاعی و همچنان نهادهای مختلف دیگر را با در نظر داشت اهمیت و خصوصیت وظیفوی شان در مدت زمان تصدی وظیفه، نه تنها که از فعالیت به نفع حزب سیاسی، بلکه از داشتن عضویت در آن، در زمان تصدی وظیفه، منع کرده است.

گفتار سوم: مبنا و هدف از منع عضویت در حزب سیاسی

یکی از شرایط استخدام برای برخی از مقامات و مؤظفین خدمات عامه در قانون اساسی و قوانین عادی، عدم عضوت در احزاب سیاسی پیش بینی شده است. یعنی، برخی از مقامات و مؤظفین خدمات عامه از آغاز تصدی وظیفه تا ختم آن نباید عضویت حزب سیاسی را داشته باشند. به همین دلیل، نگارنده در این گفتار، مبنا و هدف از منع

^۱- قانون احزاب سیاسی، ماده ای ۸ فقره ای ۱

^۲- قانون احزاب سیاسی، ماده ای ۱۳ فقره ای ۱

^۳- قانون احزاب سیاسی، ماده ای ۱۳ فقره ای ۲

از عضویت در حزب سیاسی را بر بنیاد احکام قانون اساسی و سایر قوانین دیگر بررسی و تحلیل می‌کند.

الف) مبنای منع عضویت در حزب سیاسی

مبنای منع از عضویت در حزب سیاسی احکام مندرج در قانون اساسی است. قانون اساسی در فصل هفتم که مربوط به قضاً است، چنین حکم کرده است: «در حالت تصدی وظیفه در هیچ حزب سیاسی عضویت نداشته باشد»^۱ مزید برآن، در فصل یازدهم که مربوط به احکام متفرقه است، چنین حکمی پیش‌بینی شده است: «قضات، سارنوالان، صاحب‌منصبان قوای مسلح و پولیس و منسوبيین امنيت ملي، در مدت تصدی وظيفه نمي توانند، در حزب سیاسی عضویت داشته باشند»^۲ به تأسی از احکام قانون اساسی، در رابطه به عدم عضویت برخی از مقامات دولتی در احزاب سیاسی در قانون احزاب سیاسی چنین حکمی تصریح شده است: «اعضای سترة محکمه، قضات، سارنوالان، هیئت رهبری قوای مسلح، افسران، خورده ضابطان و افراد نظامي، پولیس و منسوبيین امنيت ملي، اعضای کميسيون‌های مستقل نظارت بر تطبیق قانون اساسی، حقوق بشر، کميسيون مستقل انتخابات و کميسيون اصلاحات اداری در دوره تصدی و انجام وظایف شان عضویت حزب سیاسی را کسب نموده نمي تواند». ^۳ چنان دیدیم، مبنای ممنوعیت برخی از مقامات عالي رتبه و بعضی از موظفين خدمات عامه از عضویت در حزب سیاسی و همچنان ممنوعیت فعالیت آن‌ها به نفع حزب سیاسی در هنگام تصدی وظیفه، احکام مندرج مواد (۱۱۸ و ۱۵۳) قانون اساسی و ماده‌ای (۱۲) قانون احزاب سیاسی است.

۱- قانون اساسی، ماده‌ای ۱۱۸ جزء ۶

۱۵۳ - قانون اساسی، ماده‌ای

^۳- قانون احزاب سیاسی، ماده‌ای ۱۳ فقره‌ای

در صورت کتمان از عضویت در حزب سیاسی و یا فعالیت به نفع آنها در هنگام اجرای وظیفه موظفین ادارات مربوط به جرم کتمان از عضویت در حزب سیاسی تحت تعقیب عدلي قرار خواهد گرفت و مجازات خواهد شد.^۱ نکته‌ای قابل مکث این است که اعضای کمیسیون مستقل اصلاحات اداری و خدمات ملکی بر اساس حکم قانون احزاب سیاسی از عضویت در حزب سیاسی منع شده است.^۲ اما، در قانون خدمات ملکی که مختص به آن کمیسیون است، پیرامون شرایط تعیین اعضای کمیسیون مذکور، از عدم عضویت در حزب سیاسی هیچ سخن زده نشده است؛ حال آنکه، با توجه به اهمیت وظیفوی و جایگاه آن و این که قریب به اتفاق غالب بسته‌های اول و دوم وزارت‌ها و ادارات دولتی خدمات ملکی، از طریق آن کمیسیون مقرر می‌شود،^۳ بایست عدم عضویت در حزب سیاسی، یکی از شرایط تعیین اعضای آن کمیسیون پیش‌بینی می‌شد. تنها در قانون مذکور آمده است: «اعضای کمیسیون نمی‌توانند در زمان تصدی وظیفه از مقام خود به ملحوظات لسانی، سمتی، قومی، مذهبی و حزبی استفاده نمایند»^۴ این نکته در گُذ جزا، تحت عنوان جرم تبعیض در ادارات^۵ پیش‌بینی شده است که جرم جداگانه است. از جانب دیگر یکی از موارد عزل عضو آن کمیسیون، سوی استفاده از صلاحیت‌های وظیفوی مقرر شده است.^۶ حال آنکه، جرم کتمان از عضویت در حزب سیاسی در ماده (۴۱۵) گُذ جزا به عنوان یکی از موارد و یا مصاديق سوی استفاده از صلاحیت وظیفه یا موقف تلقی و به رسمیت شناخته شده است.

^۱- گُذ جزا، ماده‌ای ۴۱۵

^۲- قانون احزاب سیاسی، ماده‌ای ۱۳ فقره‌ای ۳

^۳- قانون خدمات ملکی، ماده‌ای ۱۴

^۴- قانون خدمات ملکی، ماده‌ای ۹

^۵- گُذ جزا، ماده‌ای ۴۰۹

^۶- قانون خدمات ملکی، همان، ماده‌ای ۱۰ جزء ۲

ب) هدف منع عضویت در حزب سیاسی

دلیل این که قانون برخی از مؤظفین خدمات عامه را از داشتن عضویت در حزب سیاسی در زمان تصدی وظیفه منع کرده این است که هرگاه در این مسندهای دولتی اشخاص حزبی با گرایش سیاسی گمارده شود، ممکن است افراد مورد نظر عدالت را آن گونه که باید رعایت نکنند.

بدین جهت، موظفین سکتوری عدلی و قضایی از آن جمله، قاضی محکمه بر طبق حکم قانون اساسی^۱ قانون احزاب سیاسی^۲ مرجع اصلی و باصلاحیت انحلال حزب است. یکی از معیارهای که برای تعیین قاضی در نظر گفته شده است، عدم عضویت در حزب سیاسی است.^۳ پس، هرگاه قاضی محکمه‌ای ذیصلاح، خود عضو حزب سیاسی باشد، ممکن است که تحت تأثیر گرایش سیاسی واقع شود و در این صورت، نتواند استقلال و بی‌طرفی را رعایت و حکم عادلانه صادر کند. از جانب دیگر هرچند سارنوالی جزء قوه اجرائیه است ولی در اجراءات خود مستقل است. سارنوال مدعی العموم است و بر اساس احکام قانون اساسی و قانون تشکیل و صلاحیت سارنوالی وظایف اساسی هم چون تحقیق جرایم و اقامه دعوی را علیه متهم در پیشگاه محکمه بر عهده دارد. هرگاه سارنوال فارغ از گرایش سیاسی نباشد، امکان دارد که در مراحل تعقیب عدلی نتواند تنها به انجام درست وظایف خود در احکام قانون بیندیشد. همچنان منسوبین سکتور دفاعی و امنیتی مسئولیت تأمین امنیت، آرمش و حفظ نظام اجتماعی را در کشور بر عهده دارد و با هر نوع ناهنجاری‌ها دست و پنجه نرم می‌کنند. افغانستان تجربه تلت از سیاسی سازی نیروهای سکتور دفاعی و امنیتی دارد. نیروهای

۱- قانون اساسی، ماده‌ای ۳۵ پاراگراف ۳

۱۸ - قانون احزاب سیاسی، ماده‌ای مادی ۲

^۳- قانون اساسی، ماده‌ای ۱۵۳ قانون تشکیل و صلاحیت قوهای قضائیه، ماده‌ای ۲۰

دفاعی و امنیتی کشور، ملی است و بایست تابع سیاست نظام سیاسی باشد نه وابسته به احزاب سیاسی. از این‌رو، از عضویت در حزب سیاسی منع شده است.

گفتار چهارم: جدید بودن جرم کتمان از عضویت حزب سیاسی

جدیداً در کُد جزا کتمان از عضویت در حزب سیاسی جرم انگاری شده است و در حقوق جزای افغانستان، داخل ساخته شده است. هرچند، بنابر خصوصیت و اهمیت وظیفوی، بعضی از مقامات ادارات عدلی و قضایی و منسوبین سکتور امنیتی کشور و امثال آن‌ها قبلاً در قانون اساسی ۱۳۸۲، قانون احزاب سیاسی ۱۳۸۸ و قوانین مربوط، عضویت در حزب سیاسی ممنوع اعلام شده بود^۱؛ اما در حقوق جزای افغانستان، هیچ نوع مؤیده جزایی بر مرتکب آن تعیین نشده بود.^۲ از این‌رو، هرگاه اشخاص مندرج جزء (۶) ماده‌ای (۱۱۸) و ماده‌ای (۱۵۳) قانون اساسی و مندرج فقره (۳) ماده (۱۲) قانون احزاب سیاسی و سایر قوانین مربوطه، عضویت خود را در حزب سیاسی در هنگامی تصدی وظیفه کتمان می‌کرد و یا در مدت زمان تصدی وظیفه به نفع حزب سیاسی فعالیت می‌کرد، کدام جزای مشخصی را در قبال نداشت تا بر مبنای آن محکمه می‌شد. تنها، در قانون اداره‌ای عالی بررسی، یکی از موارد عزل از وظیفه کسب عضویت در حزب سیاسی تعیین شده است. قانون طرز تحصیل حقوق و تعدل قانون قضایی دولت بعد از وضع کُد جزا وضع و تصویب شده‌اند و یکی از شرایط استخدام کارمندان مسلکی آن‌ها عدم عضویت در حزب سیاسی تعیین شده است.

بنابراین، واضح کد جزا، «مقنن» جرم کتمان از عضویت در حزب سیاسی را ابتکارانه به تازگی در کُد جزا جرم انگاری و برای مرتکب آن مجازات تعیین کرده است.^۳

^۱- قانون اساسی، ماده‌ای ۱۵۳

^۲- محمد ظریف، علم استانگری، حقوق جزای اختصاصی، جرایم فساد اداری، ص، ۲۰۴

^۳- کُد جزا، ماده‌ای ۴۱۵

گفتار پنجم: نوع جرم و مجازات جرم کتمان از عضویت در حزب سیاسی

با توجه به مجازات مقرر شده جزای نقدی و عزل از وظیفه مندرج در ماده (۴۱۵)

کُد جزا، بر موظف خدمات عامه‌ای مرتکب جرم کتمان از عضویت در حزب سیاسی^۱ چنین به نظر می‌رسید که قانون‌گذار، مجازات جرم مذکور را از نظر شدت و خفت مجازات (قباحت، جنحه و جنایت)^۲ از جمله‌ی جرایم جنحه^۳ به رسمیت شناخته است و از نظر انواع مجازات (اصلی، تبعی و تکمیلی)^۴ مستحق دو نوع مجازات (اصلی و تکمیلی) دانسته است. یعنی، علاوه بر مجازات اصلی^۵ مستوجب مجازات تکمیلی^۶ نیز شناخته است. بدین توضیح، مجازات اصلی آن، همان جزای نقدی از یک‌صد هزار افغانی الی پنج‌صد هزار افغانی و مجازات تکمیلی آن عزل از وظیفه است. از لحاظ انواع جرایم در کل در زمرة جرایم فساد اداری شناخته و در خاص در جمله جرایم سوی استفاده از صلاحیت وظیفه یا موقف^۷ قرارداده است. این‌که، جرم کتمان از عضویت در حزب سیاسی به‌واقع از جمله جرایم حقوقی است که از لحاظ نوع جرایم، در زمرة جرایم فساد اداری و خاصتاً از نوعی جرایم سوی استفاده از وظیفه یا موقف و از نظر شدت و خفت مجازات در جمله قباحت و از لحاظ نوع مجازات مستوجب مجازات اصلی و تکمیلی دانسته شده است یا این‌که از جمله‌ی جرایم سیاسی است، نه جرایم حقوقی، در ادامه مورد بحث قرار خواهد گرفت.

^۱- کُد جزا، ماده‌ای ۴۱۵

^۲- کُد جزا، ماده‌ای ۲۸

^۳- کُد جزا، ماده‌ای ۳۰

^۴- همان، ماده‌ای ۱۳۶

^۵- همان، ماده‌ای ۱۳۸

^۶- همان، ماده‌ای ۱۷۸

^۷- همان، کتاب دوم، باب چهارم، فصل چهارم

گفتارششم: سیاسی بودن جرم کتمان از عضویت در حزب سیاسی

برای تبیین و تحلیل مoshکافانه و دقیق مسئولیت جزای احزاب سیاسی، برخی از حقوقدانان، جرایم ارتکاب یافته از سوی احزاب سیاسی را به دو دسته «جرایم حزبی» و «جرایم حزبی شده» تقسیم‌بندی کرده و تصریح داشته‌اند که «جرایم حزبی» جرایمی‌اند که یا تنها از سوی نهاد حزب قابل ارتکاب‌اند و یا این‌که در راستایی رسیدن به اهداف اصلی تعیین‌شده‌ای حزبی که در مرامنامه و اساسنامه آن، تسجیل یافته، ارتکاب می‌یابد و خالی از هرگونه خشونت است. به عبارت ساده‌تر «جرایم حزبی» از مصاديق بارز «جرایم سیاسی»‌اند. اما «جرایم حزبی شده» جرایمی‌اند که زیرچتر و پوشش احزاب ارتکاب یابند و هیچ‌گونه تطابق و ملازمۀ با اهداف تعیین‌شده‌ای قانونی حزب سیاسی، مندرج در اساسنامه و مرامنامه آن نداشته و همچنان، با تعریف جرایم سیاسی نیز منطبق نباشند.^۱ هرگاه، افراد در پوشش احزاب سیاسی برای نیل به مقاصد شخصی و رسیدن به اهداف سیاسی و غیرسیاسی خود مرتکب اعمال غیرقانونی شوند، در این صورت می‌توان گفت که از آن‌ها «جرایم حزبی شده» سرزده است نه «جرایم حزبی» لذا، در صورت وقوع این نوع جرم تنها اشخاص حقیقی‌اند که بایستی هزینه اعمال خود را بپردازنند. نظر متصور دیگر این است که شخصیت حقوقی حزب جدا از شخصیت اشخاص تشکیل‌دهنده‌ای آن است. همان‌گونه که موقعيت‌های یک حزب سیاسی در عرصه سیاسی برای خود حزب شناخته می‌شود نه برای اعضای آن به همان قسم اغلب جرایم نیز در راستای اهداف سیاسی حزب صورت می‌گیرد. بهتر است که خود شخصیت حقوقی حزب مسئول جزایی قلمداد شود؛ چون اراده افراد یک حزب با هم ادغام‌شده و تصمیمی که در نهایت گرفته می‌شود، برخاسته از نهاد حزب است. علاوه برآن، جرایم حزبی دارای انگیزه سیاسی است. چه‌بسا چنین اعمالی که از یک

^۱ - مجله‌ای حقوقی دادگستری، همان، ص، ۲۱۴

حزب سر می‌زند، نه تنها که مورد قبول حامیان بلکه از توده‌های مردم پشتیبانی می‌شوند.
از این‌رو بایست نگاهی ملایم‌تری نسبت به آن داشت.

اکثر حقوقدانان ویژگی‌های خاصی را برای جرایم سیاسی بر شمرده‌اند. از جمله داشتن هدف کاملاً سیاسی، عاری از خشونت و متوجه بودن جرم نسبت به دولت.^۱ گفته شده است که بر اساس، این نظریه «جرائم حزبی» جرایمی‌اند که امکان حمل مسئولیت جزایی آن‌ها بر شخصیت حقوقی حزب وجود دارد. حال آن‌که مسئولیت جزایی «جرائم حزبی شده» تنها متوجه اشخاص حقیقی دخیل در ارتکاب جرم است که تحت پوشش حزب انجام داده است. از طرف دیگر در جرایم حزبی ماهیت جرم حزبی و انگیزه جرم سیاسی است. تنها از سوی احزاب قابلیت ارتکاب را دارند و یا در راستای تحقق اهداف اصیل حزب ارتکاب می‌یابند و خالی از هرگونه خشونت می‌باشند و گردانندگان اصلی حزب دستور ارتکاب جرم را صادر می‌کنند یا حداقل از وقوع جرم مطلع استند و انگیزه شخصی در ارتکاب جرم بی‌تأثیر است و یا این‌که در مرحله‌های بعد از مناسبات سیاسی قرار دارد. اما، در ارتکاب جرایم حزبی شده یک یا چند از موارد ذکر شده وجود ندارد.^۲

حال، سؤال مطرح این است که آیا، جرم کتمان از عضویت در حزب سیاسی، جرم سیاسی است و یا جرم حقوقی؟ به عبارت دیگر، جرم کتمان از عضویت در حزب سیاسی «جرائم حزبی» است یا «جرائم حزبی شده» است؟ در پاسخ این سؤال می‌توان گفت که هرگاه موظف خدمات عامه‌ای که در تصدی وظيفة منع شده از عضویت در حزب سیاسی، در راستای رسیدن به اهداف تعیین شده قانونی مندرج در مرامنامه یا اساسنامه حزب، عضویت خود را کتمان کند و بر همین دلیل در هنگام اجرای وظیفه به

^۱- زراعت، عباس، جرم سیاسی، ص، ۲۸.

^۲- مجله‌ای حقوقی دادگستری، همان، ص، ۲۱۵

بحث دوم: مجازات کتمان عضویت در حزب سیاسی

با توجه به آسیب‌ها و ضررهای متصور ناشی از فعالیت به نفع حزب سیاسی، مفتن کتمان آن را در جمله جرایم فساد اداری جرم انگاری کرده است.^۱ گُد جزا در رابطه چنین صراحةً دارد: «هرگاه عضو ستره محکمه، قاضی، سارنوال، منسوب وزارت

^۱ - بنیاد آسیا، شرح گُد جزا، همان، ص، ۶۰۸

نفع حزب سیاسی فعالیت انجام دهد به نظر می‌رسد که مرتکب «جرائم حزبی» شده است یعنی جرم سیاسی از وی سرزده است، نه جرم حقوقی و مسئولیت جزایی جرم سیاسی، متوجه نهاد حزب خواهد بود. اما، هرگاه هدف از کتمان عضویت در حزب سیاسی، این باشد که بتواند در زیر چتر حزب به فعالیت‌های سیاسی و غیرسیاسی فردی خود دست یابد و فعالیت‌های آن چنانچه که در بالا به آن اشاره شد، هیچ منطبق با اهداف تعیین‌شده‌ای قانونی در اساسنامه و مرامنامه حزب نداشته باشد، در این صورت می‌توان گفت که از وی «جرائم حزبی شده» سرزده است، یعنی وی مرتکب نوعی جرم حقوقی شده است؛ نه «جرائم حزبی» اما، آنچه از روح و نص مواد قانون اساسی و سایر قوانین نافذ، مستفاد می‌شود، به نظر می‌رسد که در بطن ممنوعیت موظفين خدمات عامه، از عضویت در احزاب سیاسی، هدف سیاسی نهفته است و همچنان از مفهوم صریح و ضمنی ماده‌ای (۴۱۵) گُد جزا چنین پنداشته می‌شود که هدف از جرم انگاری کتمان آن، جرم سیاسی است. یعنی، در هر دو صورت هدف «جرائم حزبی» است؛ نه «جرائم حزبی شده» در غیر آن صورت، عضویت در حزب سیاسی خودبه‌خود جرم تلقی نخواهد شد. مزید برآن، در کتمان از عضویت در حزب سیاسی، قطعاً انگیزه سیاسی وجود دارد، هرگاه انگیزه سیاسی متفق باشد هیچ عاقل عضویت آن را انکار و حقیقت امر را کتمان نمی‌کند؛ چون هیچ دلیلی نه تنها برکتمان آن وجود ندارد، بلکه هیچ امر قانونی بر منع از آن نیز پیدا نخواهد شد.

دفاع ملی، وزارت امور داخله، ریاست عمومی امنیت ملی، منسوب نظامی ادارات دارای تشکیلات نظامی یا سایر موظفین خدمات عامه که به حکم قانون از داشتن عضویت در مدت تصدی وظیفه در حزب سیاسی ممنوع قرار داده شده‌اند، در صورت دارا بودن عضویت حزب سیاسی یا فعالیت به نفع آن، به جزای نقدی از یک‌صد هزار تا پنج‌صد هزار افغانی و عزل از وظیفه، محکوم می‌گردد^۱ بنابراین، در تاریخ حقوق جزای افغانستان، این بار نخست است که کتمان از عضویت در حزب سیاسی جرم تلقی شده و بر مرتكب آن مجازات تعیین شده است.

۱. عذر



۷۹

گفتار اول: مسئولیت جزای کتمان از عضویت در حزب سیاسی

قانون گذار، جرم کتمان از عضویت در حزب سیاسی را از جمله‌ی جرایم سیاسی «جرائم حزبی» جرم انگاری کرده است، نه از جمله‌ی جرایم حقوقی یا «جرائم حزبی شده». اما به نظر می‌رسید که مسئولیت جزایی آن را در زمرة جرایم حقوقی یا «جرائم حزبی شده» پیش‌بینی کرده است. زیرا، مجازات آن را، از یک‌صد هزار افغانی تا پنج‌صد هزار افغانی و عزل از وظیفه تعیین کرده است.^۲ براین اساس می‌توان گفت که این، تعیین مجازات برای این جرم، از نوعی مجازاتی است که برای جرایم حقوقی یا جرایم حزبی شده تعیین می‌شود، نه برای جرایم سیاسی. به چند دلیل: اول این‌که، قانون گذار این جرم را از جمله جرایم فساد اداری درکل و در خاص از جمله جرایم سوی استفاده از وظیفه و موقف آورده است. این جرایم از نوع جرایم حقوقی است نه از نوع جرایم سیاسی. دوم: مسئولیت جزای آن را متوجه موظفین خدمات عامه حزبی ساخته است که عضویت خود را در حزب سیاسی در زمان تصدی وظیفه کتمان کرده است، نه متوجه خود نهاد حزب. سوم: یکی از مجازات جرایم سیاسی «جرائم حزبی» حبس

^۱- گُد جزا، ماده‌ای ۴۱۵

^۲- گُد جزا، ماده‌ای ۴۱۵

است، حال آن که مجازات حبس در این جرم هیچ درنظر گرفته نشده است. یعنی محکومین جرایم سیاسی در زندان‌های کشورهای جهان، در زندان جداگانه زندانی‌اند و به نام زندانیان سیاسی معروف است و هرازگاهی از طرف احزاب سیاسی نحوه تعقیب عدلى آن‌ها مورد انتقاد واقع می‌شود. چهارم: جرم سیاسی در مقابل دولت و برای کسب قدرت به وقوع می‌افتد. یعنی جرم سیاسی در ماحول قدرت سیاسی می‌چرخد، نه در ماحول موضوعات حقوقی. به همین جهت مسئولیت جزایی آن به نهاد حزب ارتباط می‌گیرد، نه به افراد. هرگاه مسئولیت جزایی آن به افراد نسبت داده شود، از جمله جرایم حقوقی یا «جرائم حزبی شده» تلقی خواهد شد نه از زمرة جرایم سیاسی «جرائم حزبی» پنجم: در این جرم، نفع شخصی و مستقیم برای مرتكب آن وجود ندارد، تا دعوای جزایی علیه او اقامه و محاکمه شود؛ چون کتمان از عضویت در حزب سیاسی در نفس خود عمل سیاسی است نه عملی حقوقی و به خاطر منافع نهاد حزب است نه به خاطر منافع فردی عضو حزب. هرچند ممکن است که عضو حزب نیز از آن بهره بگیرد. اشخاص حکمی که حزب نمونه بارزی آن است، همان‌گونه که حق اقامه دعوای برای منافع خوددارند و نفع به خود نهاد حزب تعلق می‌گیرند نه برعضوآن، به همان قسم مسئول جبران خساره وارد و مسئولیت جزایی نیز متوجه نهاد حزب است نه متوجه عضو آن. از طرف دیگر همان قسم که منافع اشخاص حکمی هم از نظر سبب قانونی و هم از نظر موضوع از دعاوی اعضایشان متمایز است به همان‌گونه دعوای نهاد حزب برای منافع خود نهاد حزب و دعوای فردی اعضایشان برای منافع خود شان است.^۱ ششم: هرگاه عضو حزب زیر چتر حزب، خلاف اهداف و مرامنامه حزب دست به فعالیت‌های جرمی بزند، در این صورت مرتكب جرایم حقوقی یا جرایم «حزبی شده» دانسته خواهد شد، نه مرتكب جرم سیاسی «حزبی» در این حالت خود فرد از عملکرد خود مسئولیت خواهد داشت و پاسخگو خواهد بود نه نهاد حزب.

^۱- علی محمد میرزای، اصول محاکمات مدنی افغانستان، ص، ۷۹

گفتار دوم: نحوه تعقیب عدلى عضو ستره محکمه و قاضی

هرگاه عضو ستره محکمه و قاضی از داشتن عضویت در حزب سیاسی کتمان کند یا در هنگام اجرای وظیفه، به نفع حزب سیاسی فعالیت نماید، مرتکب جرم کتمان از عضویت در حزب سیاسی شناخته شده و مستوجب مجازات دانسته می‌شود. براین اساس، در این بخش چگونگی مجازات عضو ستره محکمه و قاضی که مرتکب جرم کتمان عضویت در حزب سیاسی شود؛ بررسی و تحلیل شده است.

الف) نحوه تعقیب عدلى و قضایی عضو ستره محکمه

قانون اساسی، چگونگی تعقیب عدلى عضو ستره محکمه را منوط به ارتکاب دو جرم، یعنی، جرم ناشی از اجرای وظیفه و ارتکاب جنایت محدود ساخته و آن‌هم در صورتی که بیش از یک ثلث اعضای ولسی جرگه محکمه رئیس یا عضو ستره محکمه را بالآخر ارتکاب دو جرم ذکرشده، متهم و محکمه شان را تقاضا کند و ولسی جرگه با اکثریت دو ثلث اعضا این تقاضا را تصویب کند. در آن صورت متهم از وظیفه عزل و موضوع به محکمه خاص محول می‌گردد.^۱ گفته شده است، محکم خاص، محکم ویژه‌اند و سیر محکماتی آن روند عادی محکمه را در پی ندارد. محکم خاص هم از نگاه نوع جرم و هم از لحاظ متهمین و هم از لحاظ پروسیجر و میکانیزم محکماتی، پیرامون محکمه متهم آن، با محکم عادی بسیار متفاوت است.

در قانون اساسی افغانستان سه نوع محکمه خاص برای مقامات عالی کشور همچون محکمه رئیس جمهور^۲ وزرا^۳ رئیس و اعضای ستره محکمه^۴ و جرایم خاص آنان، پیش‌بینی شده است. یعنی محکم خاص محصور به سه نوع محکم است که در

^۱- قانون اساسی، ماده‌ای ۱۲۷

^۲- قانون اساسی، ماده‌ای ۶۹

^۳- قانون اساسی، ماده‌ای ۷۸

^۴- قانون اساسی، ماده‌ای ۱۲۷

قانون اساسی بیان شده است و خارج از آن هیچ احدهی نه صلاحیت تقلیل آن را دارد و نه صلاحیت تزئید آن را، مگر این که قانون اساسی تعديل شود، در آن صورت لویه جرگه صلاحیت چنین کاری را خواهد داشت. البته، در ایجاد محاکم خاص، اول باید هریک مقامات مندرج مواد (۶۹، ۸۷ و ۱۲۷) به ارتکاب جرم متهم گردد و سپس برای محاکمه مرتكب آن محکمه خاص تشکیل شود. برخلاف محاکم عادی که محاکم قبل از قبل تشکیل شده است. تا زمانی که اشخاص متصدی وظایف مندرج مواد ذکر شده ای قانون اساسی مرتكب جرم نشوند، تشکیل محاکم خاص وجود خارجی پیدا نخواهد کرد و قاعده‌تاً ایجاد آن خود به خود متفق است.

از جانب دیگر، هر چند همه‌ای محاکم حین رسیدگی به قضایا از استقلالیت برخوردار است، اما مستقل بودن محاکم خاص نسبت به محاکم عادی متفاوت است. زیرا، محکمه خاص جزء تشکیل ستره محکمه نیست. بدین معنی، با توجه به اهمیت موضوع و اهمیت طرف دعوی، ایجاد محکمه‌ای خاص از سوی قوهای قضاییه «ستره محکمه» یا رئیس جمهور قابل تأسیس نیست، بلکه موارد تأسیس آن به‌طور خاص در قانون اساسی مشخص و تعیین شده است، نه در قوانین عادی.^۱ به همین دلیل نه تنها که به ستره محکمه گزارش ده و پاسخگو نیست، بلکه به نزد رئیس جمهور نیز مسئولیت و پاسخدهی ندارد. بدین جهت، می‌توان گفت که در نظام قضایی افغانستان، صرف سه محکمه‌ای خاص وجود دارد که بر اساس مواد قانون اساسی ای که در بالا بیان و گفته شد که مقامات دولتی به شمول قوهای قضاییه صلاحیت تشکیل محاکم خاص را برای قضایای دیگر ولو هر قضیه‌ای که پاشد ندارد.

در محاکم خاص همان‌گونه که قاضی خاص تعیین می‌شود به همان قسم برای تحقیق جرایم سارنوال خاص و عالی رتبه نیز تعیین می‌شود، برخلاف محاکم عادی که در آن سارنووالان پایین رتبه و عادی بر طبق قوانین عادی تعیین می‌شود. ممکن است که

^۱- سرور دانش، حقوق اساسی افغانستان، همان، ص، ۶۱۱.

در کشف جرایم منسوب به وزرا «عضو حکومت» بر طبق ماده‌ای (۱۳۴) قانون اساسی پولیس نیز دخالت داشته باشند.^۱ اما، قانون‌گذار دست پولیس را از کشف جرم منسوب به رئیس و عضو ستره محکمه کوتاه ساخته است: «کشف جرم و تحقیق جرایم منسوب به رئیس و عضو ستره محکمه با رعایت حکم مندرج ماده یک صدویست و هفتم قانون اساسی افغانستان در حدود احکام این صورت می‌گیرد».^۲

به هر حال، در ماده‌ای (۱۲۷) قانون اساسی و به تأسی از آن در قانون تشکیل و صلاحیت محاکم خاص، برای تعقیب عدلی رئیس و عضو ستره محکمه، روش خیلی سخت و پیچید و طولانی پیش‌بینی شده و از جرم کتمان از عضویت در حزب سیاسی در زمانی تصدی وظیفه هیچ اشاره‌ای هم نشده است. اما، می‌توان گفت که جرم کتمان از عضویت در حزب سیاسی، ممکن است از جمله‌ی جرایم ناشی از وظیفه تلقی شود. باز هم بر طبق تصریح ماده‌ای (۱۲۷) قانون اساسی و مواد (۴ و ۵) قانون تشکیل و صلاحیت محاکم خاص به غیراز نمایندگان مردم در ولسی جرگه شورای ملی دیگر هیچ مرجعی به شمول مراجع کشفی و تحقیقی چنین صلاحیتی را ندارند که به عضو ستره محکمه اتهام وارد کند و خواهان محاکمه‌ای شان شود. حتی، رئیس جمهور هم نه تنها که صلاحیت چنین امری را ندارد، بلکه صلاحیت عزل و برکنار عضو ستره محکمه را هم ندارد. در این رابطه در قانون اساسی چنین حکمی پیش‌بینی شده است: «اعضای ستره محکمه به استثنای حالت مندرج ماده یکصده بیست و هفتم این قانون اساسی، تاختم دوره خدمت از وظایف شان عزل نمی‌شوند».^۳ تنها رئیس جمهور می‌تواند که رئیس و اعضای ستره را تعیین نموده وجهت اخذ رأی اعتماد و تأیید به ولسی جرگه معرفی

^۱- قانون تشکیل و صلاحیت محاکم خاص، ماده‌ای ۴ فقره‌ای ۱

^۲- قانون تشکیل و صلاحیت محاکم خاص، ماده‌ای ۴ فقره‌ای ۲

^۳- قانون اساسی، ماده‌ای ۱۱۷ پاراگراف آخر.

نماید، تأیید و یا رد آن‌ها همانند وزرا تنها از صلاحیت ولسی جرگه است.^۱ بدین اساس می‌توان قابلیت تطبیق و تنفیذ حکم مجازات مندرج ماده‌ای (۴۱۵) کد جزا، در مورد، عضو ستره محکمه‌ای که هرگاه مرتکب جرم کتمان از عضویت در حزب سیاسی شود، ضعیف به نظر می‌رسد و مرتکب آن بر اساس ماده‌ای مذکور، تحت تعقیب عدلي و قضایی قرار نخواهد گرفت.

از جانب دیگر هرگاه فرض را براین بگیریم که جزای تعیین شده ماده (۴۱۵) کد جزا، در مورد عضو ستره محکمه که مرتکب جرم کتمان عضویت در حزب سیاسی شود، قابل تطبیق و تنفیذ است. تعیین جزای نقدی، از یک صد هزار تا پنج صد هزار افغانی و عزل از وظیفه، عضو ستره محکمه از وظیفه وسمت قضایی، به نسبت ارتکاب جرم کتمان از عضویت حزب سیاسی، در زمان تصدی وظیفه ویا فعالیت به نفع یک حزب سیاسی در جریان اجرای وظیفه، با در نظر داشت موقف قضایی به نظر می‌رسد که دارای دو حالت یعنی، هم خیلی سبک و هم خیلی سنگین است. زیرا، جزای نقدی از یک صد هزار تا پنج صد هزار افغانی و عزل عضو ستره محکمه به نسبت نفس کتمان از عضویت در حزب سیاسی، به دلیل این که به تعیین رئیس جمهور و تأیید ولی‌سری جرگه برای مدت ده سال مقرر می‌شود و از جانب دیگر تعیین آن‌ها برای بار دوم جواز ندارد و تعیین آن یکبارگی است؟ خیلی سنگین به نظر می‌رسد. اما اگر عضو ستره محکمه مضاف بر نفس کتمان از عضویت در حزب سیاسی، در زمانی تصدی وظیفه به نفع حزب سیاسی فعالیت هم کند، در این صورت جزای تعیین شده نسبت به جرم ارتکابی سبک به نظر می‌رسد. بنابراین، به پنداشت نگارنده، تطبیق و تنفیذ مجازات تعیین شده‌ای مندرج ماده‌ای (۴۱۵) کد جزا، بالای عضو ستره محکمه مرتکب جرم کتمان از عضویت در حزب سیاسی نه تنها که ضعیف به نظر می‌رسد، بلکه، هرگاه بگوییم که فرضًا قابلیت

۱۲ - قانون اساسی، ماده‌ای ۶۴ جزء ۱

۱۱۷ - قانون اساسی، ماده‌ای ۲

تطبیق و تنفیذ ضعیف هم نیست، در این صورت می‌توان گفت که با جرم مذکور چندان متناسب به نظر نمی‌رسد.

ب) نحوه تعقیب عدلي و قضائي قاضي

با توجه به این‌که، قاضی از جمله‌ی اشخاص موظف خدمات عامه است، در رابطه به چگونگی محاکمه و مجازات آن، در قانون اساسی چنین حکم مقرر شده است: «هرگاه قاضی به ارتکاب جنایت، متهم شود، ستره محکمه مطابق به احکام قانون به حالت قاضی رسیدگی نموده، پس از استماع دفاع او، در صورتی که ستره محکمه اتهام را وارد بداند پیشنهاد عزلش را به رئیس‌جمهور تقدیم و با منظوری از طرف رئیس‌جمهور، قاضی متهم از وظیفه معزول و مطابق به احکام قانون مجازات می‌شود.» اشکالی که در این ماده‌ای قانون اساسی پیداست، این است که قانون‌گذار صرف از جرم جنایت نام برده است. این‌که قاضی مرتكب جرم قباحت و جرم جنحه شود، چگونه مجازات خواهد شد، قانون اساسی ساكت است. حال آن‌که، به نظر نگارنده، کتمان از عضویت در حزب سیاسی در زمان استغلال وظیفه و یا فعالیت در هنگام اجرای وظیفه به نفع حزب سیاسی، از جمله‌ی جرایم جنحه قلم داد می‌شود. این‌که قاضی، متهم به کتمان از عضویت در حزب سیاسی و یا متهم فعالیت به نفع یک حزب سیاسی در زمان تصدی وظیفه، با چه نوع سازکار قانونی محاکمه خواهد شد، نه قانون اساسی سخن گفته است، نه کد جزا و نه قانون تشکیل و صلاحیت قوه قضائیه.

گفتار سوم: نحوه تعقیب عدلی سارنوال

بر طبق قانون مؤظفین ادارات عدلی از عضویت در حزب سیاسی و فعالیت حزبی در هنگام تصدی وظیفه منع شده است. هرگاه مؤظفین این ادارات، از عضویت در

۱ - گُد جزا، ماده‌ای

۱۳۳ - قانون اساسی، ماده‌ای ۲

حزب سیاسی کتمان کنند و یا این که در زمانی اجرای وظیفه به نفع حزب سیاسی فعالت کنند، در این حالت، مرتکب جرم کتمان از عضویت در حزب سیاسی شناخته خواهد و بر طبق حکم گُد جزا مورد تعقیب عدلى و قضایی قرار خواهد گرفت و مجازات خواهد شد.^۱

هرگاه سارنوال از عضویت در حزب سیاسی کتمان کند و یا این که در هنگام تصدی وظیفه به نفع حزب سیاسی فعالیت کند، در این صورت، اگر سارنوال ملکی باشد از طریق سارنوالی ملکی و اگر نظامی باشد از طریق سارنوالی نظامی، مورد تعقیب عدلى قرار خواهد گرفت و هم به محاکم عادی محاکمه خواهد شد. چون محاکم اختصاصی عسکری نیز از جمله‌ی محاکم عادی است و هم تعقیب عدلى و مجازات جرم کتمان از عضویت در احزاب سیاسی^۲ بالای مرتکب آن قابلیت تطبیق و تنفیذ است. هرچند، مجازات مندرج ماده‌ای (۴۱۵) گُد جزا، پیرامون جرم کتمان از عضویت در حزب سیاسی، بالای سارنوال قابل تنفیذ است و در اعمال و تنفیذ آن هیچ تردید دیده نمی‌شود؛ زیرا حتی نحوه تعقیب عدلى و قضایی، لوی سارنوال و معاونین وی نیز در قانون اساسی کدام حکم مشخص پیش‌بینی نشده است تا مستند به آن سخن زده شود. اما مجازاتی که در نظر گرفته شده با جرم پیش‌بینی شده، با توجه به این که سارنوال بر طبق قانون حکم اساسی دو وظیفه مهم و اساسی را بر عهده دارند و آن وظیفه اساسی عبارت‌اند از: تحقیق جرایم و اقامه دعوا علیه متهم در پیشگاه محکمه.^۳

^۱- گُد جزا، ماده‌ای ۴۱۵

^۲- گُد جزا، ماده‌ای ۴۱۴

^۳- قانون اساسی، ماده‌ای ۱۳۴

گفتار چهارم: نحوه تعقیب عدلى صاحب منصبان نیروهای امنیتی و دفاعی کشور صاحب منصبان نیروهای امنیتی^۱ و دفاعی کشور، شامل قوای مسلح (اردوی ملی)، پولیس ملی، منسوین ریاست عمومی امنیت ملی و منسوین نظامی ادارات دارای تشکیلات نظامی اند که قانون اساسی و قانون امور ذاتی افسران، برید ملان و ساتمنان از داشتن عضویت در حزب سیاسی در زمانی تصدی وظیفه منع کرده است.^۲ هرگاه این اشخاص در زمانی تصدی وظیفه، از داشتن عضویت در حزب سیاسی کتمان کند و یا این که در هنگام تصدی وظیفه به نفع حزب سیاسی فعالت نماید، در این حالت، مرتکب جرم کتمان از عضویت در حزب سیاسی شناخته شده و مورد تعقیب عدلى و قضایی قرار خواهد گرفت و در محاکم اختصاصی جرایم عسکری مورد محاکمه قرار خواهد گرفت. نحوه تعقیب عدلى و قضایی، منسوین سکتور امنیتی و دفاعی کشور همانند عضو ستره محاکمه و قاضی روش استثنای و پیچیده و طولانی نیست، بلکه روش عادی و ساده است. چون، کشف آن از طریق مراجع کشفی و تحقیق آن از طریق مراجع تحقیقی و محاکمه آن در محاکم عادی «محاکم اختصاصی عسکری» به گونه دو مرحله مورد رسیدگی قرار خواهد گرفت. یعنی منسوین سکتور امنیتی و دفاعی کشور بر طبق احکام قوانین عادی تحت تعقیب عدلى قرار می گیرد.

مجازات مندرج ماده (۴۱۵) کُد جزا به نسبت ارتکاب جرم کتمان از عضویت در حزب سیاسی، منسوین نیروهای امنیتی و دفاعی کشور هم از لحاظ مجازات نقدی و هم از لحاظ عزل از وظیفه با نظرداشت اضرار اجتماعی ناشی از جرم کتمان عضویت در حزب سیاسی در زمان تصدی وظیفه و یا فعالیت در جریان انجام وظیفه به نفع حزب سیاسی، از رهگذر تناسب میان جرم و مجازت همخوانی چندان ندارد.

^۱- قانون اساسی، ماده‌ای ۱۳۵

^۲- قانون امور ذاتی افسران، برید ملان و ساتمنان مصوب سال ۱۳۹۶ ماده‌ای ۵

هرگاه منسوبيين سكتور امنيتی و دفاعي کشور ملي و فارغ از هرگونه گرایش سياسی باشد، هرچند حکومت‌ها هم تغيير کند و تغيير حکومت‌های از اصول اساسی نظام دموکراتی و مردم‌سالاری است؛ بازهم نظام سياسی فرونمی‌پاشد و تنها حکومت تغيير می‌کند. تغيير رژيم سياسی و يا حکومت به معنی سرنگونی و يا سقوط آن نیست. به اين دليل از نظر نگارنده، جرم ارتکابي بزرگ‌تر و جزاي تعیین‌شده، خيلي خفيف است.^۱ از جانب ديگر زمانی که جزا تعیین‌شده خفيف باشد و عملی ارتکابي شدید، بدون شک ضرر اجتماعی بيشتری را در قبال خواهد داشت. در رابطه به متناسب بودن جرم و جزای آن، در گذشته چنانی تصریح شده است: «مجازات بالای مرتكب با نظر داشت سایر شرایط و احوال مندرج در این قانون، متناسب با جرم ارتکابی تطبیق می‌گردد».^۲

گفتار پنجم: عناصر جرم کتمان از عضویت در حزب سیاسی

در علم حقوق عنصر از جمله اصطلاحاتی است که حقوقدانان آن را برای تبیین و معرفی ماهیت حقوقی و ابعاد گوناگون جرم به کار می‌برند و این عبارت از مجموع شرایط، اوصاف، خصوصیات و یا وضعیت و حالتی است که از نظر قانون‌گذار وجود همه آن‌ها برای تشکیل جرم لازم است. بعضی از این عناصر جنبه عام و کلی دارند؛ یعنی وجود آن‌ها به عنوان پایه‌های اصلی جرم میان همه جرایم مشترک است و از اجتماع آن‌ها در رفتارهای انسان جرم به وجود می‌آید که به عنوان «عناصر عمومی جرم» یاد می‌شود. اما بایست توجه داشت که بعضی از عوامل یا شرایط متسلکه جرم که موجب تشخیص و تمیز جرایم از یکدیگر می‌شود جنبه خصوصی دارد. یعنی ناظر به

^۱- محمد ظریف علم، ستانکری، حقوق جزای اختصاصی، همان، ص، ۲۰۵.

۴ - کد جزا، ماده‌ای ۷ فقره‌ای

شرایط خاصی است که وجود آنها جرم خاصی را توصیف و تبیین می‌کند. این قبیل عناصر را «عناصر اختصاصی جرم» می‌نامند.^۱

الف) عنصر قانوني

در مفهوم شناسی عنصر قانونی جرم در اصطلاح حقوقی چنین آمده است: «عنصر قانونی جرم، یعنی شناختن یک عمل معین به عنوان یکی از جرائم در قانون جزا»^۳ مفتن عنصر قانونی جرم را در کد جزا چنین تعریف کرده است: «عنصر قانونی جرم عبارت از تصریح عمل جرم و جزای معین آن در این قانون است.»^۴ با عنایت به اصل قاعده «قانونیت جرم و جزا» در حقوق جزا و مطابق با نص قانونی بایست عنصر قانونی جرم کتمان از عضویت در احزاب سیاسی که در ماده (۴۱۵) کُد جزا به طور صریح و روشن مورد اشاره قرارگرفته است، برآن منطبق نمود. در رابطه به قانونیت جرم چنین حکمی آمده است: «هیچ عملی جرم شمرده نمی‌شود مگر به حکم قانونی که قبل از ارتکاب آن نافذ گردیده باشد» در رابطه به قانونیت جزا چنین صراحة دارد: «هیچ شخص را نمی‌توان تعقیب، گرفتار و یا توقيف نمود مگر بر طبق احکام قانون. هیچ شخص را نمی‌توان مجازات نمود مگر به مطابق به حکم قانونی که قبل از ارتکاب مورد اتهام نافذ

بنابراین، عنصر قانونی جرم کتمان از عضویت در حزب سیاسی به عنوان عمل مجرمانه مستقلی که در ماده (۴۱۵) کُد جزا جرم انگاری شده این است که مقنن هم کتمان از عضویت در حزب سیاسی را که می‌توان از آن به ترک فعل تعییر کرد و هم

^۳. محمد صالح ولیدی، بایسته‌های حقوق جزای عمومی، صص ۲۱۸-۲۲۱

^۲ - محمد جعفر، جعفری لنگرودی ترمینولوژی حقوق همان، ص، ۴۷۶

۳۲ - گُد جزا، ماده‌ای

^۴ - قانون اساسی، ماده‌ای ۲۷ و گذ جزا، ماده‌ای ۷

فعالیت به نفع آن را که انجام فعل است جرم دانسته و در صورت ارتکاب بر مرتكب آن جزا تعیین کرده است. این، همان عنصر قانونی جرم است.

ب) عنصر مادي

در تعریف اصطلاحی عنصر مادی جرم آمده است: فعل (به معنی اعم از تصمیم و اقدام) و ترک شخص مجرم که موضوع کیفر در قانون جزا واقع شده باشد.^۱ اما تعریف عنصر مادی جرم درگذ جزا چنین آمده است: «عنصر مادی جرم عبارت است از ارتکاب عملی مخالف قانون یا امتناع از اجرای که قانون به آن حکم نموده است به نحوی که ارتکاب یا امتناع منجر به نتیجه جرمی گردیده و رابطه سببیت میان عمل و نتیجه موجود باشد».^۲ به نظر می‌رسد که عناصر مادی جرم کتمان از عضویت در حزب سیاسی هم در قالب فعل مجرمانه ظهور می‌کند و هم در قالب ترک فعل مجرمانه. فعل جرمی یا رفتار مجرمانه مثبت: عبارت از انجام دادن عملی است که قانون نه تنها آن را جرم دانسته است؛ بلکه در صورت ارتکاب برای مرتکب آن مجازات نیز در نظر گرفته است. ترک فعل مجرمانه یا رفتار مجرمانه‌ای منفی: عبارت است از خودداری مؤظف خدمات عامه از انجام مکلفیت قانونی که به اجرای آن مکلف و ملزم است و او از اجرای آن امتناع می‌ورزد که در قانون جرم شناخته شده است.

بنابراین، عنصر مادی این جرم ممکن است که ناشی از فعل مثبت (فعل ايجابي) باشد و يا هم امكان دارد که ناشی از ترك فعل (سلبي) تحقق يابد. كتمان به صورت عدم اطلاع از عضويت در حزب سياسى تحقق مي يابد. دليل كتمان هم پرواضح است هرگاه، مرتكب از عضويت خود در حزب سياسى كتمان نمي کرد از تصدي وظيفه مربوط محروم مي شد. رفتار مجرمانه ای منفي، در عنصر مادی اين جرم صرف نفس كتمان از

^۱- محمد جعفر، جعفری لنگرودی ترمینولوژی حقوق همان، ص، ۴۷۶

۳۳ - گُد جزا، ماده‌ای

عضویت در حزب سیاسی است که می‌توان به ترک فعل یا رفتار مجرمانه‌ای منفی تعبیر کرد؛ زیرا شرط احراز چنین وظایف عدم عضویت در حزب سیاسی است.^۱

ج) عنصر معنوی

مفنن عنصر معنوی جرم را چنین تعریف کرده است: «عنصری معنوی جرم عبارت است از قصد جرمی، علم و آگاهی به جرم و نتیجه آن یا خطای جرمی»^۲ از آنجاکه جرم کتمان از عضویت در حزب سیاسی در حین تصدی وظیفه، جرم عمدی است و خطا در آن راه ندارد. هرگاه، موظف خدمات عامه با اراده‌ای آزاد و قصد و همچنان آگاهانه، عضویت خود را در حزب سیاسی کتمان و یا به نفع آن فعالیت کند، مرتکب جرم کتمان از عضویت در حزب دانسته شده و مستوجب تعقیب عدلي و قضایی شناخته خواهد شد. پس، عنصر معنوی این جرم قصد جرمی، علم، و آگاهی از نتیجه آن است.

نتیجه‌گیری

مجازاتی را که در ماده (۴۱۵) گُد جزا برای جرم کتمان از عضویت در احزاب سیاسی تعیین شده است هرچند که یک ابتکار نو و جرم انگاری تازه در ترمینولوژی حقوق جزای افغانستان است؛ اما به نظر می‌رسد که قاعده‌ای اصلی حقوق جزا که همانا «متنااسب بودن جرم با جزا» است در تعیین اندازه مجازات این جرم به صورت دقیق و متخصصانه مدنظر گرفته نشده است؛ چرا که با توجه به اضرار اجتماعی ناشی از آن جرم با مجازات تعیین شده چندان همخوانی ندارد. زیرا با توجه به پیشینه تاریخی و حقوقی احزاب سیاسی در کشور و همچنان نقش احزاب سیاسی در ساختار نظام سیاسی و تغییر نظامها «سقوط و ظهور» نظامهای سیاسی گوناگون با گرایش‌های

^۱- گُد جزا، ماده‌ای ۴۱۵

^۲- گُد جزا، ماده‌ای ۳۸

مختلف در کشور و زیان‌های جبران‌ناپذیر واردۀ ناشی از تنش‌های سیاسی و نظامی میان احزاب و آرایش‌های جبهه‌گیری پیهم نه چندان دور بلکه در چهار دهه اخیر میان آن‌ها در این جغرافیا که هیچ قابل وصف نیست، جزای تعیین‌شده خیلی خفیف و ناچیز و عمل ارتکابی شدید و بزرگ و عدم تناسب میان جرم و مجازات، ارزیابی می‌شود.

از جانب دیگر بحسب معمول فرایند قانون‌گذاری، نحوه وضع قانون اعم از «مدنی، جزای و تجاری» و تولد و پیوند آن در پیکره نظام حقوقی بعد از مطالعه کارشناسانه و متخصصانه علمی و فنی وضع و تصویب و در جامعه پدیدار می‌شود.

این‌که، مقتنن نتوانسته و یا این‌که نخواسته، در هنگام وضع کد جزا، برای جرم کتمان از عضویت در حزب سیاسی جزای متناسب تعیین نماید؛ برای نگارنده پوشیده است. تنها همین مقدار می‌توان گفت که مقتنن خواسته است، با تعیین جزای نقدی غیر از حبس و عزل از وظیفه سبب اصلاح مرتكب جرم مذکور و جلوگیری از ارتکاب آن جرم شود.

هدف از پیش‌بینی جزا برای هر عمل مُنْعِى این است که مرتكب را هم از مجازات آن در هراس سازد و هم از ارتکاب آن عمل منعی، بازدارد. مزید برآن، ارتکاب جرم مذبور ناشی از انگیزه‌های سیاسی نشأت می‌کند و بیشتر سیاسیون در ارتکاب آن، دخالت دارند و احزاب سیاسی از قدرت و نفوذ بیشتری برخوردار و دارای سرمایه نیز می‌باشند. هرگاه عضو حزب سیاسی به نسبت کتمان از عضویت مرتكب جرم شناخته شود، به سهولت می‌توانند محکوم بهای آن را تأدیه کند. در این حالت هدف جزا که همانا اصلاح شخص مرتكب جرم و جلوگیری از ارتکاب جرم است به دست نخواهد آمد. از این‌رو، تعیین جزای نقدی و عزل از وظیفه هرچند نوعی مبارزه‌ای کارساز با این جرم تلقی هم شود، به نظر می‌رسد که باز هم سبب اصطلاح مرتكب آن نخواهد شد.

بدین‌جهت بهتر بود که مقتن جزای حبس نسبتاً سنگین‌تر و متناسب با اضرار واردۀ ناشی از جرم پیش‌بینی شده سنجش و بر مرتكب آن در نظر می‌گرفت.

منابع و مأخذ
الف) کتب

- ۱- قرآن کریم،
 - ۲- بنیاد آسیا، شرح کُد جزا کابل، چاپ اول، ۱۳۹۸
 - ۳- دانش، سرور، حقوق اساسی افغانستان، کابل، چاپ دوم، انتشارات مؤسسه تحصیلات عالی ابن سینا، ۱۳۹۱
 - ۴- زراعت، عباس، جرم سیاسی، تهران، چاپ اول، انتشارات ققنوس، ۱۳۷۷
 - ۵- ستانکزی، محمد طریف علم، حقوق جزای اختصاصی، جرایم فساد اداری، کابل، چاپ اول، انتشارات رسالت، ۱۳۸۷
 - ۶- عیید، حسن، فرهنگ فارسی عیید، تهران، انتشارات گلی، ۱۳۸۹
 - ۷- میرزای، علی محمد، اصول محاکمات مدنی افغانستان، کابل، چاپ اول، انتشارات دانشگاه ابن سینا، ۱۳۹۳
 - ۸- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، حاوی اصطلاحات: رشته های حقوق، علوم سیاسی و اقتصادی و تاریخ حقوق و رشته های مختلف فقه اسلامی، تهران، چاپ شانزدهم، گنج داش، ۱۳۸۵
 - ۹- مجله ای حقوقی دادگستری، سال هشتاد و یکم، شماره نود و هشتم، محسنی فرید و ابراهیم وند حسام، مسئولیت کیفری احزاب سیاسی در حقوق ایران، تهران، سال هشتاد و یکم، شماره نود و هشتم، ۱۳۹۶
 - ۱۰- ولیدی محمد صالح، بایسته های حقوق جزای عمومی، تهران، انتشارات خورشید، سال ۱۳۸۲
 - ۱۱- یوسفی ولی الله، احزاب سیاسی، تهران، انتشارات عطایی، ۱۳۵۱
ب) قوانین
 - ۱۲- وزارت عدله، قانون اساسی، مصوب سال ۱۳۸۲
 - ۱۳- وزارت عدله، قانون اجرآت جزایی، مصوب سال ۱۳۹۳
 - ۱۴- وزارت عدله، قانون خدمات ملکی، مصوب سال ۱۳۸۴
 - ۱۵- وزارت عدله، قانون تشکیل و صلاحیت قوهای قضاییه، مصوب سال ۱۳۹۲
 - ۱۶- وزارت عدله، قانون تشکیل و صلاحیت سارنوالی مصوب سال ۱۳۹۲
 - ۱۷- وزارت عدله، تعديل وایزد در برخی از مواد قانون تشکیل و صلاحیت سارنوالی، مصوب سال ۱۳۹۶
 - ۱۸- وزارت عدله، قانون طرز تحصیل حقوق، مصوب سال ۱۳۹۷
 - ۱۹- وزارت عدله، تعديل وایزد در برخی از مواد قانون قضایی دولت، مصوب سال ۱۳۹۷.
 - ۲۰- وزارت عدله، قانون کمیسیون مستقل نظارت بر تطبیق قانون اساسی، مصوب سال ۱۳۸۸.
 - ۲۱- وزارت عدله، قانون تشکیل وظایف و صلاحیت های کمیسیون مستقل حقوق بشر، مصوب سال ۱۳۸۴
 - ۲۲- وزارت عدله، قانون اداره های عالی بررسی، مصوب سال ۱۳۹۲
 - ۲۳- وزارت عدله، قانون امور ذاتی افسران، برید ملان و ساتمندان، مصوب سال ۱۳۹۶
 - ۲۴- وزارت عدله، قانون احزاب سیاسی، مصوب سال ۱۳۸۸
 - ۲۵- وزارت عدله، کُد جزا، مصوب سال ۱۳۹۶
- وزارت عدله، قانون تشکیل و صلاحیت محاکم خاص، مصوب سال ۱۳۹۳

آثار فوت متهم در فقه و حقوق

جزای افغانستان (۱)

مخترار صفری

چکیده

در جریان دعاوی جزایی ممکن است شخصی که به عنوان متهم و یا مجرم تلقی می‌گردد فوت نماید، در این صورت متوفی، از لحاظ جنبه عمومی جرم قابل تعقیب نبوده و وارث وی نیز مورد تعقیب قرار نمی‌گیرند تا اصل شخصی بودن مجازات به منصه ظهور برسد. اصل شخصی بودن مجازات ایجاب می‌کند که جزا در مورد شخص مجرم، شرکا و معاونین او اجرا شود و اشخاص دیگر به دلیل عدم تسری جرم به آن‌ها از مجازات مصیون باشند.

مجازاتی که ناظر به جسم محکوم‌علیه است، مجازات‌های سالب حیاط "اعدام، قصاص نفس، رجم و صلب" با فوت محکوم‌علیه اجرای آن ناممکن و موقوف می‌گردد. اما دیه با احتساب دیه به عنوان دین، و بر حسب نظر مشهور فقه‌ها، دیه مقرر شرعی، دین و حق مالی محسوب می‌گردد. و دین بعد از مرگ متوفی، به امور او تعلق می‌گیرد و از ما ترک متوفی استیفا می‌شود.

دعاوی جزایی وقتی نزد سارنوالی، یا محکمه مطرح می‌شود، شخص مجرم، تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرد. در جریان دعاوی جزایی مجرم ممکن است فوت

نماید که این فوت متهم ممکن در مرحله تحقیق مقدماتی باشد، یا در حین دعوای جزایی در سارنوالی، یا در محکمه، یا مراحل بعد از محکمه صورت گیرد. حال فوت متهم سبب سقوط دعوای جزایی می‌شود، یا خیر؟ تحقیق هذا به این مهم پرداخته، و تأثیر فوت متهم را از منظر فقه اسلامی و حقوق جزای افغانستان، بررسی می‌شود. به موجب اصل شخصی بودن مسئولیت جزایی و به تبع آن اصل شخصی بودن مجازات، جزایی فقط بر مرتکب جرم تحمیل می‌شود و سایر افراد از مجازات مصیون هستند.

کلیدواژه‌ها : آثار، فوت، متهم، فقه، حقوق جزای افغانستان

الف

مقدمه

واضح و روشن است که وضع قوانین و مقررات در جامعه بشری به منظور تنظیم روابط افراد با یکدیگر و برقراری عدالت اجتماعی است. این قواعد و مقررات وضع شده هر کدام برای ساحة از روابط اجتماعی مدنظر گرفته شده که با وجود اختلاف موضوعی، همه در جهت حفظ نظم اجتماعی و جلوگیری از رفتارهای خلاف هنجار و ارزش‌های قانونی در جامعه اند. اصل در همه قواعد وضع شده حول این محور می‌چرخد که هنجارشکن و متخلف باید سزا بینند و با بت عمل مرتکبه‌اش مورد تعقیب، تحقیق و در نهایت تنبیه گردد. این امر باعث اصلاح‌وی و همچنان سبب ارعاب دیگران و جلوگیری از شیوع جرم می‌گردد. تشغی خاطر زیان دیده، معجنی علیه و بازماندگان او هم تنها با اجرای مجازات محقق می‌شود. در بعضی از حالات این اجرای حکم با مشکل مواجه است، یا هدف اصلی وضع قوانین در تضاد است. به دلیل بروز همین موضع باوجود ارتکاب عمل مجرمانه، مجرم در موارد خاص قانونی تعقیب نمی‌شود، یا کیفر مقرر در حکم را تحمل نمی‌کند، و یا به ناچار جزای پیش‌بینی شده که ممکن است، بدنبی باشد به مجازات‌های مالی تبدیل شود و حکم صادرشده با مانع مواجه می‌شود.

در حقوق جزای جدید، اصل شخصی بودن جرایم و مجازات به عنوان اصلی مسلم پذیرفته شده است و برخلاف حقوق جزایی قدیم که دامنه اجرای مجازات، تنها محدود به مجرم نبوده و اقارب او را نیز در بر می گرفت؛ تنها مجرم را شایسته مجازات می داند. اصل شخصی بودن مجازات ایجاب می کند که کیفر فقط در مورد شخص مجرم، شرکاء و معاونین او اجرا شود و اشخاص دیگر به دلیل عدم تسری جرم به ایشان از مجازات مصون هستند. چنان که محکوم حین اجرای مجازات فوت کند، جزا خود به خود ساقط می شود. لازمه اصل شخصی بودن مسئولیت کیفری این است که با قطع حیات مجرم، اجرای هر نوع مجازات علیه او قطع شود. دلیل این امر آن است، که با فوت متهم اساساً موضع مجازات از بین می روید و اراده مطلقی وجود ندارد تا مورد خطاب قرار گیرد و به تبع آن نفسی برای اصلاح موجود نیست، تا با کیفر امید به بازگشت او وجود داشته باشد. بنابراین، هر عملی صورت پذیرد به علت عدم حضور مرتكب نفعی ندارد.

فوت متهم یکی از علل سقوط مجازات در دعواهای عمومی است. اصل شخصی بودن مجازات یکی از علل اصلی است، که اقتضا می‌کند، با فوت متهم دعوی ساقط شود. بحث ما در خصوص فوت متهم است؛ اگر متهم فوت کند دعوا از دایره اجرآت خارج شده و سقوط می‌کند، طبعاً جایی که دعواهای در کار نباشد به طور قطع و یقین جزا و مجازاتی هم نباید وجود داشته باشد. پس با فوت متهم هم دعوا و مجازات آن باید سقوط کند.

کسی که مرتکب جرم می‌شود، وقتی از جانب پولیس گرفتار می‌شود، مظنون نامیده می‌شود؛ اما زمانی که از جانب سارنوالی اتهام نامه علیه او صادر می‌شود، به او متهم گفته می‌شود و تحت پیگرد سارنوالی قرار می‌گیرد. اگر شخصی که متهم به جرمی شده فوت نماید، در مراحل مختلف دعواهای جزایی، چه تأثیری بر دعواهای جزایی و چه آثاری بر مجازات‌های پیش‌بینی شده بر جرم مرتکبه دارد؟ پرسشی است که در این مقاله بیان خواهد شد. در نهایت این مقاله دارای دو مبحث و چند گفتارهای است که هر کدام به طور مفصل مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

بحث اول: مفاهیم و کلیات

در این بحث مفاهیم مهم، اصلی و کاربردی، مانند: مفهوم مرگ متهم، از نظر لغت و هم از نظر اصطلاحی از دیدگاه فقهی، حقوقی مورد بحث و مدافعت قرار می‌گیرد.

گفتار اول: مرگ در لغت و اصطلاح

در این گفتار مفهوم مرگ از نظر لغت و اصطلاح، و همچنین مرگ از منظر طب، مورد بحث قرار می‌گیرد.

بند اول: تعریف مرگ

لحظه‌ای که مرگ محقق می‌شود، ازلحاظ قانونی کاملاً مهم است، علم پزشکی مرگ را یک امر آنی، که در یک مرحله آثار حیات هم‌زمان از دست رود قلم داد نمی‌کند، بلکه آن را جریانی مستمر می‌داند، زیرا قسمت‌های مختلف بدن در لحظات مختلف می‌میرند.^۱

۱- مرگ در لغت: در گذشتن، نیست شدن، مردن و به معنای در گذاشتن، از دست رفتن وقت کار آمده است.^۲ در لسان العرب، در ذیل واژه موت چنین آمده است: موت: ترجمه: مرگ آفریده‌ای از آفریده‌های خداوند باری تعالی است، و مرگ برخلاف زندگی است.

۲- اصطلاحات حقوقی مرگ: به معنی فوت، وفات، اجل، قتل و خونریزی است، وقتی آثار حیات از کسی محو شده باشد، وقتی یکی از موارد قانونی فوت تحقق پذیرد، هر حالتی که شامل قانون تحقق زوال زندگی و حیات گردد.^۳

^۱- حبیبی، حسین، مرگ مغزی و پیوند اعضاء از دیدگاه فقه و حقوق، تهران: نشر اسلامی حوزه علمیه قم، سال ۱۳۸۰، ص ۴۵

^۲- علی اکبر، دهخدا، لغت‌نامه، دهخدا، ج ۴۲، انتشارات: دانشگاه تهران، ص ۲۱۱

^۳- جواد، بنی یعقوب، فرهنگ واژگان و اصطلاحات حقوقی اداری (انگلیسی به فارسی)، تهران: نشر: جنگل ص ۲۰۸

بند دوم: معنای لغوی متهم و شرایط آن

۱- متهم در لغت: بدنام شده، و تهمت‌زده شده، کسی که مورد تهمت قرار گرفته باشد، به بدی شناخته شده. هم‌چنان، متهم بر وزن محترم از ماده «وهم» است. طریحی در تعریف وهم می‌گوید: «وهم عبارت است از سهو و آنچه که در خاطر و خیال واقع

^۱- كُلْ نَفْسٌ ذَاقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تَوْفُونَ أُجُورُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. سوره آل عمران آيه ۱۸۵

^۲- قضایی، صمد، ترماتو لوڑی پزشکی قانونی، نشر: میزان، ص ۱۸

^۳- علی پادشاه، صالح، فرهنگ نامه صالح، سال: ۱۳۷۳، ص ۲۰۱

درجای دیگر از قرآن کریم آمده است. ترجمه: هرکس مرگ را می‌چشد و شما پاداش خود را کامل در روز قیامت خواهید گرفت.^۱

مرگ از نظر زیست‌شناسی، پایان زندگی موجودات زنده است، در معانی دیگر به قطع و نابودی کامل یک‌روند یا یک پدیده دلالت می‌کند. به عبارت دیگر، حیات با روح در ارتباط است، مرگ نیز با آن پیوند همیشگی دارد، اگر حیات بشر عبارت از تعلق روح به بدن است، مرگ نیز از میان رفتن این تعلق است، از میان رفتی، پایانی، دائمی و غیرموقت.

۳- مرگ در اصطلاح طب عدلی (پزشکان قانونی) به از بین رفتن قطعی و برگشت‌ناپذیر اعمال قلبی، عروقی، تنفسی، حسی و حرکتی گفته می‌شود، که چه فقدان قطعی آن‌هاست، که به مرگ حتمی سلول‌های مغزی که قاطع‌ترین علامت مرگ است صحه می‌گذارد.^۲ به نظر می‌رسد این تعریف به عنوان تعریفی جامع و کامل برای مرگ قابل قبول و استفاده باشد. در این تعریف باید به دو مفهوم توجه داشت، یکی غیرقابل برگشت بودن اعمال حیاتی، دیگری منجر شدن این تغییرات به مرگ سلول‌های مغزی و در تعریفی دیگر مرگ گستته شدن رشته زندگی و جریان خون و کارهای حیاتی است، از قبیل قطع تنفس و ضربان، نزدن نبض دانسته شده و انواع آن را شامل می‌شود.^۳

بند سوم: معنای لغوی متهم و شرایط آن

۱- متهم در لغت: بدنام شده، و تهمت‌زده شده، کسی که مورد تهمت قرار گرفته باشد، به بدی شناخته شده. هم‌چنان، متهم بر وزن محترم از ماده «وهم» است. طریحی در تعریف وهم می‌گوید: «وهم عبارت است از سهو و آنچه که در خاطر و خیال واقع

^۱- كُلْ نَفْسٌ ذَاقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تَوْفُونَ أُجُورُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. سوره آل عمران آيه ۱۸۵

^۲- قضایی، صمد، ترماتو لوڑی پزشکی قانونی، نشر: میزان، ص ۱۸

^۳- علی پادشاه، صالح، فرهنگ نامه صالح، سال: ۱۳۷۳، ص ۲۰۱

می شود.» در تعریف دیگر وهم آمده است: «تصور و تخیل چیزی در ذهن خواه آن چیز در عالم خارج وجود داشته باشد و خواه نداشته باشد.» متهم در زبان فارسی به معنای «به بدی شناخته شده و مورد تهمت قرار گرفته شده» آمده است.

-۲- شرایط متهم از منظر قانون اجراءات جزایی افغانستان: متهم، شخصی است که بنابر ارزیابی دلایل اثباتی جمع آوری شده هنگام تحقیق، به حیث مرتكب جرم تشخیص و اتهام بر وی وارد گردیده باشد.^۱ بر اساس توضیح فوق از نظر قانون اجراءات جزایی، متهم شخصی است که دارای شرایطی باشد که ذیلاً بیان می گردد. زیرا قبول مسئولیت و تحمل مجازات بالای شخصی صورت گرفته می تواند که مسئولیت داشته باشد، مجازات را احساس کند و اصلاح پذیر باشد. بنابراین، متهم کسی است، که اتهام نامه عليه او صادر شده باشد، و به سارنوال تحقیق مربوط می شود.

-۳- متهم باید انسان باشد، انسانی که دارای شعور و اراده است، زیرا قبول مسئولیت و تحمل مجازات بالای شخصی صورت گرفته می تواند که مسئولیت داشته باشد، مجازات را احساس کند و اصلاح پذیر باشد.

-۴- متهم شخص حقیقی باشد؛ زیرا مجازات های بدنی و جسمی بالای شخصیت حکمی تطبیق شده نمی تواند، با وجود آنکه شخص حکمی نیز اراده دارد و اراده وی از طریق ممثیین و نمایندگان آنها تمثیل می شود، و هرگاه این ممثیین، یا نمایندگان شخصیت های حکمی مرتكب جرمی شوند، آنها مانند اشخاص حقیقی مورد مجازات قرارداده می شوند. علاوه بر آن خود شخصیت حکمی نیز به برخی مجازات مانند جزای نقدي، مصادره و تدابیر امنیتی محکوم شده می تواند.

-۵- متهم کسی که در ارتکاب عمل جرمی مباشر باشد، یا فاعل، شریک، یا معاون دخالت داشته باشد، طوری که فاعل، یا شریک مستقیماً در ارتکاب جرم شرکت داشته

^۱- قانون اجراءات اجرایی افغانستان، سال: ۱۳۹۳، نشرات: ریاست نشرات وزارت عدله، بند ۱۳ ماده ۴

بند سوم: متهم در نظام حقوقی و فقهی

در حقوق از متهم به عنوان مدعی علیه در برابر مدعی تعبیر می شود، البته با این تفاوت که در حقوق عرفی، عنوان متهم تنها مشمول دعاوی کیفری شده، در دعاوی مدنی، علیه متهم به عنوان اقامه دعوا خوانده می شود؛ ولی عنوان مدعی علیه در حقوق اسلامی عام بوده و شامل هردو دعاوی مدنی و کیفری می شود، تعریف و تشخیص مدعی علیه، ضمن تعریفی که فقها از مدعی ارائه کرده‌اند، به دست می آید.

مشهور فقها در تشخیص مدعی از مدعی علیه معیارهایی را ارائه نموده‌اند، ترجمه: مدعی کسی است، اگر دعوی و خصوصیت را ترک کند، به حال خود واگذار می شود، یا مدعی کسی است، گفتار او مخالف اصل باشد، یا مدعی کسی است، خلاف ظاهر را ادعا دارد.^۱ طبق این تعریف که از مدعی شده مدعی علیه کسی است، که در برابر این مفاهیم قرار دارد، یعنی کسی که ادعای او موافق با اصل و ظاهر بوده و اگر دعوا و منازعه را ترک کند، دعوا پایان نمی یابد، اما مدعی کسی است، که گفتار او مخالف اصل و ظاهر است، د رنتیجه این که او خلاف ظاهر را ادعا دارد.

^۱- زراعت، عباس، آئین دادرسی کیفری، ج. اول، چاپ اول، تهران، نشر، میزان، سال ۱۳۹۳، ۱۲۹

^۲- الْمُدَعِيُّ هُوَ الَّذِي يُتَرَكُ لَوْ تَرَكَ الْحُصُومَهُ أَوْ هُوَ الَّذِي يُخَالِفُ قَوْلَهُ الْأَصْلَ أَوْ هُوَ الَّذِي يُدْعِي خِلَافَ الظَّاهِرِ.

گفتار دوم: محکوم علیه

شخصی است که محکمهٔ ذیصلاح مطابق احکام قانون به ملزم بودن وی حکم نموده باشد.

بند اول: فرق بین متهم و محکوم علیه

در قوانین افغانستان در مورد تفاوت بین اصطلاح متهم و محکوم علیه چیزی ذکر نشده است ولی در قانون اجراءات جزایی موقت ۱۳۸۲ که ملغی شده چنین آمده: «شخص تازمانی متهم باقی می‌ماند که محکمه به برائت وی حکم ننموده باشد. به اساس فیصلهٔ نهائی محکوم علیه قرار نگرفته باشد».^۴

تفاوت بین این دو مسئلهٔ مهم است؛ چرا که بسیاری افراد ممکن است به یک جرم کیفری متهم شوند، اما هیچ‌گاه گناه‌کار شناخته نشوند. یک فرد ممکن است با استثناد به شواهد و مدارک اندک، به جرمی متهم شود، اما برای اثبات جرم، دلایل بسیار محکم‌تری نیاز است، چراکه سارنوال باید بتواند اتهام مربوطه را بدون هیچ‌گونه شبهه‌ای ثابت کند. وجود دلایل و شواهد کافی به این معنی است که قاضی یا هیأت منصفه باید در حد معقول از انجام جرم اطمینان پیدا کنند، به عبارت دیگر، قاضی یا هیأت قضایی، باید تقریباً صدفی صد، مطمئن باشند که فرد متهم مرتکب جرم شده است.

گفتار سوم: انواع دعاوی

در این گفتار انواع دعاوی بررسی می‌شود، دعاوی بر اساس صاحب حق یا دارندهٔ حق، دعاوی بر اساس موضوع آن، که دعوا، یا جزایی است، یا مدنی، دعاوی بر اساس ضرر و زیان که این موارد به‌طور دقیق بررسی می‌شود.

۴- مأخذ پیشین، بند ۲۳ ماده

بند اول: انواع دعاوی بر اساس صاحب حق

دعاوی که اقامه می‌شود از خود انواع و اقسامی دارد که این دعاوی گاهی جنبه‌ی عمومی دارد و به آن حق‌الله می‌گویند. در این‌گونه دعاوی، مدعی یا شاکی عمومی سارنوالی است که در ادبیات حقوقی از آن به‌نام مدعی‌العموم یاد می‌شود. گاهی دعاوی جنبه خصوصی دارد که از آن به‌نام حق‌العبد یاد می‌شود، اقامه چنین دعاوی نیاز به شاکی خصوصی دارد که ذیلاً به آن‌ها پرداخته می‌شود.

بند دوم: دعوای حق‌الله

دعاوی حق‌الله (عمومی) عبارت از دعوای است که سارنوال به نیابت اجتماع دعوای می‌نماید که بیشتر در موضوعات جزایی صورت می‌گیرد، مانند سرقت، رشوت، قتل، اختلاس و غیره^۱.

بند سوم: دعوای حق‌العبد

دعاوی حق‌العبد (خصوصی) عبارت از دعوای است که برخلاف دعوای حق‌الله و بیشتر در آن حق فردی نهفته است که توسط اصول محاکمات مدنی تنظیم می‌شود.

بند چهارم: دعوای مشترک

طوری که از نام آن پیداست در آن دعوای حق‌الله و حق‌العبد به‌طور مشترک موجود است و تفکیک آن قرار ذیل است.

۱- دعوای مشترکی که حق‌الله بالای حق‌العبد غالب باشد، مانند سرقت که در نوع جرم مرتكب جرم همه به اجتماع و هم به فرد ضرر رسانده است، که هم علاقه عامه، هم علاقه خصوصی در آن جلب است.

^۱- ابوجعفر، محمد بن حسن، طوسی، المبسوط فی فقہ الامامیه، ج. ۳، چاپ، سوم، تهران، الالتحارات، المکتبه المرتضویه الاحیاء، الائمه الجعفریه، سال ۱۳۴۸۷ هـ: ص ۲۱۶

۲- دعوای مشترکی که حق العبد بالای حق الله غالب است، مثلاً قتل که در هر دو دعوی در قبال آن متصور است، ضرر فردی؛ زیرا حیات انسان که موهبت الهی است و دعوی فردی در قبال آن جلب است و اذهان عامه نیز در قبال آن وجود دارد.

گفتار چهارم: انواع دعوای بر اساس موضوع

دعوای ازنظر موضوع به دعوای جزایی و حقوقی قابل تقسیم است. در دعوای جزایی مدعی، یا اقامه کننده دعوا سارنوال است و دعوای حقوقی عبارت از نقض حقوق افراد است. شاکی در این مرحله افراد خصوصی اند.

علل

آثار فوت متمدن و حقوق...

۱۵۳

بند اول: دعوای جزایی

در قانون اجرآت جزایی چنین آمده است. «دعوای جزایی مطالبه مجازات است، از طرف سارنوال مطابق احکام این قانون به پیشگاه محکمه»^۱. یا دعوی ناشی از اعمال جرمی است که به نیابت از اجتماع توسط سارنوال اقامه شده که قواعد شکلی آن توسط قانون اجرآت جزایی تنظیم می‌گردد. این دعوا به نسبت اهمیت‌اش به مراحل ذیل تقسیم می‌شود.

بند دوم: مراحل دعوای جزایی

مراحل قبل از اقامه دعوای جزایی که عبارت از مراحل کشف و تحقیق جرم است. مراحل بعد از اقامه دعوای جزایی، که به مراحل محاکماتی تفیذ حکم، اشکال در تفیذ، تجدیدنظر... رهائی مشروط و غیره تقسیم می‌شود.

۱- دعوای حقوقی، عبارت از دعوی است که ناشی از نقض حقوق افراد در ساحه خصوصی است که به دو نوع مدنی و تجاری تقسیم می‌شود. در دسته تجارت، یا اموال موضوعات از قبیل مالکیت و حقوق افراد بر اموال شان، قرارداد خرید و فروش،

^۱- مأخذ پیشین، بند ۳ ماده ۴

بند اول: حدود

جرائم حدود، (جريمه زنا، جريمه قذف، جريمه مى گساری، جريمه سرقت، جريمه راهزنی، جريمه بغاوت، جريمه ارتداد) حدود مجازاتی است که از جانب خداوند تعیین شده و حق الله است.

بند دوم: قصاص و دیات

جرائم قصاص و دیات، (جريمه قتل عمدى، جريمه قتل شبه عمدى، جريمه قتل خطأ، جنایت عمدى بر مادون نفس (اعضای انسان)، جنایت خطا بر مادون نفس «اعضای انسان» قصاص و دیات حدود نامیده نمی شوند، برای آن که قصاص و دیات هر چند از طرف خداوند مقدر هستند، ولی حق الله نه؛ بلکه حق العبد می باشند.^۱

^۱- نجم الدین، جعفر بن حسن، حلی محقق، شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج. ۴، چاپ دوم، قم، مؤسسه اسماعیلیان، سال ۱۴۰۸ هـ. ق ص ۱۸۷

بند سوم: جرایم تعزیری

۱- تعزیر بر معاصی، که بر آن حد و یا کفارت مقرر و معین نشده باشد. ۲- تعزیر بر مصلحت عامه، ولی کفارت مقرر است. ۳- تعزیر بر مخالفت‌ها، معاصی که در آن نه حد و نه کفارت است.

بحث دوم: تاثیر فوت متهم بر توافق دادرسی و سقوط مجازات مالی

دعوای جزایی مطالبه مجازاتی است که از طرف سارنوال مطابق احکام قانون به پیشگاه محکمه اقامه می‌شود. اقامه کننده دعوا در دعوای جزایی مدعی العموم و سارنوال است. در این بحث، علل سقوط دعوای جزایی از منظر کد جزایی افغانستان بررسی می‌گردد که چه عوامل باعث سقوط دعوای جزایی می‌گردد. اثر فوت متهم در مراحل مختلف دعوای جزایی، از مرحله کشف، تعقیب، تحقیق، و مرحله صدور حکم بررسی صورت می‌گیرد.

گفتار اول: عوامل سقوط دعوای جزایی

جزایی که برای مجرم در نظر گرفته شده گاهی برادر علل و عوامل ساقط می‌گردد، و قابل اجرا نیست، قانون‌گذار افغانستان هم از این مهم غافل نبوده به این مهم توجه کرده است. به علل سقوط دعوای جزایی از منظر قانون افغانستان پرداخته می‌شود. در قانون اجرآت جزایی افغانستان، قانون‌گذار عوامل سقوط، یا متوقف کننده دعوای جزایی را چنین بیان کرده است. دعوای جزایی و مجازات در حالات آتی ساقط، یا متوقف می‌گردد:

۱- مرور زمان، ۲- وفات متهم، ۳- عفو عمومی، ۴- الغای حکم قانونی که عمل مرتکبه را جرم شمرده است، ۵- در صورت انصراف مجذی علیه از شکایت در مورد جرایم مندرج ماده شصت و سوم قانون اجرآت جزایی، ۶- حالتی که شخص قبلًا به اتهام عین جرم مورد محاکمه قرارگرفته و حکم قطعی در مورد صادرشده باشد.

مرور زمان بنابر علل و اسباب خارج از اراده مقامات مربوط متوقف می‌گردد.

آغاز مجدد مرور زمان موقوف به پایان زمان توقف است. در اینجا فقط به برخی از آن‌ها اشاره می‌گردد. اصل شخصی بودن مجازات یکی از اصول اساسی حقوق کیفری نوین است و امروزه برخلاف دوران‌های گذشته، مجازات به بستگان و نزدیکان مجرم تسری نمی‌یابد؛ بلکه تنها خود اوست که مجازات می‌شود و در صورت فوت وی دعوای عمومی نیز که هدف آن اعمال مجازات، یا اقدامات تأمینی و تربیتی نسبت به مرتکب است، ساقط می‌گردد، قانون‌گذار افغانستان چنین بیان می‌دارد: (اجرآت تعقیب عدلی در هر مرحله‌ای که باشد، با وفات متهم متوقف می‌گردد).

با فوت متهم امر تعقیب، محاکمه و اجرای مجازات متوقف می‌گردد، زیرا بر اصل شخصی بودن مجازات، فقط شخص مرتکب مسئول عمل غیرقانونی خود است؛ نه ورثه و اطرافیان او؛ مگر در مورد دیه که یکی از انواع مجازات محسوب می‌شود، و باید از اموال متوفی قبل از تقسیم ترکه پرداخت شود. برای مثال شخص الف مرتکب قتل غیرعمدی ناشی از حادثه رانندگی شود و خودش در حین محاکمه فوت کند ورثه او از حیث جنبه عمومی جرم، یعنی حبس، یا جزای نقدی مسئولیتی ندارد، اما در مورد پرداخت دیه و خسارت به ورثه مقتول مسئولیت دارند، و اگر ورثه الف (راننده مقصراً) اموال بهجامانده (ترکه) از او را پیذیرند، مسئول پرداخت دیه به خانواده مقتول هستند. شخصی که به اثر ارتکاب جرم متضرر گردیده، می‌تواند دعوای جبران خسارة خود را در محکمة مدنی تعقیب نماید.

توقف اجرآت تعقیب عدلى مانع صدور حکم به مصادره اشیاء مستعمله در جرم یا حاصله از آن و مصادره اشیائی که تولید، استعمال، نگهداری، فروش و عرضه آن به ذات خود جرم شمرده شود، نمی‌گردد.^۱

گفتار دوم: تاثیر فوت متهم در ماهیت دعوا

فوت به معنای درگذشتن، نیست گردیدن و مردن است، بدیهی است که با فوت محکوم عليه، حق مجازات از بین می‌رود، چرا که عملاً امکان اجرای مجازات بروی محتمل نیست و بقیه مجازات اگر به اجرا درآمده باشد، اجرا می‌ماند فوت از آن جهت جزء موارد سقوط دعوای عمومی می‌گردد که با توجه به اصل شخصی بودن مجازات اعمال کیفر بر بازماندگان متوفی جایز نیست. فوت محکوم عليه باعث سقوط مجازات‌های مقرر در قانون به استثنای دیات است؛ زیرا دیه به اجماع فقهاء دین است، و با مرگ وی ساقط نمی‌شود و از اموال متوفی استیفا خواهد شد. در قتل عمد اگر مالی از متوفی به دست نیاید، ولی دم مقتول می‌تواند دیه را از عاقله، و با نبودن عاقله، یا عدم دسترسی به آنها و یا عدم تمیکن آنها، دیه از بیت‌المال پرداخت می‌گردد.

در غیر قتل دیه بر بیت‌المال خواهد بود، درصورتی که خواسته دعوا امری بود که اساساً رسیدگی به آن مستلزم حیات خواهان، یا خوانده باشد در این صورت با فوت صدور قرار توقيف دادرسی معنا نخواهد داشت، به عنوان مثال خواسته دعوا صدور حکم موقوفی است، اما در جریان دادرسی مشخص می‌شود، که غایب به موت حقیقی از دنیا رفته است، یا در مواردی که خواسته دعوا تمکین یا طلاق باشد، بروز فوت در ماهیت امر مؤثر خواهد بود، چون قرار توقيف دادرسی به منظور تهیه مقدمات تداوم دادرسی، با حضور جانشینان متوفی است و در این موارد با فوت، ادامه دادرسی متنفی می‌شود، به جای صدور قرار توقيف، برای دادرسی باید تصمیم نهایی گرفته شود.

^۱- قانون اجرآت جزایی، ماده ۷۷

گفتار سوم: تأثیر فوت متهم در دعوای عمومی

پس از به جریان افتادن دعوای عمومی در سارنوالی، تعقیب کیفری تا تکمیل تحقیقات ادامه خواهد یافت تا زمینه اظهارنظر در مورد کافی بودن دلایل اتهام و لزوم ارسال قضیه به محکمه جهت محاکمه و صدور حکم یا ناکافی بودن دلایل توجه اتهام به متهم فراهم گردد. در این حال، در صورت نخست قرار منع تعقیب متهم صادر می‌شود. با وجود این در موارد معینی دعوای عمومی قبل از به پایان رسیدن تحقیقات مقدماتی، به دلایلی ساقط می‌شود و مرجع تحقیق نمی‌تواند با ادامه دادن تحقیقات خود، از نظر ماهوی نسبت به وقوع، یا عدم وقوع جرم اظهار عقیده نماید. در این صورت به دلایلی که بیشتر جنبه شکلی دارند، سارنوال اظهارنظر در ماهیت امر اعتبار دلایل اتهام به متهم قرار موقوفی تعقیب را به لحاظ ساقط شدن دعوای عمومی صادر و به طرفین ابلاغ می‌کند.

بند اول: موارد سقوط دعوای عمومی: (تعقیب امر جزایی و اجرای مجازاتی که طبق قانون شروع شده باشد موقوف نمی‌شود؛ مگر در موارد زیر: ۱- فوت متهم، یا محکوم علیه در مجازات‌های شخصی، ۲- گذشت شاکی، یا مدعی خصوصی در جرایم

^۱- کاتوزیان، ناصر، مسؤولیت مدنی، ج. ۱، چالپ اول، تهران، انتشارات دانشگاه، سال ۱۳۹۵، ص ۵۵

قابل گذشت، ۳- مشمولان عفو، ۴- نسخ مجازات قانونی، ۵- اعتبار امر مختومه، ۶- مرور زمان در مجازات‌های بازدارنده.

نظر به این که مجازات و اقدامات تأمینی و تربیتی جنبه شخصی دارد و فقط بر شخص مجرم تحمیل می‌گردد، با فوت متهم در هریک از مراحل دادرسی و یا پس از صدور حکم مجازات تعقیب، یا اجرای مجازات موقوف می‌گردد. نکته قابل ذکر این که «سقوط دعوای عمومی موجب سقوط دعوای خصوصی نیست». و به همین دلیل، از لحاظ ماهوی، با صدور قرار موقوفی تعقیب، حق مدعی خصوصی به مطالبه دیده و

ضرر و زیان ساقط نمی‌شود. عوامل سقوط دعوای عمومی عبارت است از فوت متهم، یا محکم عليه، گذشت شاکی یا مدعی خصوصی، عفو، نسخ مجازات قانونی، اعتبار امر مختومه و مرور زمان در مجازات‌های بازدارنده، با دقت در این موارد می‌توان دریافت که برخی از آن‌ها بیشتر جنبه شخصی دارند و به دلایلی مربوط به شخص مرتکب، یا مجنی عليه سبب سقوط دعوای عمومی می‌گردند. برخی دیگر بیشتر جنبه عینی دارند و به عمل مرتکب، یا سابقه رسیدگی قضایی به آن مربوط می‌شوند. بعضی افراد بنابر جهاتی بلافضلله تعقیب نمی‌شوند، ولی به‌هرحال دعوای عمومی در انتظار آن‌ها است. مثل نمایندگان سیاسی کشورهای خارجی که در کشور محل توقف مسئونیت دارند دلایل جمع‌آوری شده به کشور متبع متهم برای تعقیب ارسال می‌گردد.^۱

فوت متهم از آن نظر جزء موارد سقوط دعوای عمومی تلقی می‌گردد که در حقوق جزای مدرن با توجه به اصل شخصی بودن مجازات، اعمال کیفری بر بازماندگان متوفی جایز نیست.

^۱- مدنی، سید جلال الدین، آئین دادرسی کیفری، ۱، ۲، چاپ سوم، نشر، پایدار، سال ۱۳۸۵، ص ۱۰۴

گفتار چهارم: تأثیر فوت متهم در دعوای شخصی

فوت متهم، یا محکوم علیه در مجازات‌های شخصی، گذشت شاکی، یا مدعی خصوصی در جرایم قابل گذشت، شمول عفو نسبت به متهم، یا محکوم علیه و سرانجام توبه از جهات شخصی سقوط دعوای عمومی هستند، که بایستی به تفکیک، موردنرسی فرار گیرند. موارد سقوط دعوای خصوصی، موارد سقوط دعوای خصوصی همان مواردی است که در دعاوی حقوقی ذکر شده. این موارد به قرار ذیل است:

- ۱- گذشت مدعی خصوصی: هرگاه متضرر از جرم ادعایی خود صرف نظر و گذشت نماید، دعوای خصوصی ساقط می‌گردد.
- ۲- به یکی از طرق سقوط تعهدات از قبیل وفاء به عهد، ابراء و مالکیت مالی الذمه که چون هرکدام در حقوق مدنی به تفصیل موردنبحث قرار می‌گیرد، در اینجا از توضیح درباره آنان خودداری می‌شود.

۳- مرور زمان: مرور زمان نیز یکی دیگر از موجبات سقوط دعوای خصوصی

است، البته مرور زمان دعوای خصوصی به غیراز مرور زمان دعوای عمومی است.^۱
 بند اول: **تفاوت دعاوی: سقوط دعوای خصوصی کاملاً با سقوط دعوی عمومی**
 فرق می‌کند. دعوای عمومی با فوت متهم، یا محکوم علیه، یا عفو عمومی ساقط می‌گردد، درحالی که دعوای خصوصی در چنین مواردی به حال خود باقی است. دعوای خصوصی برای سقوط، جهات خاص خود را دارد. گذشت متضرر یعنی مدعی خصوصی از جهات عمله و گسترده سقوط دعوای خصوصی است. در مواردی که تعقیب امر جزایی با گذشت شاکی، یا مدعی خصوصی موقوف می‌شود هرگاه شاکی، یا مدعی خصوصی، پس از صدور حکم قطعی گذشت کند، اجرای حکم موقوف می‌شود. چنان‌که قسمتی از حکم اجراشده باشد، بقیه آن موقوف و آثار حکم مرتفع می‌شود،

^۱- ضرابی، غلام‌رضا، آئین دادرسی کیفری، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اصفهان، سال ۱۳۹۵، ص ۶۳

مگر این که در قانون ترتیب دیگری مقرری شده باشد. در کشورهایی که مرور زمان را در دعاوی حقوقی پذیرفته‌اند، با حصول مرور زمان دعوی خصوصی ساقط می‌گردد و بالاخره همان علل و جهات سقوط تعهدات مثل تهاتر (تهاتر یک نوع ایفای تعهد)، مالکیت مافی الذمه و پرداخت خسارت، باعث سقوط دعواهای خصوصی می‌شود.

قاعدۀ کلی بر آن است که اسقاط حقوق عمومی به جهتی از جهات قانونی موجب اسقاط حقوق خصوصی نمی‌شود. بنابراین، فوت متهم قبل از صدور حکم قطعی، موجب سقوط ادعای خصوصی نمی‌شود؛ زیرا سقوط دعواهای عمومی تأثیری بر سقوط حقوق خصوصی افراد ندارد و ضرر و زیان ناشی از جرم، دینی بر ذمه مجرم است. پس وقتی او بمیرد دین نیز به انضمام بقیه دیونی که بر ذمه متوفی است به ورثه او منتقل می‌شود. بنابراین صاحب حق و دین می‌تواند آن را از ورثه مطالبه نماید و در این موضوع، تردیدی وجود ندارد. اما نکته محل بحث آن است که چنین دعواهی را به چه شکل و نزد کدام مرجع قضایی می‌توان به جریان انداخت؟ برای پاسخ به این سؤال باید میان مرحله تحقیقات در سارنوالی و مرحله محاکمه در محکمه تفکیک نمود. در صورت نخست، تردیدی نیست که مدعی خصوصی باید دعواهای خود را در محکمه حقوقی تعقیب نماید؛ زیرا موقوفی تعقیب دعوا در سارنوالی، مجالی برای ادامه آن در محکمه فراهم نمی‌سازد تا بحث در مورد صلاحیت، یا عدم صلاحیت محکمه کیفری، قابل طرح باشد.

گفتار پنجم: اعتبار امر مختصمه

این موضوع هم در مسائل جزایی و هم در مسائل حقوقی مطرح است، چنانچه شکایت جزایی در چارچوب قانون، تشریفات محکمه را طی کرده و به قطعیت برسد، رسیدگی مجدد همان دعوا در آن محکمه، یا محکمه دیگر ممکن نیست. اگر مرجع دیگر، بدون توجه به این امر، موضوع را رسیدگی نماید، تخلف محسوب می‌شود.

اگر ذینفعی چنین اقدامی را انجام دهد و مرجع قضایی از این امر مطلع باشد، باید قرار موقوفی تعقیب را صادر کند. این قاعده از اهمیت خاصی برخوردار است که باید در رسیدگی های جزایی و حقوقی رعایت گردد. قانون اجراءات جزایی در بند ۶ ماده (۷۱) چنین می گوید: «درصورتی که شخصی قبلًا به اتهام عین جرم مورد محکمه قرارگرفته و حکم قطعی در مورد صادر شده باشد.» را از موارد سقوط دعوای دانسته است.

همچنان ماده (۲۹۴) همان قانون با عنوان «عدم جواز اعتراض بر حکم قطعی» می گوید: «هرگاه درباره یک دعوای جزایی حکم قطعی صادر شود، اعتراض برآن جز از طریق تجدیدنظر بهنحوی که در این قانون تعیین گردیده است جواز ندارد.^۱ ماده (۲۹۵) قانون مذکور با عنوان «عدم جواز تکرار محکمه» می افزاید: «بعد از صدور حکم قطعی در مورد یک دعوای جزایی محکوم علیه را نمی توان بار دیگر به اساس ظهور دلایل جدید، یا به اساس تغییر وصف قانونی همان جرم محکمه نمود». با توجه به موارد فوق الذکر این موضوع واضح می گردد که قانون گذار افغانستان در قانون اجراءات جزایی تمام موارد اسقاط دعوای جزایی و مجازات را مدنظر قرارداده است.

گفتار ششم: فوت متهم در مراحل مختلف دعوا

دعاوی چه دعوای جزایی باشد، یا دعوای مدنی مراحل مختلف را طی می کند، که اولین مرحله از مراحل دعوای مرحله کشف است، که توسط پولیس عدلی انجام می گیرد، بعد مرحله تعقیب و تحقیق است که توسط سارنوال صورت می گیرد.

^۱- قانون اجراءات جزایی، ماده ۲۹۴

بند اول: فوت متهم در مراحل رسیدگی به دعوا

۱- فوت متهم قبل از شروع به تحقیقات مقدماتی، در این صورت هیچ‌گونه تعقیبی به عمل نخواهد آمد و اقدامات گذشته نیز متوقف می‌گردد. ۲- فوت متهم پس از شروع به تحقیقات مقدماتی و قبل از صدور حکم محکمه، چنانچه متهم در مرحله تحقیقات مقدماتی، یا پس از صدور کیفرخواست و قبل از صدور حکم محکمه جزایی فوت نماید، حسب مورد قاضی تحقیق یا دادرس محکمه اقدام به صدور قرار موقوفی تعقیب می‌نماید. ۳- فوت متهم پس از صدور حکم محکمه، آثار فوت متهم را پس از صدور حکم محکمه، در چند فرض موردنبررسی قرار می‌دهیم.

الف) فوت متهم قبل از کشف

کشف جرم مطابق بند ۱. ماده (۴) قانون اجراءات جزایی افغانستان: «اجراءاتی است که بهمنظور جلوگیری از ارتکاب جرم و تشخیص مرتكب آن، و علت ارتکاب تثبیت محل و حفظ آثار و اشیای متعلق به جرم ارتکاب یافته صورت می‌گیرد».^۱ پولیس با ناظرات لوى سارنوالي مسئول اصلی در این مرحله است. ماده (۱۳۴) قانون اساسی در این باره تصریح می‌کند: «کشف جرائم توسط پولیس و تحقیق جرائم و اقامه دعوا علیه متهم در محکمه از طرف سارنوالي مطابق به احکام قانون صورت می‌گیرد».

اگر متهم قبل از آن که اقدامات تعقیبی صورت گیرد، فوت کند هیچ اقدام تعقیبی علیه وی صورت نمی‌گیرد؛ زیرا اثری بر اقدامات تعقیبی مترتب نمی‌شود، اما ممکن است گفته شود با اقدامات تعقیبی می‌توان اطمینان حاصل کرد که متهم همان شخصی است که فوت کرده است و از وجود، یا عدم وجود شریک، یا معاون جرم نیز اطمینان

خاص می‌شود. بنابراین در هر صورت تعقیب نسبت به جرم صورت می‌گیرد، نه شخصی که جرم را انجام داده است. اما به‌حال تعقیب شخص متوفی، امکان ندارد.^۱

ب) فوت متهم بعد از کشف و قبل از شروع به تحقیق

در صورت که یکی از طرفین پرونده مدنی بعد از کشف جرم توسط پولیس، فوت نماید، یا محجور شود، یا سمتی که به‌موجب آن سمت وارد پرونده شده زایل شود و یا به‌طورکلی یکی از موجبات متوقف شدن دادرسی به وقوع بپیوندد، قانون اجرآت جزایی افغانستان در ماده (۷۱) در این‌باره مقرر می‌دارد: «هرگاه متهم بعد از کشف جرم و یا اجرای تحقیق وفات نماید، کشف جرم در مورد وی متوقف و مستنبط به اجرای تحقیق خاتمه می‌دهد»^۲. حالا سوال این است که در این حالت آیا صدور قرار توقيف دادرسی قبل از حلول وقت رسیدگی جایز است یا نه؟ در جواب باید گفت که تعیین جلسه دادرسی برای ورود در ماهیت دعواست، آنچه ممنوع است، ورود در ماهیت قبل از حلول وقت رسیدگی است و در اینجا صدور قرار توقيف دادرسی امر ماهوی نیست، بنابراین، محاکمه قرار توقيف دادرسی صادر خواهد کرد، مشروط به این‌که شخص متوفی طرف منحصر پرونده باشد و فرصت کافی برای اعلام موضوع به‌وسیله اخطاریه به طرف مقابل موجود باشد، در فرضی که متوفی طرف منحصر پرونده نباشد به شرطی این قرار صادر خواهد شد امر حادث در دادرسی نسبت به دیگری موثر باشد.

ج) فوت متهم در مرحله تعقیب و تحقیق و رسیدگی

گاهی امکان دارد متهمی که از جانب سارنوالی مورد تعقیب یا تحقیق قانون است، فوت نماید که این فوت ممکن است گاهی در مرحله تعقیب و گاهی در مرحله

^۱- همان، ماده ۷۷

^۲- همان، ماده ۷۱

تحقیق صورت گیرد. در این قسمت این سه مرحله به صورت جداگانه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱- فوت متهم در جریان تعقیب

اگر بعد از آنکه تعقیب آغاز شد و قبل از شروع به تحقیق، متهم فوت کند اوراق و مدارکی که جمع آوری شده است، بایگانی می‌شود و شکایت، یا گزارش تقدیمی به مقام تعقیب، به قاضی تحقیق ارجاع نمی‌شود، تا تحقیقات آغاز گردد، و همین‌طور در مواردی که تعقیب متهم از سوی نهاد ذیریط شروع شده، اما منجر به صدور حکم اعم از برائت، یا محکومیت از سوی محکمه نشده باشد؛ فوت متهم، قاضی تحقیق، بازپرس، یا محکمه را که روند رسیدگی به آن‌ها احواله گردیده، مکلف به اصدار قرار موقوفی تعقیب می‌کند. در این صورت مقامات قضایی مذکور مکلفاند نسبت به تأمین اخذشده، اعم از تأمین خواسته و یا وثیقه، ضمن صدور قرار موقوفی تعقیب، اقدام کنند، اگر سارنوال بدون اطلاع از فوت متهم دعوای کیفری را مطرح کرده باشد، چنانچه دعوای مذکور منجر به صدور حکم غایابی از محکمه بدوى شود، این حکم پس از کشف قضیه از درجه اعتبار ساقط است و محکمه‌ی صادرکننده حکم محکومیت غایابی، ضمن عدول از تصمیم خود، باید به اصدار قرار موقوفی تعقیب، مبادرت ورزد.

هرچند قانون‌گذار در ماده (۷۷) قانون اجراءات جزایی تنها از متهم یادکرده است، اما در مورد محکوم‌علیه هم حکم همین است. به این معنی که هرگاه فرد محکوم‌علیه، در خلال دوران تحمل مجازات وفات نماید، باقی‌مانده جزا ساقط می‌گردد. البته بنابر ماده (۷۸) قانون اجراءات جزایی، سقوط مجازات غیر مالی باعث سقوط محکومیت مالی شخصی نمی‌گردد، حکم به مجازات مالی اعاده مال، جبران

۲- فوت متهم در مرحله تحقیق

اگر متهم در زمانی که تحقیقات صورت می‌گیرد فوت کند، قرار موقوفی تعقیب توسط قاضی تحقیق صادر خواهد شد، زیرا هدف اساسی تعقیب و تحقیق آن است که مرتکب جرم، مجازات شود حال آن که با فوت متهم، چنین هدفی از بین می‌رود، قانون اجرآت جزایی افغانستان در بنده دوم ماده (۷۱) چنین آورده است:

«۱- در صورتی که متهم پس از اجرای تحقیق و قبل از اجرای محاکمه وفات نماید، اجرای محاکمه متوقف می‌شود.

۲- هرگاه متهم در محاکمه ابتدائیه محکوم گردد در صورت وفات وی، سارنوال نمی‌تواند موضوع را به محکمه استیناف ارائه کند»^۱.

۳- فوت متهم در جریان رسیدگی

هرگاه یکی از اصحاب دعوا در حین دادرسی فوت نمایند، محاکمه رسیدگی را به طور موقت متوقف می‌کند و موضوع را به اطلاع طرف دیگر می‌رساند و پس از تعیین جانشین و درخواست ذی‌نفع، جریان دادرسی ادامه پیدا خواهد نمود. بر اساس ماده (۷۷) قانون اجرآت جزایی افغانستان، اجرآت تعقیب عدلی در هر مرحله‌ای که باشد، با وفات متهم متوقف می‌گردد. بنابراین هرگاه یکی از اصحاب دعوا فوت نماید، یا محجور شود، یا یکی از آنان که به موجب آن سمت دعوا بالای او اقامه شده است، زایل شود، محاکمه رسیدگی را به طور موقت متوقف و مراتب را به طرف دیگر اعلام می‌دارد. پس از تعیین جانشین و درخواست ذی‌نفع جریان محاکمه ادامه می‌یابد، مگر

^۱- آشوری، محمد، آئین دادرسی کیفری، ج. ۱، تهران: مرکز توسعه علوم، سال ۱۳۸۸، ص ۲۲۱

^۲- علامه، غلام حیدر، اصول محاکمات جزایی افغانستان، (مجموعه مقالات) نشر، تهران، سال ۱۳۹۰، ص ۵۵

این که فوت، یا حجر یا زوال سمت یکی از اصحاب دعوی تأثیری محکم نسبت به دیگران نداشته باشد. در این صورت محکمه در مورد دیگران ادامه خواهد یافت.

در مورد دعاوی کیفری به این صورت است، که اگر شاکی پرونده‌ای در جریان رسیدگی به پرونده فوت نماید و جرم از جرایم غیرقابل گذشت باشد، صرف نظر از این که ورثه نیز می‌تواند پرونده را تعقیب نمایند متهم ندارد، اما اگر جرم از جرایم قابل گذشت باشد، این ورثه می‌باشد که می‌تواند، دعوا را پیگری کند، با فوت یکی از طرفین دعوی، رسیدگی به دعوی به‌طور موقت متوقف می‌گردد و محکمه فوت یک‌طرف دعوی را به اطلاع طرف مقابل می‌رساند، تا پس از مشخص شدن جانشین شخص متوفی و تقاضای فردی که ذینفع است، جریان محکمه روند خود را ادامه می‌دهد، مگر این که فوت طرف دعوی تأثیری در جریان محاکمه نداشته باشد. در این صورت وقهای ایجاد نمی‌شود و محکمه روال عادی رسیدگی خود را طی می‌کند.

اما اگر متهم فوت کند، جریان رسیدگی متوقف می‌شود و قرار منع تعقیب صادر می‌شود، اما در مورد مطالبه و ضرر و زیان ناشی از جرم، اگر قبل از فوت متهم مطالبه صورت گرفته، رسیدگی به آن ادامه می‌یابد، در غیر این صورت ورثه می‌تواند آن را مطالبه کند؛ البته در مواردی که حکم پرداخت دیه به عنوان مجازات برای متوفی صادر شده است، قبل از تقسیم ترکه دیه از اموال متوفی پرداخت می‌شود. بنابراین به‌طور خلاصه می‌توان گفت در صورت فوت متهم دعوی متوقف می‌گردد، اما فوت شاکی لزوماً باعث توقف دعوی نمی‌شود. اگر متهمین چند نفر باشد فوت یکی از آن‌ها تنها موجب توقف دعوی نسبت به همان متهم متوفی می‌شود و تأثیری در رسیدگی سایرین ندارد.^۱

^۱- زراعت، عباس، آئین دادرسی کیفری، ج. ۱، چاپ اول، تهران، نشر میزان، سال ۱۳۹۳ ص ۳۲۴

د) فوت متهم بعد از صدور حکم

چنانچه عملی به موجب قانون سابق جرم بوده و به موجب قانون لاحق، وصف جزایی آن زایل و مجازات برداشته شود، از موارد موقوفی تعقیب و سقوط جزا محسوب می‌شود. بعضی از حقوقدانان معتقدند که چون مجازات شخصی است، بنابراین، دریافت جریمه از وراث با اصل شخصی بودن مجازات منافات دارد، و پس از فوت متهم اجرای کلیه مجازات موقوف می‌شود. عده‌ای دیگر عقیده دارند که چون پرداخت جریمه پس از صدور حکم قطعی به اموال محکوم علیه تعلق گرفته و نوعی دین محسوب می‌گردد، پس از مرگ محکوم علیه بایست ورثه متوفی این تعهدات را هم مثل سایر دیون پردازند. در قانون اجراءات جزایی افغانستان چنین مقرر می‌دارد: «واجبات مالی محکوم علیه متوفی، به صفت دین ذمت وی، از متوجه او تحصیل می‌گردد».^۱

ه) فوت متهم در خلال فرجام خواهی

چنانچه حکم محکومیت متهم صادر شده و متهم در خلال مدت پژوهش، یا فرجام خواهی فوت کند، حکم صادره درباره او بی‌اثر می‌شود. اگر فوت متهم قبل از صدور کیفرخواست باشد، شاکی خصوصی می‌تواند، از طریق محاکم حقوقی ضرر و زیان خود را مطالبه نماید. اگر پس از صدور کیفرخواست باشد محکمه کیفری پس از صدور قرار موقوفی تعقیب مکلف است، به دعوی حقوقی رسیدگی کرده و رأی صادر نماید.^۲

^۱- قانون اجراءات جزایی، ماده ۳۶۱

^۲- ضرابی، غلام رضا، مأخذ پیشین، ص ۳۷

گفتار هفتم: اثر فوت متهم بر شریک و معاون در جرم

فوت یکی از متهمان تأثیری در تعقیب و تحقیق نسبت به سایر شرکا و معاونان جرم ندارد. حتی اگر جرم ارتکابی جزء جرائمی باشد که فقط با مداخله دو، یا چند نفر صورت می‌گیرد. بنابراین، اگر زانی، یا زانیه و راشی، یا مرتشی فوت نماید، تعقیب شخص دیگر ادامه می‌یابد، در مواردی که تعدد مجرمان، موجب تشددی مجازات می‌شود، فوت یکی از شرکا، یا معاونان جرم تأثیری نخواهد داشت.

بند اول: تأثیر فوت نسبت به شرکا

شرکت در جرم، در کود جزای افغانستان شریک جرم چنین تعریف شده است:

«۱- شریک، شخصی است که در ارتکاب یک یا چند عمل از اعمال مادی جرم، آگاهانه و به طور مستقیم با فاعل، یا فاعلین دیگر سهیم باشد. ۲- شریک به مجازات جرمی که در آن اشتراک نموده است، محکوم می‌گردد»^۱.

حقوق دانان تعاریف متعدد از شریک ارائه کرده‌اند از جمله: «شریک جرم همانند مباشر مادی جرم به کسی اطلاق می‌شود که شخصاً اعمال مادی تشکیل‌دهنده جرم را انجام دهد؛ ولی از این‌جهت چنین فردی را شریک جرم می‌دانند که به همراهی شخص، یا اشخاص دیگری اعمال مادی تشکیل‌دهنده جرم را سورداجرا می‌گذارد. به این ترتیب چنانچه دو نفر مخفیانه وارد خانه‌ای شوند و مشترکاً مبادرت به ربودن و تصاحب مال منقول به دیگری نمایند، هریک از آن‌ها شرکای در جرم سرقت تلقی می‌شوند و مشمول مجازات مقرر برای مباشر جرم خواهند بود»^۲.

شرکت در جنایت زمانی رخ می‌دهد، که جرم مستند به عمل همه افراد دخیل در آن باشد، «خواه عمل هریک به تنهایی برای وقوع جرم کافی باشد، خواه نباشد و

^۱- کود جزا ماده ۵۸

^۲- گلدوزیان، ایرج، حقوق جزای عمومی، چاپ نهم، سال ۱۳۷۵، ص ۳۷۷

خواه اثر کار آن‌ها مساوی باشد، خواه متفاوت باشد.» که در این صورت مجازات هریک از شرکاء معادل مجازات فاعل مستقل آن جرم خواهد بود، مگر آن‌که تأثیر مداخله شریکی در حصول جرم ضعیف باشد. بنابراین چه یک نفر به‌تهایی مرتکب عنصر مادی جرم شود و چه آن را به همراه شخص یا اشخاص دیگری انجام دهد، چه یک عامل بی‌گناه را به ارتکاب جرم واردard، در همه حالات، مرتکب، یا مرتکبان، به دلیل مستند بودن جرم به عمل آن‌ها به مجازات فاعل مستقل جرم محکوم خواهند شد. لازم به ذکر است وقتی جنایت استناد به فعل دو، یا چند شخص می‌شود، برخی از فقهاء مراد از استناد را عرفی دانسته، نه استناد تخصصی و استناد طبی، برای مثال یکی از مراجع تقلید معاصر در پاسخ به این پرسش که «اگر الف به قلب ج و ب به مغز وی شلیک کند، و ج بمیرد ولی پزشکی قانونی علت مرگ را ضربه وارده به مغز بداند، قاتل چه کسی است» اظهار می‌دارد که استناد را عرف تعیین می‌کند، و درنتیجه در پرسش مذکور استناد قتل به هردو نفر داده می‌شود، زیرا در عرف مردم می‌گویند که مقتول را آن دو نفر کشته‌اند.

قانون اجرآت جزایی افغانستان مقرر می‌دارد: «یکی از حالات دیگر سقوط دعوای جزایی، وفات متهم، یا محکوم‌علیه است، در صورت وفات متهم، یا محکوم‌علیه، دعوای جزایی یا محکومیت در هر مرحله‌ای که باشد، متوقف می‌گردد، در این صورت مرجع مربوطه مکلف است، تا در رابطه قراری را به حکم قانون صادر نماید». دلیل اصلی این امر نیز واضح است؛ زیرا جرم امر شخصی است و فاعل ارتکاب جرم یا شخصی که در ارتکاب جرم شرکت، یا معاونت نموده قانوناً قابل تعقیب عدلی و مجازات است. درصورتی که این اشخاص موجود نبوده و وفات نمود باشند، تعقیب عدلی دیگر محل پیدا نمی‌کند. به‌این ترتیب دعوای جزایی، یا تطبیق جزا صرف در مورد شخصی که در جرم به نحوی اشتراک نموده و وفات یافته است؛ ساقط می‌گردد. اما در رابطه به سایر شرکا تأثیری وارد نمی‌کند، وفات محکوم نه تنها سبب

سقوط مجازات اصلی متهم می‌گردد؛ بلکه مجازات تبعی و تکمیلی و تدابیر و اقدامات تأمینی را نیز ساقط می‌سازد.

بند دوم: انواع شرکت به لحاظ عنصر مادی

از لحاظ عنصر مادی، شرکت در جنایت می‌تواند به یکی از صورت‌های زیر رخ دهد.

۱- شرکت در فعل و شرکت درنتیجه: شرکا در جنایت ممکن است، با ارتکاب عمل واحدی موجب تحقق جنایت شده باشند؛ مثل این‌که به کمک هم سنگ بزرگی را برداشته و بر سر قربانی بکوبند. از سوی دیگر هریک از آن‌ها ممکن است فعل متفاوتی را مرتکب شوند که نتیجه مجرمانه ناشی از تأثیر مشترک آن افعال باشد، مثل این‌که در اثر ورود دو ضربه چاقو به مجذنی علیه، وی جان دهد.^۱

۲- شرکت سبب و مباشر، یا چند سبب و چند مباشر: همان‌طور که چند نفر ممکن است، با اعمالی مثل ایراد ضرب بر سر و روی قربانی، مباشر ارتکاب جنایت علیه وی شوند، یا با ادای شهادت دروغی که منجر به اجرای کیفرهایی مثل اعدام، قصاص، قطع عضو، یا شلاق، علیه قربانی شده، یا با آلوده کردن غذای قربانی، مسبب ارتکاب جنایت علیه وی گردند. گاه اجتماع سبب و مباشر در عرض یکدیگر، باعث وقوع جنایت می‌شود. برای مثال یک نفر ممکن است، غذای قربانی را آلوده به سم کرده و قربانی غذا را خورده و به ضعف مفرط دچار شده باشد، در این حالت اگر دیگری وی را زیر ضربات شدید بگیرد و تأثیر جراحات ناشی از ضربه به همراه ضعف ناشی از مسمومیت، مشترکاً مرگ قربانی را رقم زند، هردو نفر شرکت در قتل محکوم خواهند شد.^۲ در همه انواع شراکت در جرم، با فوت متهم دعوا و مجازاتی که قائم بر

^۱- قانون اجراءات جزای ماده: ۷۱

^۲- صادقی، محمد‌هادی، جرایم علیه اشخاص، ص ۲۳۲

شخص است سقوط می‌کند، ولی مجازات‌های مالی و دعوای حقوقی علیه وی به حال خود باقی می‌ماند. ولی این تنها مربوط به شخص متوفی است و نسبت به شرکا در جرم هیچ‌گونه تأثیری نخواهد داشت و شرکا هر کدام به تناسب اتهام، یا جرم ارتکابی باید محاکمه و مجازات شوند.

بند سوم: تأثیر فوت متهم نسبت به معاونین

در این بند تذکر داده می‌شود تا برای خواننده محترم موضوع مجھول نماند.

۱- معاونت در جرم: معاون جرم چنین تعریف شده است: «به طورکلی می‌توان معاون جرم را چنین تعریف نمود، معاون جرم کسی است که شخصاً در ارتکاب عنصر مادی قابل استناد به مباشر، یا شرکای جرم دخالت نداشته است، بلکه از طریق تحریک، ترغیب، تهدید، تطمیع، دسیسه و فریب و نیزگ، ایجاد تسهیلات در وقوع جرم، تهیه وسایل و یا ارائه طریق، در ارتکاب رفتار مجرمانه همکاری و دخالت داشته است»^۱.
 کود جزای افغانستان در ماده (۵۹) چنین مشعر است: «۱- معاونت در جرم به معنی دخالت در عمل مجرمانه به شکل سببیت است، طوری که معاون در ارتکاب عمل مادی جرم دخالت مستقیم نداشته باشد. ۲- شخص دریکی از حالات آتی معاون جرم شناخته می‌شود: - به ارتکاب جرم شخص را تحریک، تهدید، تطمیع، یا تشویق نماید، یا با دسیسه، یا فریب، یا سوی استفاده از قدرت موجب وقوع جرم گردد. - به ارتکاب جرم با شخص دیگری موافقت نماید و جرم به اثر همین موافقت به وجود آید. فاعل جرم را به نحوی از انحا در اعمال تجهیزاتی، یا تسهیلاتی ارتکاب جرم با داشتن علم به آن، کمک نماید و جرم در اثر همین کمک به وجود آید».

ممکن است کسی به مجرم اصلی در ارتکاب جرم کمک کرده باشد، یا وقوع جرم را تسهیل نماید، بدون آن که اقدامات وی به گونه‌ای باشد که جرم را مستند به

^۱- گلدوزیان، ایرج، مأخذ پیشین، ص ۳۹۱

عمل او سازد، چنین فردی را معاون می‌نامند که قطعاً باید مجازات شود، زیرا وی نیز در تحقیق جرم نقش داشته و عمل وی نیز به نحوی مساعدت درگناه بوده است، حال به بررسی عناصر معاونت در جرم می‌پردازیم.

الف) مصاديق معاونت در جرم

مصاديق آن به طور مختصر بیان می‌گردد: ۱- تحریک: به معنی برانگیختن شخص دیگر به ارتکاب جرم. ۲- ترغیب: به معنی ایجاد شوق، میل و رغبت در دیگری نسبت به ارتکاب جرم که علی‌الاصول تأثیر و نفوذ آن از تحریک کمتر است. ۳- تهدید: به معنی واداشتن دیگری به ارتکاب جرم به‌وسیله ترانسدن او نسبت به جان مال؛ ناموس و حیثیت وی. ۴- تطمیع: به معنی برانگیختن حس آز و طمع دیگری در جهت ارتکاب جرم. ۵- به کار بردن دسیسه، فریب و نیزنگ: به معنی حیله‌گری و انجام اقدامات خدعاً آمیز جهت واداشتن دیگری به ارتکاب جرم، مثل این‌که شخصی با علم به‌قصد قطعی دیگری به کشتن فرد خاصی، با دسیسه و نیزنگ، ترتیب روبرو شدن آن‌ها را با یکدیگر بدهد. ۶- تهیه وسایل ارتکاب جرم: یعنی این‌که شخصی ابزار لازم برای ارتکاب جرم، مثلًاً سلاح برای قتل، یا کلید برای سرقت، یا خانه برای دایر کردن مرکز فساد و فحشا را در اختیار دیگری قرار دهد. ۷- ارائه طریق ارتکاب جرم: یعنی این‌که شخصی شیوه و راه ارتکاب جرم را به دیگری بیاموزد، مثل این‌که نقشه محل سرقت را به وی بدهد، یا شیوه ارتکاب جیب‌بری را به او یاد دهد و یا قاتل را از مسیر رفت و آمد قربانی آگاه سازد. ۸- تسهیل وقوع جرم: یعنی آسان کردن ارتکاب جرم برای مجرم اصلی، مثل کشیک دادن در محل سرقت برای مطلع کردن سارق از آمدن مأموران، یا نگهداشتن قربانی جهت قادر ساختن، یا مجروح کردن وی، بدین ترتیب و با توجه به مصاديق حصری فوق‌الذکر، سکوت و جلوگیری نکردن از ارتکاب جرم را نمی‌توان به منزله معاونت در آن جرم دانست.

ب) معاونت در جنایات

معاونت در جنایت موارد مختلف دارد، معاونت در قتل و معاونت در سایر جنایات که ذیلا به آنها به طور اختصار اشاره می گردد.

۱- معاونت در جنایات عمدى موجب قصاص: هرگاه مرتكب جنایات قصاص شود، معاون جرم از سه تا پانزده سال حبس (در حالت قتل) سه ماه تا یک سال حبس (در حالت قطع عضو یا جرح) محکوم می شود.

۲- معاونت در جنایات عمدى غير موجب قصاص: درصورتی که به دليل نبودن شاکی، یا گذشت وی، یا به هر دليل دیگری (مثل عدم امکان رعایت مماثله، یا بودن رابطه پدری بین جانی و مجني علیه، یا قتل کافر توسط مسلمان و یا مجنوون توسط عاقل) شخص جانی قصاص نشود، لکن اقدام وی موجب اخلال در نظام و امنیت جامعه شده، یا بیم تجربی مرتكب بر دیگران برود، وی، در صورت ارتکاب قتل، به سه تا ده سال حبس و در صورت ارتکاب قطع عضو، یا جرح، به سه ماه تا دو سال حبس، درصورتی که ضرب، یا جرح به یکی از ضایعات مثل «نقسان، شکستن، یا از کار افتادن عضو، مرض دائمی، فقدان، یا نقص یکی از حواس یا منافع، یا زوال عقل مجني علیه» منتهی شود به دو تا پنج سال حبس محکوم خواهد شد در چنین حالتی که مجازات مرتكب جنایت از حبس تعزیری به شرح بالا تقلیل می یابد.

۳- معاونت در منازعه: هرگاه فردی عده ای را به انجام منازعه، تحریک، ترغیب، تطمیع نماید، یا وقوع جرم را تسهیل کرده و یا وسایل منازعه را در اختیار طرفین قرار دهد، به عنوان معاون در ارتکاب منازعه مشمول این مجازات قرار می گیرد، «هرکس در جرایم تعزیری معاونت نماید، حسب مورد، به حداقل مجازات مقرر در قانون برای همان جرم محکوم می شود». بنا بر این اگر منازعه منجر به قتل شود، مجازات معاون یک سال حبس، اگر منتهی به نقص عضو شود، شش ماه حبس، خواهد بود. موارد دیگری هم از معاونت در جرم وجود دارد، از قبیل معاونت در سقط جنین، معاونت در قتل به

شکل امساک، معاونت در معاونت، معاونت در شروع به جنایت، معاونت در جنایت ناشی از اشتباه در هویت.

گفتار هشتم: اثر فوت متهم بر مجازات‌های مالی

دعوایی که اقامه می‌گردد گاهی غیر مالی است، گاهی مربوط به امور مالی است. حال باید دید اگر دعوا مربوط به امور مالی باشد و متهم فوت نماید چه اثرات را دارد، آیا دعوا متوقف می‌شود، یا همچنان جریان پیدا می‌کند.

در مورد مجازات شخصی و مالی؛ اصل شخصی بودن مجازات اقتضا می‌کند، که با فوت متهم، یا محکوم‌علیه، هیچ مجازاتی قابل اجرا نباشد، این مطلب در مورد مجازات‌های سالب آزادی و مجازات اعدام و شلاق و تبعید، ابهامی ندارد، اما در مورد مجازات‌های مالی که به مال تعلق می‌گیرد ابهام وجود دارد، زیرا برای اجرای این مجازات نیازی به وجود محکوم‌علیه نیست و حکم مربوط به اموال، همان‌گونه که در زمان حیات صاحب‌مال باید مورد اجرا قرار می‌گرفت. در زمان وفات او نیز باید متعلق اجرا قرار گیرد. قانون اجراءات جزایی افغانستان در این‌باره مقرر می‌دارد: «سقوط مجازات غیر مالی باعث سقوط محکومیت مالی شخصی نمی‌گردد. حکم بر مجازات مالی اعاده مال، جبران خساره و مصادره وسایل مستعمله در جرم و عواید ناشی از جرم، با وجود سقوط جزا بر دارایی محکوم‌علیه تنفیذ می‌گردد».

۱- مصادره اموال: کود جزا افغانستان در ماده (۱۸۰) بیان می‌دارد: «۱- مصادره اموال عبارت از اخذ جبری و بلاعوض اموال منتقل، یا غیر منتقل محکوم‌علیه، یا سایر اشیای جرمی است که مطابق احکام قانون و فیصله محکمه ذیصلاح، ملکیت آن به دولت انتقال می‌یابد. ۲- مصادره صرف در مواردی که در قانون پیش‌بینی شده است حکم شده می‌تواند». با توجه به این که هیچ مجازاتی، غیرشخصی نیست این احتمال مطرح بود که هدف قانون‌گذار تأکید بر این مطلب باشد که مجازات‌های مالی را در مقابل مجازات‌های شخصی قرار دهد و فوت متهم را موجب سقوط مجازات‌های مالی

نداشت که در این صورت باید نسبت به جزای نقدی هم قرار موقوفی تعقیب صادر شود، قانون‌گذار جدید، این قید را حذف کرده و «متهم، یا محکوم‌علیه» را به صورت مطلق بیان کرده است.

سقوط مجازات غیرمالی باعث سقوط محکومیت مالی شخص نمی‌گردد، حکم بر مجازات مالی اعاده مال، جبران خساره و مصادره وسایل مستعمله در جرم و عواید ناشی از جرم باوجود سقوط جزا بر دارایی محکوم‌علیه تنفيذ می‌گردد. قانون‌گذار افغانستان، چنین مقرر می‌دارد: «سقوط حکم جزایی به اثر وفات محکوم‌علیه مانع تنفيذ حکم بر واجبات مالی نمی‌گردد». به نظر می‌رسد که منظور از مجازات‌های شخصی در این بند مجازات‌هایی است، که نسبت به فرد، آزادی، رفت‌وآمد مرتكب اعمال می‌شود و در مقابل مجازات‌های مالی قرار دارد، که نسبت به اموال مرتكب اعمال می‌گردد و هدف قانون‌گذار نیز خارج ساختن دیه از شمول این ماده بوده است. بدین ترتیب مجازات‌های اعدام، زندانی و شلاق، مجازات‌های شخصی محسوب و با فوت متهم تعقیب کیفری نیز موقوف می‌شود. اما از آنجاکه دیه با ارتکاب جنایت بر عهده مرتكب مستقر می‌گردد و جنون و فوت او تأثیری بر آن ندارد، و حتی پس از فوت مرتكب نیز اموال وی قابل وصول است؛ مجازات غیرشخصی یعنی مالی محسوب شده، با فوت متهم، یا محکوم‌علیه دعوی ساقط نمی‌گردد.

نکته قابل توجه این که اجرای حکم محکومیت به دیه، پس از فوت محکوم‌علیه با مشکل خاصی روبرو نیست؛ زیرا وی در جریان رسیدگی در قید حیات بوده و از خود دفاع می‌تواند. اما ادامه تعقیب کیفری در سارنوالی و محکمه، پس از فوت متهم با مشکل مواجه است. به سخن دیگر اگر متهم در جریان تحقیقات مقدماتی در سارنوالی، یا طی رسیدگی در محکمه کیفری فوت نماید و فوت در مجازات‌های مالی موجب سقوط دعوای عمومی نباشد، چگونه می‌توان از او تحقیق و به اتهام او رسیدگی کرد؟ یا این‌که در قانون مواردی از لزوم پرداخت دیه از اموال کسی که قبل از محکومیت در محکمه فوت نموده طرح و تعقیب دعوی مشخص نگردیده است، در

این شرایط باید دید که آیا رویه قضایی به احضار ورثه برای پاسخگویی به اتهام مورث خود در مرجع کیفری متمایل خواهد شد، یا اینکه خود را خارج از رسیدگی دانسته و شاکی را برای طرح دعوای مطالبه دیه به طرفیت ورثه، به دادگاه حقوقی هدایت خواهد نمود.

۲- مجازات‌های مالی: در مجازات‌های مالی اجرای حکم از طریق اموال محکوم‌علیه صورت می‌گیرد. مجازات‌های مالی در هر سه مورد دیه، جزای نقدی، ضبط و مصادره اموال قابل بررسی است. اما واقعیت آن است که دیه با ویژگی‌های خاصی که دارد، تنها در قالب مجازات نمی‌گنجد و وصف جبران خسارت را نیز باید بدان افزود. به عنوان مثال اگر دیه تنها مجازات محسوب شود، چرا به اولیای دم داده می‌شود؟ و در مواردی بیت‌المال (دولت) خود عهده‌دار پرداخت آن است؟ در قانون اجرآت جزایی افغانستان آمده است: «سقوط حکم، هرگاه محکوم‌علیه بعد از قطعیت حکم وفات نماید، تنفیذ حکم جزایی ساقط می‌گردد». در ماده دیگر چنین آمده: «شخصی که به اثر ارتکاب جرم متضرر گردیده، می‌تواند دعوای جبران خسarde خود را در محکمه مدنی تعقیب نماید، توقف اجرآت تعقیب عدلي مانع صدور حکم به مصادره اشیایی که تولید، استعمال، نگهداری، فروش و عرضه آن به ذات خود جرم شمرده شود، نمی‌گردد».

قانون گذار افغانستان در ماده (۷۷) قانون اجرآت جزایی مقرر می‌دارد: «۱- هرگاه متهم وفات نماید، دعوای جزایی در هر مرحله‌ای که قرار داشته باشد، متوقف می‌گردد. ۲- شخصی که به اثر ارتکاب جرم متضرر گردیده باشد، می‌تواند دعوای جبران خسarde خود را در محکمه مدنی تعقیب نماید. ۳- هرگاه توقف تعقیب عدلي به اثر وفات متهم صورت گرفته باشد و یا به هر وسیله‌ی دیگر، اشیایی که در جرم مورد استعمال قرار گرفته، یا به اثر ارتکاب جرم به دست آمده و یا اینکه اشیای مذکور از جمله اشیایی باشد که تولید، استعمال، نگهداری، فروش یا عرضه آن به ذات خود جرم باشد،

نتیجه‌گیری

فوت متهم از جمله دلایل سقوط دعاوی جزایی و مجازات است که نسبت به موضوعات مختلف اثرات خاص خود را به بار می‌آورد. مثلاً در دعواهی که مجازات شرعی (قصاص، حد) داشته باشد و فوت متهم قتلی که حکم آن قصاص است باعث سقوط دعوا و مجازات می‌شود و در جرایم حدی مانند تهمت زدن ناروا، نیز از آنجهت که موضعی که حد باید بر آن جاری شود از بین رفته است و امکان اجرای حکم نیست؛ باعث سقوط مجازات تعیین شده می‌گردد.

دادرسی عادلانه به انواع و اقسامی تقسیم شده است. تقسیم بر اساس دارنده حق، که حق الله و حق الناس تقسیم شده است، در حق الله سارنوال به عنوان مدعی‌العموم اقامه کننده دعوا است و در حق الناس اقامه کننده دعوا افراد خصوصی است. دیگر بر اساس موضوع بر دعواهی جزایی، و حقوقی، قابل تقسیم است و در اسلام جرایم به حدود، دیات، قصاص و جرایم تعزیری، تقسیم شده است. در دین مقدس اسلام بر دادرسی عادلانه، تأکید فراوان شده عادل بودن قاضی، برابر بودن همه انسان‌ها در برابر قانون و محکمه از شروط اساسی دادرسی عادلانه است.

مانع اصدار حکم و مصادره اشیای مذکور نمی‌گردد، یا به عبارت دیگر محکمه می‌تواند در چنین احوال به مصادره این اشیا حکم صادر نماید.

در مورد اثر فوت محکوم‌علیه و دیه نیز طبق یک نظر، با توجه به اصل شخصی بودن مجازات، پس از فوت محکوم‌علیه اجرای حکم به پرداخت دیه موقوف می‌شود و نمی‌تواند از ماترک محکوم‌علیه آن را وصول کرد. در ماده (۳۶۰) قانون اجراءات جزایی افغانستان بیان شده: «سقوط حکم جزایی، به اثر وفات محکوم‌علیه مانع تنفيذ حکم بر واجبات مالی نمی‌گردد». همچنان «واجبات مالی محکوم‌علیه متوفی به صفت دین در ذمہ‌ای وی از متروکه او تحصیل می‌گردد».

دادرسی عادلانه از نظر حقوق دانان هم به عنوان یک اصل شناخته شده و همه بر این مسئله باور دارند، قانون گذاران افغانستان، با تأسی از دین مقدس اسلام بر دادرسی عادلانه، و عادل بودن و بی طرف بودن قضی تأکید ورزیده اند و سازنالی مطابق با استندردهای بین المللی و محکمه ایده آل، مطابق با احکام شریعت و موازین پذیرفته بین المللی به عرصه اجرا درآید.

مأخذ

- ۱- زراعت، عباس، آئین دادرسی کیفری، ج. ۱، چاپ اول، نشر میزان، سال ۱۳۹۰.
- ۲- بنی یعقوب، جواد، فرهنگ واژکان و اصلاحات حقوقی اداری (انگلیسی به دری) تهران، انتشارات جنگل، سال ۱۳۸۸.
- ۳- جفری، رابرستون، جنایت علیه بشریت، ترجمه: گروه پژوهشگران (سید حسین، میر محمد صادقی) دانشگاه اسلامی رضوی، چاپ سوم، مشهد، دانشگاه اسلامی رضوی، سال ۱۳۹۲.
- ۴- حبیبی، حسین، مرگ مغزی و پیوند اعضا از دیدگاه فقه و حقوق، تهران، نشر اسلامی حوزه علمیه قم، سال ۱۳۸۰.
- ۵- خالقی، علی، آئین دادرسی کیفری، چاپ ۱۹، انتشارات شهر دانش، سال ۱۳۹۶.
- ۶- دهخدا علی‌اکبر، لغتنامه دهخدا، ج. ۴۲، انتشارات تهران، سال ۱۳۸۹.
- ۷- سلیمانی، حسین، عدالت کیفری در آئین یهود، چاپ دوم، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، سال ۱۳۸۸.
- ۸- ضرابی، غلام رضا، آئین دادرسی کیفری، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اصفهان، سال ۱۳۹۵.
- ۹- علامه، غلام حیدر، عدالت جزایی در افغانستان (مجموعه مقالات) نشر تهران، سال ۱۳۹۰.
- ۱۰- علی پادشا، صالح، فرهنگ نامه صالح، تهران انتشارات دانشگاه، سال ۱۳۷۳.
- ۱۱- عمید زنجانی، عباس علی، مبانی اندیشه سیاسی اسلام، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، سال ۱۳۹۳.
- ۱۲- فضایلی، مصطفی، دادرسی عادلانه محاکمات کیفری بین المللی، چاپ چهارم، نشر شهر دانش، سال ۱۳۹۷.
- ۱۳- فیض، علی رضا، مقارنه و تطبیق در حقوق جزای عمومی (اسلام و حقوق موضوعی) پژوهشگاه حوزه دانشگاه، سال ۱۳۸۵.
- ۱۴- فضایی، صمد، ترماتولوژی پژوهشی قانونی، نشر دانشگاه تهران، سال ۱۳۶۲.
- ۱۵- کاتوزیان، ناصر، مسئولیت مدنی، ج. ۱، چاپ اول، انتشارات دانشگاه، سال ۱۳۹۵.
- ۱۶- گلدوزیان، ایرج، حقوق جزای عمومی، چاپ نهم، چاپ دانشگاه، سال ۱۳۸۵.
- ۱۷- مدنی، سید جلال الدین، آئین دادرسی کیفری، ۱ و ۲، چاپ سوم، نشر پایدار، سال ۱۳۸۵.

- ۱۸- متسکیبو، روح القرآنین، ترجمه: علی اکبر مهندی، تهران، نشر امیرکبیر، چاپ هشتم، سال ۱۳۷۲.
- ۱۹- آشوری، محمد، ائین دادرسی کیفری، ج. ۱، نشر مرکز توسعه علوم، سال ۱۳۸۸.
- ۲۰- طوسی، ابو جعفر، محمد بند حسن، المبسوط فی فقه الامامیه، ج. ۸، چاپ سوم، الطبعه: المکتبه المرتضویه الاحیاء الاثار الجعفریه، سنه: ۱۳۸۷ ه. ق.
- ۲۱- محقق حلی، نجم الدین، جعفر بن حسن، شرائع الاسلام فی المسائل الحلال و الحرام، ج. ۴، الطبعه الثاني، نشر مؤسسه اسماعیلیان، سنه، ۱۴۰۸ ه. ق.
- ۲۲- قانون اجراءات جزایی افغانستان، مصوبه ۱۳۹۳، وزارت عدله.
- ۲۳- کود جزای افغانستان، مصوبه ۱۳۹۶، وزارت عدله.
- ۲۴- واسطی، زیدی، تاج العروس من جواهر القاموس، (کتابخانه دیجیتالی نور).

استقلالیت قضا در قوانین افغانستان

(با تأکید بر اصول اساسی سازمان ملل مربوط به استقلال قضات)

میرویس هاشمی^۱

چکیده

در کل استقلالیت قضا به مفهوم این است که این قوه بدون هیچ‌گونه فشار دیگر ارکان دولت و اشخاص قرار نگرفته و صرف در سایه قوانین نافذه غرض تأمین عدالت اصدار حکم نماید. بر علاوه نصب قانونی قضات، امنیت شغلی و همچنان مصوئنیت شخصی ایشان از جمله شرایط لازمی برای استقلالیت قضا محسوب می‌گردد.

دولت جمهوری اسلامی افغانستان با درنظر داشت اصل هفتم قانون اساسی مکلف به رعایت آن عده اسناد بین‌المللی حقوقی است که به آن ملحق شده است. اصول اساسی ملل متحد مرتبط به استقلالیت قضا، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و شماری دیگر از معاهدات بین‌المللی مرتبط به حقوق بشری در رابطه به جوانب و شرایط استقلالیت قضا و چگونگی تأمین آن است. با مرور اجمالی قوانین

^۱ استاد دپارتمنت حقوق اکادمی ملی نظامی

مقدمه

بخشی از محتویات منشور ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های تکمیل‌کننده آن مرتبط به محاکم صالح بوده، استقلالیت و بی‌طرفی آن را تأمین و در پی آن تضمین‌های حمایتی حقوق و آزادی‌ها را برای هر یک از افراد جامعه فراهم آورده است. رعایت این اسناد ایجاب می‌نماید که طی آن نظام قضایی کشورها در همسوی با این اصول قرار داشته و برای استقلالیت قضا، تضمین‌های لازم حقوقی در قوانین ملی وجود داشته باشد.

پرسش اصلی در این مقاله این است که قوه قضائیه دولت جمهوری اسلامی افغانستان به لحاظ استقلالیت چگونه است؟ و پرسش‌های فرعی برآمده از آن چگونگی جوانب استقلالیت قضا در روشنایی اسناد تقنیّی کشور و نیز شرایط استقلال فردی قضات در قوانین نافذه است.

در رابطه به پیشینه این تحقیق باید گفت اگرچه در رابطه به تاریخچه این نهاد تحقیقات متعددی انجام‌شده است؛ ولی مشخصاً استقلالیت قضا به لحاظ جنبه‌ها و شرایط آن مورد تحقیق قرار نگرفته است. همین‌سان ضرورت این تحقیق در آن است که همچو موضوع همیشه به عنوان یکی از مباحث مهم مرتبط به حقوق عمومی مطرح بوده است. در رابطه به نوعیت تحقیق باید تحریر داشت که مقاله حاضر از نوع مقاله توصیفی - تحلیلی بوده و شیوه گردآوری اطلاعات به گونه‌ای است که از اسناد

کشور، می‌توان دریافت که معیارهای بین‌المللی استقلالیت قضا به نظام حقوقی کشور ما راه یافته و در قوانین کشور تسجیل یافته است که اعم آن اصل تفکیک قوا، اصل عدم رعایت بوروکراسی اداری بر اصدار حکم قضا، اصل امنیت شغلی، اصل امنیت مالی قضات و اصل تعیین قاضی بر مبنای معیارهای شایسته‌سالاری است. این تضمین‌ها باعث شده تا نظام قضایی کشور به لحاظ حقوقی تا حدی زیادی با همسویی با اصول معتبر بین‌المللی قرار داشته باشد.

دست اول مرتبط به این موضوع از جمله قوانین دولت جمهوری اسلامی افغانستان، معاهدات بین‌المللی، کتاب‌های حقوقی، پایان‌نامه‌های محصلین و هم از مقالات سایت‌های معتبر حقوقی استفاده شده است.

این مقاله مشتمل بر سه بخش بوده، که بخش نخست آن مربوط مفهوم و اهمیت استقلالیت قضا است. بخش دوم و سوم که قسمت‌های اساسی این پژوهش را احتوا می‌کند، ساختار قضایی و استقلالیت فردی قضات را در قالب جوانب و شرایط استقلالیت به بررسی گرفته است.

۱- مفاهیم و کلیات

در این بخش به طور اجمالی ماهیت و ضرورت استقلالیت قضا به لحاظ حقوقی به بررسی گرفته می‌شود.

۱-۱- مفهوم استقلالیت قضات

قانون تشکیل و صلاحیت محاکم تعریفی از استقلال قضایی نکرده است و حقوق‌دانان نیز با درنظر داشت برداشت‌های مختلف تعریف واحدی از آن ارائه نکرده است. کرستوف لارکینز استقلال قضایی را حل اختلاف به وسیله شخص سوم می‌داند که بر مبنای ملاحظه صرف واقعیت‌ها و در ارتباط با قوانین مربوطه و قابل اتخاذ تصمیم می‌پذیرد (۲۳-۷). سرور دانش حقوق‌دان کشور، استقلال قضایی را اتخاذ تصمیم قضی و اجرای آن بدون هیچ‌گونه فشار از جانب حکومت و غیر حکومت و تحت هیچ عامل مادی و غیر مادی به جز نص قانون تعریف می‌کند (۴۸۷: ۳). شماری دیگر استقلال قضایی را در معنای عام آن عدم جواز دخالت و تأثیرگذاری دیگران بر قوه قضائیه دانسته و در مفهوم خاص آن استقلال قضایی را صدور احکام و قرارهای قضایی و آزادی امر قضایی از هرگونه مداخله و فشار و نیز گردن نهادن همه به آن می‌دانند (۷: ۲).

همین سان مجمع عمومی ملل متحد در قالب سندی تحت عنوان اصول اساسی سازمان ملل متحد مربوط به استقلال قضایی، تعریفی از استقلال قضایی نموده و بیان می‌دارد که «استقلالیت قضایی عبارت از فضایی که در آن قضايان بتوانند به اساس واقعیات و مطابق قوانین و بدون هیچ‌گونه محدودیتی از جمله اعمال نفوذ نابجا، تلقین، فشار، تهدید یا مداخله مستقیم و غیرمستقیم از هر مرجع در مورد موضوعات مربوطه اتخاذ تصمیم کنند» (۱۸: ۱). بر علاوه کنوانسون حقوق بشری اروپا نیز استقلالیت قضا را با تأسیس قانونی آن پیوند داده است. دو سند مهم دیگر میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و میثاق بین‌المللی حقوق اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی استقلالیت قضا را معطوف به شرط رسیدگی به تمامی قضایای واصله طبق قانون دانسته است (۱۱- ماده ۱۴).

قابل ذکر است که در بیشتر متون حقوقی مربوط به عدالت قضایی، استقلال قضایی مترادف به بی‌طرفی قاضی دانسته شده است. با این‌که در ظاهر این دو مشابه به هم تلقی شده، ولی در حقیقت این دو از هم جدا بوده است. بی‌طرفی بیشتر ناظر بر عدم وجود پیش‌فرض ذهنی در قاضی است؛ درحالی‌که استقلال معطوف به عدم دخالت قوای حکومتی و غیرحکومتی در امور قضایی قاضی است (۴: ۸).

با درنظر داشت تعریف‌های فوق در نهایت می‌توان دریافت که عنصر اصلی استقلال قضا همانا فقدان هرنوع عوامل بیرونی به‌غیراز پیش‌فرض ذهنی قاضی است که در نبود آن حالت از نوعی خلل بر تصمیمات قضات وارد شده و از جهاتی مختلف، نقض در اجرای عدالت می‌گردد. این عوامل می‌تواند گاهی ناشی از ساختار این قوه باشد و گاهی هم مربوط به خود قضات.

۱-۲- اهمیت استقلالیت قضایی

استقلالیت قضایی به خودی خود دارای ارزش نیست مگر این‌که آن را در پیوند با دموکراسی و حاکمیت قانون بررسی کرد. اساساً نهادینه شدن دموکراسی در گرو تثیت

و اشاعه فرهنگ حاکمیت قانون است. اما اشاعه فرهنگ حاکمیت قانون و قانون‌گذاری خود نیاز به پیش‌فرض‌های دیگری دارد که استقلالیت قضایی یکی از آن‌ها است (۸-۵).

۲- جوانب استقلالیت قضایی

جوانب استقلالیت به معنی این که ساختار قضایی به گونهٔ پیش‌بینی شده باشد تا استقلالیت این قوه به لحاظ بیرونی در قبال سایر قوه‌ها تضمین گردد و هم به لحاظ درونی با سلسله مراتبی که در محاکم است، تحقق یابد. اینک طی سه مبحث، جوانب استقلالیت قضایی به لحاظ تفکیک قوا، عدم اعمال سلسله مراتب بر محاکم و عدم دخالت قدرتمندان و متنفذین در امور قضایی به بررسی گرفته می‌شود:

۲-۱- اصل استقلالیت قضایی به لحاظ تفکیک قوا

به دلیل این که برداشت‌های متفاوت از تفکیک قوا وجود داشته و طی آن دو نظریه کلی، نظریه تفکیک مطلق قوا و نظریه تفکیک نسبی قوا، شکل گرفته است؛ بناءً تعریفی واحدی از آن نشده است. با این هم می‌توان به‌طورکلی تفکیک قوا را از نظر حقوقی تقسیم قدرت در صحنه سیاسی میان قوه مجریه، مقننه و قضاییه دانست. به لحاظ هدف منظور اصلی از تفکیک قوا، پاسداری از آزادی در مقابل قدرت دولت است که از اثر آن رژیم‌های سیاسی مختلف به وجود می‌آید (۲۲۲-۱۲). به عبارت دیگر به نظر طرح کنندگان نظریه تفکیک قوا، فلسفه بنیادین تفکیک، حمایت از حقوق و آزادی‌های افراد در جامعه و جلوگیری از استبداد بوده است.

تفکیک قوا ایجاب می‌کند که قوای سه‌گانه از هم جدا و باید هر یک از قوه‌ها در ساحة خود اعمال قدرت نماید. این که دغدغه اصلی طرح کنندگان این نظریه، حمایت حقوقی از آزادی‌های افراد و تحقق حاکمیت قانون بود بناءً لازم بود از طریق قوه قضاییه مستقل تحقق می‌پذیرفت. به این لحاظ به نظر ایشان اول: این نهاد نباید تحت اثر قوه مقننه و اجرائیه قرار داشته باشد، دوم: نباید فیصله‌های محاکم در معرض کنترول

سیاسی سایر قوه‌ها قرار گیرد و سوم: لازم است تا قضات ذریعه مقامات قوه اجرائیه و یا نمایندگان مردم در مجلس عزل نشوند تا ایشان بتوانند با استقلال تمام برای اجرای عدالت و احقاق حق‌های شهروندان به دعوا رسیدگی نمایند (۱۴ - ۳۵۷).

اصول اساسی استقلالیت برای قضات مصوب مجمع عمومی ملل متحده در مورد بیان می‌دارد: «استقلال قوه قضاییه باید از سوی دولت تضمین و در قانون اساسی یا قانون عادی صراحتاً مورد تأکید قرار گیرد. وظیفه کلیه نهادهای دولتی و سایر نهادها است که به استقلال قوه قضاییه احترام گذاشته و آن را رعایت نمایند (۱-۱). و در ماده سوم این سند آمده است: «قوه قضاییه دارای صلاحیت بر کلیه موضوعات با ماهیت قضایی بوده و دارای اختیار انحصاری است که تعیین کند که موضوع احاله شده به آن برای اتخاذ تصمیم در صلاحیتش طبق تعریف قانون است».

با بررسی اسناد تقنیکی کشور می‌توان دریافت که این اصل در قانون اساسی و سایر قوانین نافذه با تمام قوت آن تضمین شده است. در رابطه در فقره اول ماده ۱۱۶ قانون اساسی دولت جمهوری اسلامی افغانستان صراحت یافته که «قوه قضاییه رکن مستقل دولت جمهوری اسلامی افغانستان است» و ماده ۱۲۰ این قانون بیان می‌دارد که «صلاحیت قوه قضاییه شامل رسیدگی به تمام دعاوی است که از طرف اشخاص حکمی و یا حقیقی، به شمول دولت، به حیث مدعی یا مدعی علیه در پیشگاه محکمه مطابق به احکام قانون اقامه شود». همین‌سان ماده ۱۲۲ این قانون صراحت دارد که «هیچ قانون نمی‌تواند در هیچ حالت، قضیه یا ساحه را از دایره صلاحیت قوه قضاییه به‌ نحوی که در این فصل تحدید شده، خارج بسازد و به مقام دیگر تفویض کند».

بر علاوه در رابطه به تنظیم امور اداری قوه قضاییه قانون اساسی کشور حکم نموده که «ستره محکمه به منظور تنظیم بهتر امور اجرایی و قضایی و تأمین اصلاحات لازم، آمریت عمومی اداری قوه قضاییه را تأسیس می‌نماید (۴ - ماده ۱۳۲)». این در حالی

است که این قوه، طی زمینه تاریخی به لحاظ اداری و مالی قبلاً تحت اثر وزارت عدليه قرار داشت و کاملاً مستقل نبود.

با درنظر داشت موارد فوق می‌توان دریافت که قانون اساسی با صراحت تمام امور قضا را از گزند مداخلات سایر قوه‌ها به دور داشته و استقلالیت آن را به لحاظ تفکیک قوا حمایت حقوقی نموده است.

۲-۲- اصل عدم اعمال سلسله مراتب بر محاکم

آن‌گونه که اعمال سلسله مراتب در قوه مجریه وجود داشته و رعایت آن‌یکی از اصول مهم بوروکراسی اداری محسوب می‌شود، وجود آن در قوه قضائیه مستقل لازمی پنداشته نشده و نباید وجود داشته باشد. به عبارت دیگر برای انجام وظایف قضائی و تحقق قضاؤت عادلانه لازم است تا هیچ‌گونه فشار از جانب محاکم مافوق بر محاکم تحتانی وجود نداشته باشد تا تمامی قضات بتوانند با استقلالیت کامل اصدر حکم نموده، به حل اختلافات پردازنند (۱۴-۳۰۴).

با بررسی مواد قوانین کشور می‌توان دریافت که این اصل در نظام قضائی کشور ما نیز مد نظر بوده و به آن توجه شده است؛ چنان‌که ماده ۱۴ قانون تشکیل و صلاحیت محاکم کشور حکم نموده که «محاکم حین رسیدگی به قضایا، مستقل بوده در اصدار احکام صرف تابع قانون می‌باشند». و بند دوم این ماده صراحت دارد که «رسیدگی و اصدار حکم توسط محاکم بر اساس اصل تساوی طرفین و برابری قانون بوده و باید با رعایت عدالت و بی‌طرفی صورت گیرد». بر علاوه ماده ۱۳ این قانون بیان می‌دارد که «محکمه نمی‌تواند درباره قضیه‌ای که آن را مورد رسیدگی قرار داده است، از اصدار حکم امتناع ورزد و هم قضیه تحت بررسی، قبل از اتخاذ تصمیم از محکمه خارج ساخته شده نمی‌تواند».

از محتویات احکام فوق هویداست که تأکید به یگانه معیار غرض اصدار حکم در محاکم صورت گرفته و قوانین ماهوی را اساس تصمیم‌گیری برای فیصله‌ها و قرارهای

قضایی قرار داده است، نه اوامر محاکم مافوق را. لازم است گفته شود محاکم در اصدار حکم مطلقاً مستقل نبوده و رسیدگی قضایی با محدودیت‌های قانونی همراه شده که در رابطه اجرای قوانین و مقررات شکلی نیز لازمی دانسته شده است. برای مثال در قانون تشکیل و صلاحیت محاکم تجویزشده که «دیوان‌های ستره محکمه می‌توانند هم در موارد اعتراضی و هم غیراعتراضی فیصله‌های محاکم را به سبب ابطال در حکم یا بطلان در اجراءات اساسی مؤثر در حکم، نقض نماید و با ذکر صريح دلایل آن را به محکمه مربوطه دوباره ارجاع نماید» (۵- ماده ۲۷). بر علاوه قانون صراحة دارد که «دیوان‌های ستره محکمه می‌توانند فیصله‌های خلاف قانون یا فیصله‌های خطأ در تطبیق یا تاویل را نقض کرده و غرض صدور دوباره حکم به محاکم ماتحت ارجاع نماید» (۵- ماده ۲۶).

علاوه بر این شورای عالی ستره محکمه غرض تنظیم امور رسمی قضات، مقررۀ طرز سلوک برای قضات را تصویب کرده که در آن افزون بر هنجارهای رفتار اخلاقی، هنجارهای حقوقی مرتبط به امور قضا را نیز گنجانیده است و بر مبنای آن امور رسمی قضات تنظیم می‌گردد. از جمله موارد مهم این مقررۀ عدم مداخله قاضی در امور قضایی سایر قضات، عدم رسیدگی به قضایای خارج از صلاحیت، اطاعت از اوامر مقامات مافوق در امور اداری، رسیدگی فوری به قضایا در ميعاد تعیین شده، توجه به موارد نقض حقوق متهم در جریان کشف و تحقیق قضیه، دادن حق ابراز نظر و دفاع در جلسه قضایی و رد هر نوع بخشش کسی مرتبط در امور قضا غرض حفظ استقلال قضاست.

با مروری موارد فوق دیده می‌شود که نخست اسناد تقنینی کشور برای استقلالیت قضات ضمنی‌های لازمی را در نظر داشته و در محاکم رعایت اصل عدم سلسله‌مراتب به لحاظ اصدار حکم را لازمی دانسته است و دوم برای قضات محدودیت‌های قانونی مدنظر بوده است که البته این محدودیت هیچ‌گاه در تضاد با استقلال قضایی نیست؛

بلکه خود ضامن خوبی برای استقلالیت قضا محسوب می‌گردد. همین‌سان هیچ‌گونه مشابهتی با بوروکراسی اداری در قوه مجریه ندارد.

۲-۳- اصل عدم دخالت قدرتمندان و متنفذین در امور و قضا

مسئلنيت قضائي در امور و تصميمات قضات يكى ديگر از مواردي است که از طريق عدم دخالت قدرتمندان و متنفذين در کار قوه قضائيه فراهم شده می‌تواند. برعکس دخالت بي جاي مقامات دولت و ساير افراد متنفذ امور قضائي را مختلط و امكان بي عدالتی را فراهم می‌كند که درنهایت اصل حاكمیت قانون را به مخاطره می‌اندازد. در همین راستا اصول اساسی استقلالیت برای قضات مصوب ملل متحد صراحت دارد که قوه قضائيه بر اساس حقايق و طبق قانون و بدون محدوديت‌ها، نفوذی‌های نابجا، مشوق‌ها، فشارها، تهدیدها یا مداخلات مستقیم یا غيرمستقیم از هر جا یا به هر دليلی در موضوعات مطروحه بی‌طرفانه تصمیم می‌گیرد (۱-۲ ماده).

با در نظر داشت اصل فوق قانون اساسی کشور طی ماده ۱۲۲ عدم دخالت نیروهای بیرون از محاکم را در نظر داشته و در رابطه حکم نموده است که «هیچ قانون نمی‌تواند در هیچ حالتی، قضيه یا ساحه‌ای را از دایره صلاحیت قوه قضائيه بهنحوی که در اين فصل تحديد شده، خارج بسازد و به مقام ديگر تفویض کند» (۴-۱۲۲ ماده) قانون تشکيلات و صلاحیت‌های محاکم نيز اين امر را تصریح كرده است.

شرایط استقلالیت

شرایط استقلالیت به‌طور کل شامل اصل امنیت شغلی، اصل امنیت مالی قضات، اصل شایستگی در تعیین قضات و اصل نظارت بر رفتار اجتماعی قضات می‌شود که هریک آن قرار ذیل بررسی می‌شود:

۱-۳-۱ اصل امنیت شغلی قضات

امنیت شغلی قضات به معنی این که قضات به سبب اتخاذ تصمیمات قضایی نباید در معرض تهدیدات شغلی قرار گیرند. این اصل که در اسناد بین‌المللی حقوق بشر و اصول اساسی مربوط استقلالیت قضات ملل متحد تضمین شده، باعث می‌شود تا زمینه برای تحقق عدالت و احراق حق‌های شهروندان فراهم گردد. بر عکس عدم امنیت شغلی باعث رواج آشتفتگی و نابسامانی زیادی شده، شرایط بر پایی عدالت و برقراری حکومت قانون را تضعیف و از میان خواهد برداشت. در رابطه لازم است قضات در اجرآت خود از مداخلات و تعرض مصیون باشند و امور قضا از طریق عزل و تبدیلی غیرقانونی قضات متأثر نگردد (۸-۲). در رابطه اصول اساسی استقلال قضات مصوب مجمع عمومی ملل متحد موارد ذیل را در مواد ۱۲ و ۱۳ مدنظر داشته است:

- تصدی قضات اهم از منصوب یا منتخب تا سن اجباری تقاعد یا ختم دوره خدمت شان تضمین می‌گردد؛
- ترفع قضات هرجا که چنین نظامی وجود دارد، باید بر اساس عوامل عینی بهویژه توانایی، جامعیت و تجربه باشد.

در پی این موضوع در اسناد تقنینی کشور حمایت‌های متعددی غرض تضمین امنیت شغلی تسجیل یافته است چنان‌که قانون اساسی در پیوند با اعضای ستره محکمه چنین حکم نموده: «اعضای ستره محکمه تا ختم دوره خدمت از وظایف شان سبک دوش شده نمی‌توانند». و هم طی این ماده شرایط محدود برای عزل قضات توسط پارلمان در نظر گرفته است و ولسی جرگه را تنها با دو ثلث آرا قادر به عزل اعضای ستره محکمه دانسته است و آن‌هم زمانی این صلاحیت توسط ولسی جرگه اعمال شده می‌تواند که عضوی از اعضای ستره محکمه به جرم جنایت و یا جرم حین اجرای وظیفه مرتكب گردد (۱۲۷-۴). همین‌سان در تقرر سایر قضات عطف به احکام قانون صورت گرفته و در رابطه، اقدامات غیرقانونی را مردود دانسته است؛ چنان‌که در مورد قانون اساسی صراحة دارد که «قضات به پیشنهاد ستره محکمه و منظوری

رئیس جمهور تعیین می‌گردد؛ تقرر، تبدیلی، ترفیع، موافقه و پیشنهاد تقاعده قضات مطابق به احکام قانون از صلاحیت ستره محکمه است» (۴- ماده ۱۳۸).

۲-۳- اصل امنیت مالی قضات

امنیت مالی به مفهوم این که قضات استقلال مالی داشته، منابع کافی جهت انجام امور قضایی در اختیار داشته و هم از معاش کافی برخوردار باشند. این تضمین به دو جهت لازمی پنداشته می‌شود. نخست استقلال نهاد قضایا به لحاظ انجام وظایف رسمی و دوم مسئولیت شخصی قضات است. به همین لحاظ است که حقوق دانان امنیت مالی قضات را از جمله شروط اساسی برای اصدار احکام مستند و مستدل قوه قضاییه محسوب کرده و به باور ایشان این اصل باعث می‌شود تا قضات بدون دغدغه قادر به تأمین عدالت شده و امورات قضایی به صورت درست انجام پذیرد. اصول اساسی استقلال قضات مصوب مجمع عمومی ملل متحد در رابطه بیان می‌دارد که «وظیفه هر دولت عضو است که منابع کافی فراهم نماید تا قوه قضاییه قادر باشد وظایف خود را به نحوی مطلوب انجام دهد» (۱- ۷). همچنان صراحةست یافته است که «مدت خدمت قضات، استقلال شان، امنیت، حقوق ماهوار، حقوق تقاعده و سن تقاعده در حد لازم از سوی قانون تضمین گردد» (۱- ۱۱).

با بررسی اجمالی قوانین نافذه می‌توان دریافت که در مورد شرایط لازمی در نظر گرفته شده است که مهم‌ترین آن پرداخت حقوق مالی دوره خدمت برای قضات در حین اجرای وظیفه و ختم وظیفه است. در این مورد قانون اساسی صراحةست دارد که «قضات طبق قانون مربوطه، از معاش مناسب مستفید می‌گردد» (۵- ماده ۶۶). همچنان تذکر رفته است که «ایشان مستحق امتیاز کدر قضایی می‌باشند» (اصول اساسی) ۱۳۸۵: ماده ۵۵ و قانون تشکیلات (ماده ۷۴). بر علاوه این "ایشان بعد از ختم دوره خدمت، برای بقیه مدت حیات از حقوق مالی دوره خدمت مستفید می‌شوند، مشروط بر این که به مشاغل دولتی و سیاسی اشتغال نورزند» (۴- ماده ۱۲۶). حتاً قانون

در راستای تأمین استقلالیت بیشتر به ستره محکمه صلاحیت داده است تا برای قوه قضاییه بودجه ترتیب کند (۴- ماده ۲۹).

۳-۳- اصل شایستگی در تعیین قضات

چگونگی تعیین قضات از جمله موارد تأثیرگذار بر استقلالیت قضات محسوب می‌شود. در صورتی که ایشان به شیوه منصفانه، بی‌طرفانه و بدون ملاحظات سیاسی تعیین گردند و در فرآیند تعیینات ضوابط عینی و قابل سنجش مدنظر باشد، استقلالیت قضات را هرچه بیشتر تضمین می‌کند. اصول اساسی استقلالیت برای قضات مصوب مجمع عمومی ملل متحد در رابطه تأکید داشته که «اشخاص منتخب برای کار در قوه قضاییه افرادی با جامعیت و توانایی و آموزش مناسب یا واجد شرایط در قانون خواهند بود. هر روشی از انتخاب قضایی صیانت علیه انتصابات بالنگیزه‌های نابجا خواهد بود. در انتخاب قضات نباید تبعیضی علیه شخصی به دلایل نژاد، رنگ، جنس، مذهب، عقیده سیاسی یا سایر عقاید، منشاء ملی یا اجتماعی، مالی، تولد یا موفقیت باشد. مگر این که شرط چنین باشد که داوطلب تصدی دستگاه قضایی باشیستی دارای تابعیت کشور مربوطه بوده و این امر تبعیض آمیز تلقی نگردد» (۱۰- ماده ۱۱۸).

مورد ماده ۱۱۸ قانون اساسی شرایط ذیل را برای تعیین اعضای ستره محکمه لازم دانسته است:

- ۱- سن رئیس و اعضاء در حین تعیین از چهل سال کمتر نباشد.
- ۲- تبعه افغانستان باشد.
- ۳- در علوم حقوقی و یا فقهی تحصیلات عالی و در نظام قضائی افغانستان تحصص و تجربه کافی داشته باشد.
- ۴- دارای حسن سیرت و شهرت نیک باشد.
- ۵- از طرف محکمه به ارتکاب جرایم ضد بشری، جنایت و یا حرمان از حقوق مدنی محکوم نشده باشد.

۶- در حال تصدی وظیفه در هیچ حزب سیاسی عضویت نداشته باشد.

ماده ۵۸ قانون تشکیل و صلاحیت محاکم شرایطی برای تعیین سایر قضات نیز مدنظر داشته است. از جمله دارا بودن تابعیت ده ساله تا حین انسلاک، عدم محکومیت به جرم جنایت و جنحه عمدى به موجب حکم قطعی محکمه باصلاحیت، داشتن سند تحصیلی حقوق و شرعیات و یا مدارس دینی رسمی دولت و یا معادل آن، تکمیل سن ۲۵ و سپری نمودن موقانه دوره ستاز قضایی است. بر علاوه ماده ۱۵ همین قانون صراحت دارد که سایر قضات محاکم تحتانی نیز باید حین کسب انسلاک قضایی عضویت احزاب سیاسی را داشته باشند.

با وجود این قابل ذکر است که نخست رئیس جمهور در تعیین قضات ستره محکمه و تمامی قضات دیگر به نحوی دخیل بوده و این نوع روش تعیینات قضات از روش تلفیقی متأثر است و تا حدی مطلوب است اما باید یادآور شد که در این روش ملاحظه رئیس جمهور منحیت مقام سیاسی شامل است. این در حالی است که برای تعیین قضات در شماری از کشورها روش شورایی مدنظر بوده که طی آن شورای عالی بی طرف قضات، خود در تعیین قضات تصمیم می‌گیرد و پای رئیس دولت در آن دخیل نیست که این خود استقلالیت مطمئن‌تری برای قضا فراهم می‌کند. دوم آنچه قابل ملاحظه بوده، بند سوم ماده ۱۱۸ است که طی آن صرف ورود حقوق‌دانان فارغ‌التحصیل از رشته‌های حقوق، شرعیات و مدارس دینی را به قضا اجازه داده است درحالی که این شیوه تعیینات از ورود کدرهای با تجربه سایر رشته‌ها جلوگیری می‌کند و این در مغایرت با نظام حقوقی شماری از کشورهای پیرو کامن‌لا است که در آن افراد مستعد سایر بخش‌ها هم می‌توانند به قضا راه یابند که این خود در بستر قضا برای انکشاف حقوق نقش ارزنده را بازی می‌کند.

۳-۴- اصل نظارت بر رفتار اجتماعی قضات

استقلال قضات به لحاظ فردی ایجاب می نماید تا ایشان در امور غیرقضایی هم تحت نظارت قرار داشته و مصیون از هر نوع موارد نفوذی و قدرت های غیرقانونی باشند. این نوع محدودیت ها باعث نمی گردد تا ایشان از نوع فعالیت اجتماعی و مدنی محروم گردد. اما تا جای که احتمال به خطر افتادن استقلال قضایی باشد و یا مربوط به حیثیت و اعتبار قضا گردد لازم است قضات از آن به دور بوده و قضات نزد مردم از اعتبار والای برخوردار باشد. چنانچه در رابطه ماده اصول اساسی استقلالیت برای قضات مصوب مجمع عمومی صراحت دارد که «اعضای قوه قضاییه طبق اعلامیه جهانی حقوق بشر؛ مانند سایر شهروندان حق دارند از آزادی بیان، اعتقاد، انجمان و اجتماع برخوردار باشند. مشروط بر این که بهر تقدیر در اعمال چنین قضات همواره به نحوی عمل خواهند کرد که شأن و بی طرفی و استقلال قوه قضاییه را حفظ نمایند» (۱-۸). همچنان تذکر رفته که «قضات در تشکیل و پیوستن به اجتماعات قضات یا سایر تشکیلات که نماینده منافع شان بوده، آموزش حرفه ای شان را ارتقا داده و حامی استقلال شان باشد، آزاد خواهند بود» (۹-۱۰).

با بررسی هنجارهای حقوقی نافذۀ کشور می توان دریافت که اصل نظارت بر رفتار اجتماعی مورد تأکید و در چارچوب قوانین و مقررات طی موارد متعددی مدنظر بوده است. چنانچه در رابطه مقررۀ تنظیم طرز سلوک قضایی برای قضات صراحت دارد که «قاضی مانند سایر شهروندان از تمام حقوق اساسی و مدنی برخوردار است مگر نمی تواند در دوران تصدی وظیفه عضویت حزب سیاسی را داشته و یا به نفع حزب سیاسی به شکل سری و یا علنی فعالیت کند و یا به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم به یکی از احزاب سیاسی مساعدت مادی و یا معنوی نماید» (۹-۱۰).

مقررۀ طرز سلوک اخلاقی قاضی حکم نموده که «قاضی کوشش می نماید سلوک وی در داخل و خارج محکمه طوری باشد که اعتماد اصحاب دعوی، کارمندان حقوقی و مردم را در استقلال، غیرجانبداری و درستی و صداقت قضا حفظ و آن را افزایش



دهد...» (۹ - ماده ۱۹). در همین ماده تذکر رفته که «... در زندگی اجتماعی، قاضی از احترام و اعتبار خاصی برخوردار است و روی همین ملحوظ است که قاضی باید شخص قابل اعتماد و صادق باشد و عالی ترین سطح اخلاقیات و ارزش‌های اجتماعی را مراعات نماید» (۱۹ - ۹).

همین‌سان ماده ۲۰ مقرر می‌دارد که «قاضی وظایف قضایی را بر تمام فعالیت‌های دیگر خویش اولویت می‌دهد. قاضی به کارهای اشتغال نمی‌ورزد که منافی نزاهت قضایی وی باشد همچنان قاضی فعالیت‌های غیر قضایی خویش را طوری انجام می‌دهد که با وظایف قضایی وی در تعارض واقع نگردد...» (۹ - ۲۰). همچنان صراحةً یافته که «قاضی از قبول هرگونه هبه و منفعتی که او را در مطانتهمت قرار دهد، اجتناب می‌ورزد و به هیچ‌یک از اقارب و وابستگان خود اجازه نمی‌دهد تا به اعتبار موقف وی هبه و یا منفعتی را قبول نماید...» (۹ - ۲۱). این مقرره در رابطه به نقض موارد فوق بیان می‌دارد که «هرگاه قاضی وظایف و معیارهای سلوکی متدرج این مقرره را در اجرای وظایف قضایی خویش رعایت ننماید، شورای عالی ستره محکمه مطابق احکام مقررة تأدیبی قصاصات مجازات تأدیبی را علیه او تجویز می‌نماید» (۹ - ماده ۹).

نتیجه گیری

با بررسی کلی مواد فصل هفتم قانون اساسی، قانون تشکیل و صلاحیت‌های محاکم و مقررة تنظیم طرز سلوک قضایی برای قصاصات دولت جمهوری اسلامی افغانستان می‌توان نتیجه گرفت که استقلالیت قضاطی مواد متعدد به لحاظ رعایت اصل تفکیک قوه، اصل عدم اعمال سلسله مراتب بر محاکم، اصل عدم نفوذ قدرتمندان بر اصدر حکم، اصل امنیت شغلی و هم اصل امنیت مالی قضا در پیوند با معیارهای بین‌المللی مدنظر بوده است و در آن اصول اساسی معاهدات حقوق بشری بین‌الملل گنجانیده شده است.

فهرست منابع

- ۱- اصول اساسی سازمان ملل مربوط به استقلال قضاوی، مصوب ۱۳۸۵.
- ۲- حبیب زاده، محمد جعفر و دیگران، استقلال قضائی در نظام قضائی ایران با مطالعه تطبیقی، فصلنامه مدرس علوم انسانی، شماره ۷، ۱۳۸۹.
- ۳- سرور داشت، حقوق اساسی افغانستان، انتشارات موسسه تحصیلات عالی ابن سینا، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۹، ص ۴۸۷.
- ۴- قانون اساسی دولت جمهوری اسلامی افغانستان، سال ۱۳۸۲.
- ۵- قانون تشکیلات و صلاحیت‌های محاکم مصوب سال ۱۳۸۴.
- ۶- کنوانسون اروپایی حقوق بشر، مصوب سال ۱۹۹۳.
- ۷- لارکینز، کریستوفر، استقلال قضائی و مردمی شدن، ترجمه محمدحسین زارعی، مجله راهبرد، شماره ۲۳، ۱۳۸۱.
- ۸- محسن امیری و محمدرضا ویژه، اصول بنیادین ناظر بر تضمین استقلال قضائی در نظام حقوقی ایران با نگاهی به حقوق فرانسه، مجله مدارس علوم انسانی، شماره ۸، ۱۳۹۹.
- ۹- مقررة تنظیم طرز سلوک قضائی برای قضاوی افغانستان، سال ۱۳۸۷.
- ۱۰- میثاق بین‌المللی حقوق اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، مصوب سال ۱۹۶۶.
- ۱۱- مینو افشاری-علی آقا بخشی، فرهنگ علوم سیاسی، انتشارات چاپار، زمستان سال ۱۳۸۶.
- ۱۲- نیاز، وحید، حقوق اساسی، انتشارات یوسف زاد، چاپ سوم، کابل ۱۳۹۳.
- ۱۳- هاشمی، دکتر سید، حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، انتشارات میزان، چاپ سال ۱۳۹۱.

کابینه طرح مقرره اخلاق طبابت را مورد تصویب قرار داد



دوشنبه ۱۹/۳/۱۴۰۰

جلسه کابینه تحت ریاست محمد اشرف غنی رئیس جمهوری اسلامی افغانستان قبل از ظهر امروز از طریق ویدیوکنفرانس با اشتراک تمامی اعضای کابینه و والیان کشور در ارگ تدویر یافت.

وزیر عدله در این جلسه طرح مقرره اخلاق طبابت را به جلسه ارائه نموده گفت که این طرح به هدف تأمین حقوق و مصیونیت مریضان، حمایت از حقوق و مصیونیت مسلکی پرسونل صحی، بهبود ارائه خدمات صحی، توسعه و ارتقای پروگرام‌های تربیوی و مسلکی دکتوران ترتیب و طی مراحل گردیده است.



کابینه بعد از بحث همه جانبه؛ طرح مقررہ اخلاق طبابت را در پرنسیب مورد تصویب قرار داد و وزارت عدیلیه را مؤظف نمود تا طرح متذکره را با در نظرداشت نظریات اصلاحی اعضای کابینه در کمیته‌ای به اشتراک نهادهای ذیربسط تصحیح و نهایی سازد.



به همین ترتیب، وزیر عدیلیه طرح مقررہ شورای نرس‌ها و قابل‌ها را به جلسه ارائه نمود که کابینه آنرا در پرنسیب مورد تصویب قرار داد و وزارت عدیلیه را مؤظف کرد تا طرح متذکره را با در نظر داشت نظریات اصلاحی اعضای کابینه تصحیح و نهایی سازد.

منبع: آمریت مطبوعات

گفتگوی وزیر عدليه با مسول بخش نظارت و ارزیابی صندوق وجهی حمایت از نظم و حاکمیت در افغانستان



پنجشنبه ۱۳۹۹/۳/۱

دکتور عبدالبصیر انور، وزیر عدليه کشور و کوان پاد سودهی- همکت، مسئول بخش نظارت و ارزیابی صندوق وجهی حمایت از نظم و حاکمیت در افغانستان (LOTFA) که یکی از برنامه انکشافی سازمان ملل متحد (UNDP) است، درباره همکاری‌های عدلی و قضایی گفتگو کردند.

این گفتگو امروز پنجشنبه، اول جوزا به صورت آنلاین انجام شد و در آن درباره چگونگی همکاری وزارت عدليه با این صندوق مبنی بر راهاندازی سروی و تحقیقی مربوط به مخاطبان بخش عدلی و قضایی و ادامه همکاری‌ها در بخش‌های مختلف، گفتگو شد.

آقای کوان گفت که صندوق وجهی حمایت از نظم و حاکمیت در افغانستان می‌خواهد دو سروی را درباره حاکمیت قانون در سطح کشور و فعالیت‌های ارتباطی

وزارت امور داخله و نهادهای عدلی و قضایی و مؤثربت آن بالای مخاطبان، راه اندازی نماید.



وزیر عدليه کشور با استقبال از انجام چنین تحقیق گفت که انتظار دارد همکاری‌های این صندوق در این زمینه، سبب افزایش مؤثربت هرچه بهتر فعالیت‌های نهادهای عدلی و قضایی و نهادهای شامل در این تحقیق شود.

دکتر عبدالبصیر انور در این گفتگو همچنان در باره مسئولیت‌های وزارت عدليه به عنوان یک نهاد عدلی و قضایی و فعالیت‌های آن در پنج سال گذشته صحبت نمود. وی همچنان به منظور مؤثربت هرچه بیشتر تحقیق، نکات مهمی را با مسئول بخش نظارت و ارزیابی (LOTFA) شريک ساخت و در اين رابطه نيز پرسش‌هايي را مطرح كرد.

آقاي کوان با ارایه توضیحات درباره این تحقیق گفت که جزیيات آن بهزودی با وزارت عدليه شريک ساخته خواهد شد. او همچنین فعالیت‌های وزارت عدليه را مهم خواند و از اقدام‌های این وزارت در راستای اجرای مسئولیت‌هاييش سپاس‌گزاری نمود.

منبع: آمریت مطبوعات

چاپ ویژه نامه نخستین کنفرانس ملی وضعیت‌شناسی جایگاه زنان در افغانستان



شنبه ۱۳۹۹/۳/۳۱

ویژه نامه نخستین کنفرانس ملی وضعیت‌شناسی جایگاه زنان در افغانستان که دربرگیرنده ده مقاله‌ی برتر از میان ۶۰ مقاله‌ی فرستاده شده به این کنفرانس می‌باشد، از سوی وزارت عدالت چاپ گردید.

نخستین کنفرانس ملی وضعیت شناسی جایگاه زنان در افغانستان در ۱۶ حوت سال

۱۳۹۷ به مناسب



هشتم مارچ، روز جهانی زن به منظور تولید دانش و افزایش انگیزه نویسنده‌گان از سوی معینیت امور اجتماعی وزارت عدله برگزار شد که در آن شماری از مقام‌های ارشد دولتی و نمایندگان نهادهای بین‌المللی شرکت داشتند. در این کنفرانس ضمن ارایه اطلاعات از سوی مقام‌های اشتراک‌کننده در باره جایگاه زنان در ادارات شان و تقویت هرچه بیشتر جایگاه آن‌ها، ده مقاله علمی نویسنده‌گان از میان ۶۰ مقاله ارسالی، توسط داوران این کنفرانس به عنوان «مقالات برتر» انتخاب شده و به سه تن از آن‌ها نیز جایزه اهدا گردید.

این ویژه‌نامه شامل مقالات برتر با موضوع‌های «نقش زنان در توسعه سیاسی افغانستان پس از طالبان»، «جایگاه فعلی زنان افغانستان در خانواده»، «نقش زنان در بهبود فضای کسب و کار»، «بررسی نگاه مردان شهر کابل نسبت به کار زنان در بیرون از خانه»، «حقوق سیاسی زنان در قانون اساسی افغانستان و اسناد بین‌الملل»، «شناسایی و

رتبه‌بندی عوامل مؤثر بر تعادل کار و زندگی شخصی زنان شاغل وزارت امور زنان»، «نقش زنان در توسعه فرهنگی و اجتماعی افغانستان»، «بررسی ساختار حقوقی مقرره حمایوی زنان (خانه‌های امن) در افغانستان»، «نقش زنان در مناسبات اقتصادی افغانستان»، «نقش و جایگاه زنان در استقرار صلح و فرایندهای مصالحه» و «جایگاه زنان در نظام سیاسی افغانستان» می‌باشد.

گفتنی است که این کنفرانس یکی از مؤثرترین شکل بزرگ داشت از هشتم مارچ، روز جهانی زن در کشور می‌باشد.



منبع: آمریت مطبوعات

۴۵
۳۹
۳۵
۳۱
۲۷
۲۳
۱۹
۱۵
۱۱



برگزاری مراسم خداحافظی با مسئولان و کارمندان ریاست مراکز اصلاح و تربیت اطفال



شنبه ۱۳۹۹/۳/۲۴

مراسم خداحافظی با مسئولان و کارمندان ریاست مراکز اصلاح و تربیت اطفال با حضور سید محمد هاشمی، معین اداری وزارت عدله، محمد صدیق صدیقی، رئیس مراکز اصلاح و تربیت اطفال، عبدالمجید غنیزاده، رئیس عمومی تقنین، عزیزه

عادل خواه، رئیس عمومی مساعدهای حقوقی، محمدرحیم دقیق، رئیس نشرات و ارتباط عامه، عبدالغیاث الیاسی، رئیس تفییش داخلی و کارمندان ریاست مراکز اصلاح برگزار شد. مسئولیت مراکز اصلاح و تربیت اطفال به تازگی از وزارت عدله به اداره تنظیم امور زندان‌ها سپرده شده است.



علت

نمایندگی از مراکز اصلاحی
و تربیت اطفال

۱۵۵

معین اداری وزارت عدله در این مراسم از کارکردهای ریاست مراکز اصلاح و تربیت اطفال در امر معیاری‌سازی این مراکز در کابل و ولایات قدردانی کرد. او گفت وزارت عدله در مدتی که مسئولیت این مراکز را به عهده داشته، توانسته در ۱۳ ولایت، تعمیرهای معیاری را برای اصلاح و نگهداری اطفال مخالف از قانون با بودجه دولت افغانستان و برخی نهادهای بین‌المللی اعمار کند. همچنین این وزارت توانسته در تمامی ولایات کشور، زمین مربوط به مراکز اصلاح را فراهم نماید.



معین اداري وزارت عدليه اين دستاوردها را محصول کار مسئولان رياست مراكز اصلاح و تربيت اطفال خواند و ابراز اميدواری کرد که اداره تنظيم امور زندانها نيز بتوانند در اين زمينه کارهای بيشتر انجام بدهد.

محمد صديق صديقي، ريس مراكز اصلاح و تربيت اطفال نيز گفت که تصميم انتقال مسئولييت اين مراكز و کارمندان آن از وزارت عدليه به اداره تنظيم امور زندانها برای انسجام بهتر امور مربوط به مراكز سلب آزادی گرفته شده و آنان متعهد به انجام کار برای بهبود اين مراكز اند.



در مراکز اصلاح و تربیت اطفال در سراسر کشور، کودکان متخلف از قانون و محکوم به حجز نگهداری شده و تحت اصلاح و تربیت قرار می‌گیرند. مسئولیت این مراکز طی سال‌های گذشته به دوش وزارت عدليه بود و به تاریخ ۲۵ جدی ۱۳۹۸، این مسئولیت بر بنیاد یک فرمان رییس جمهور به اداره تنظیم امور زندان‌ها سپرده شد.

منبع: آمریت مطبوعات

